سیمرغ

نشریه فرهنگی،هنری،اجتماعی
پژوهشکده علوم اجتماعی و انقلاب دانشگاه آزاد
شماره پنجم و ششم
اردیبهشت و خرداد ۱۳۹۵

راهکارها و استراتژی های مقابله با
احمدی نژاد و احمدی نژادهای مدرن

۷۰۰۰ پلیس مخفی

مطالبه مردم یا از کار افتادن تمام راه کارها

ایران
بهشت مدیران میانی بی کفایت

حکومت، دولت، ملت

«پاسفیسم سیاسی»
در گستره گفتمان صلح و سلام

پرونده این شماره:

خوانش
قرن بیست و یکمی
از سیره‌ی نبوی- علوی

آخر هر ماه یک سیمرغ

برای گرفتن اشتراک با دفتر ماهنامه تماس حاصل نمایید

یادداشت ها و مقالات خود را برای ما ارسال نمایید

۴۷۹۱۴۲۵۴

simorgh330@gmail.com

عکس: اختصاصی سیمرغ/محمود دهقان

وَ فِی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ

در آفرینش شما و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته، نشانه‌هایی است برای جمعیتی که اهل یقینند

برای دانلود شماره های قبلی نشریه
و همچنین برای دسترسی به مطالب و مقالات منتشر شده
در نشریه به آدرس زیر مراجعه کنید

WWW.SIMORGHMAG.BLOGSKY.COM

ستایش

ماجرای قتل دختر شش ساله افغانی ۶

۷۰۰۰ پلیس مخفی
مطالبه مردم یا اعتراف به از کار افتادن تمام راه کارها ۳۰

پرونده
این شماره: خوانش قرن بیست و یکمی از سیره نبوی-علوی
دیپلماسی و رفتار سیاسی در سیره نبوی
مردم بخواهند نخبگان سیاسی و اجتماعی عمل کنند
پلورالیسم دینی
نشست خوانش قن بیست و یکمی از سیره نبوی - علوی
مقدمه ای در باب موسیقی دینی
انسان شناسی دین
۳۵

مصاحبه اختصاصی سیمرغ با دکتر امیر حسین رحیمی از تهیه کنندگان برنامه های مناسبتی و مذهبی
نهادینه شدن پوسته مذهب به‌جای محتوای عمیق آن ۷۴

● پیشنهادات سردبیر ●

ایـــــران
بهشت مدیران میانی بی کفایت ۲۴

راهکارها و استراتژی های مقابله با احمدی نژاد و احمدی نژادهای مـــدرن ۲۸

مجلس دهـــــم
بایده ها و نبایدها ۳۲

با تاکید بر رشد اقتصادی، تورم ، نرخ ارز وقیمت نفت
چشم‌انداز اقتصاد ایـــــران در سال ۹۵ ۵۶

«پاسفیسم سیاسی»
در گستره گفتمان صلح و سلام ۸۱

زندگی
قدرت
سرمایه
زیبایی

ماهنامه‌سیمرغ
شماره پنجم - ششم
اردیبهشت و خرداد ۹۵

صاحب امتیاز:
پژوهشکده علوم اجتماعی و انقلاب دانشگاه آزاد اسلامی
(کانون اندیشه اساتید و اندیشه ورزان فردا)

زیر نظر شورای نویسندگان

همکاران این شماره :
حمید شجاعی،رویا ایلکا
سیّدمجتبی جلال‌زاده، آذر ابوالقاسمی
دکتر طاها هاشمی، فاطیما سنائی
الهه تاجدینی، بشرا امجدی

با تشکر از:
دکتر مهدی ذوالفقاری
دکتر امیر حسین رحیمی
دکتر مستوره عزت زاده
امیر حسن ندایی
فاطمه خضری،عبدالله عبدی
فائزه رضایی،شهناز عامری
حسین شیران، سیّد محمّد زرهانی
احسان آجورلو، حبیب جلیلیان
ابوالقاسم عربیون، علی عبدی جمایران
عذرا مرادی، سید رضا محمد نیا

مدیر اجرایی و هنری:
محمود دهقان
طراحی گرافیک و صفحه ارایی:
الهام روشن
ویراستار:
پدرام عربشاهی
حروفچین :
پریسا خوش نام
تلفن :
۴۷۹۱۴۲۵۴
simorgh330@gmail.com
WWW.SIMORGHMAG.BLOGSKY.COM

سخن‌سردبیر
حکومت، دولت، ملت

حمیدشجاعی

۳۷ سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظام جمهوری اسلامی می گذرد ودر آن شاهد گپ و شکاف هایی در مقاطع مختلف تاریخی بوده ایم. گاه این شکاف ها میان حکومت و دولت، گاه میان حکومت و ملت وگاه میان دولت و ملت بوده است. شکاف میان دولت و مردم از متن تاریخی قبل در جامعه ایرانی ریشه دارد؛ اما با وجود نظام جدید و مرز روشن میان حکومت و دولت در این ساختار تعریف شده؛ شکاف حکومت – دولت نیز به آن افزوده شده است . اما عجیب این است و جای سوال دارد که همه آنهایی که خود را دلسوزان نظام و انقلاب می دانند آیا نمی دانند که این اختلاف و شکاف ها نهایتا به سود چه کسی خواهد بود و منجر به چه وقایعی خواهد شد؟

بهتر این است که اگر همه چیز در چارچوب قانون تعریف شود و فصل الخطاب را قانو ن بگیریم نه چیز دیگری آن زمان است که همه چیز از یک نظام و هارمونی مشخص پیروی خواهد نمود و اختلاف و شکافی را شاهد نخواهیم بود. سوال اینجاست که ایا مگر همه دست اندرکاران لشکری و کشوری فرزندان این نظام و این آب و خاک نیستند؟ پس چرا باید برخی را با القاب و برچسب های متعدد راند وجای قانون منافع رانشاند و آنجا که دم از قانون می زنیم بگوییم قرائت من از قانون این است . اصلا مگر من نوعی صلاحیت قرائت از قانون را دارم که از آن برداشت های شخصی کنم و براساس آن حکم صادر کنم و کذا و کذا... اگر همه چیز را بر صراط عدالت پیش‌بردیم هیچ کس به ناحق قربانی نشده و خطاکاران به مجازات خود خواهند رسید. نمود واقعی حکومت اسلامی پیامبر مکرم اسلام(ص) و حضرت علی ابن ابی طالب(ع) بودند که معیارشان مشخص بود همانطور که علی (ع) می فرمایند افراد را به حق بسنجید نه حق را به افراد،مگر نه این است که باید الگوی مدل حکومتی ائمه(ع) سر مشق ما باشد. برای حکومتی که بخواهد بر اساس سیره ی نبوی-علوی حکومت کند باید نوع برخورد ائمه با مردم و مسئولین وقت الگو باشد. ما چقدر توانسته ایم به این مدل دست پیدا کنیم. هرجا منفعتمان اقتضا کند از مسائل تفسیر به رأی می کنیم و نامش را می گذاریم مصلحت،حال مصلحت مردم یا جامعه. بر همین اساس بوده که تا به حال جای قانون را مصلحت یا بهتر بگوییم منفعت گرفته و همین امر باعث عقب ماندگی کشور به لحاظ اقتصادی،فرهنگی،سیاسی و درکل توسعه همه جانبه شده است چون در بسیاری از اوقات مسائل با منافعمان هماهنگ نیست. اما کیست که منافع شخصی و جناحی را فدای منافع ملی کند .

شکاف میان حکومت و دولت چه زمانی رخ می دهد؟ هرگاه یک دولت ناهمسو با بعضی از ارکان حکومتی رأس کار بیاید مسائل اجتماعی به گونه ای بارز و برجسته می شوند که این ارکان به مثابه نقادان نظام و بویژه دولت به عنوان قوه ی مجریه نظام عمل می کنند. مسائلی چون حجاب،عفاف به همراه کمبودها و نقدهای موجود برجسته شده و از سوی این عوامل برجسته نمایی می شوند. این در حالی است که با روی کارآمدن یک دولت همسو با این نهادها این جهت گیری عوض شده و این مسائل از متن به حاشیه می رود و آن نهادها دیگر سخنگوی مردم نیستند.

مصداق بارز و نمونه عینی این موضوع را در نظام حد فاصل سالهای ۷۶ تا ۸۴ در دوره اصلاحات شاهد بودیم. از شکایت از قیمت کم نفت در دولت اول اصلاحات که بشکه ای ۸دلار به فروش می رفت تا مسائل اجتماعی مانند عفاف و حجاب، برخورد با ماهواره ها و میتینگ های سیاسی و اجتماعی همه بیانگر شکاف عمیق بین دولت منتخب ملت و حکومت و ارگانهایش و صدالبته گروه های ذی نفوذ است که به این شکاف دامن می زدند. دولت نیز گاهی اوقات بواسطه قدرت حاکمه حکومت توان پیش برد اهداف و برنامه های خود را نداشت اگه آن دست می توان به عدم اجرای قانون مطبوعات و لوایح دوقلو اشاره کرد.

اما مصداق بارز و نمونه عینی دولت همسو با حکومت دولت های نهم و دهم بودند که در حد فاصل سالهای ۸۴ تا ۹۲ تمامی ارگانهای نظام یکدست شد و مسائل اجتماعی-فرهنگی به حاشیه رفت یا آنطور که مسئولین وقت خواستندبه آنها پرداخته شد.

اما اینکه دولت همسو باحکومت باشد یا ناهمسو چیزی از حرکت براساس اصول نظام که همانا حرکت در راستای منافع ملی و توسعه همه جانبه است نمی کاهد. کشور باید به سوی پیشرفت و توسعه حرکت کند حال چه فرقی می کند که چه جریانی حاکم بر دولت باشد و در این جهت حرکت کند همه باید این معنا را مورد پروا قراردهند که منافع ملی ارجح برمنافع شخصی و حزبی است و صدالبته حکومت نیز باید به این مورد همت گمارد که خود را ورای سویه گیری‌های سیاسی بداند و در تشبیه حکومت به خانواده نظام باید نقش پدر خانواده را ایفا کند. همانطور که پدر در خانواده با اقتدار به مدیریت ورهبری خانواده می پردازد و بین فرزندانش تفاوتی را قائل نیست وهمه را به یک اندازه دوست می دارد، نظام نیز باید برای فرزندان خود به یک اندازه ارزش قائل باشد و با پیشامد حوادث روزآمد آرامش جامعه را حفظ کند واجازه متلاطم کردن فضای جامعه را ندهد چون در فضای غبار آلود تشخیص و تمییز حق از باطل و سره از ناسره کمی دشوار می نماید.

ادامه در صفحه ۷۸

ستایش

ماجرای قتل ستایش دختر شش ساله افغانی

کمتر کسی است که از ماجرای قتل ستایش دختر شش ساله افغانی خبری نشنیده باشد، اعمال متهم در به قتل رساندن ستایش به قدری از خشونت بالایی برخوردار بوده که هرکسی در ذهنش متهم را فردی سن دار و با سابقه کیفری تصور می کرد، اما قاتل ستایش نوجوانی ۱۶ ساله ای بیش نبود! نوجوانی که در ظاهر به صورت طبیعی در خانواده و زیر نظر پدرو مادر بزرگ شده بود و مانند همه هم سن و سال های خویش به مدرسه می رفته است و حتی در مسائل انطباتی نیز مشکلی نداشته است و کل محل هم از او راضی بوده اند و او را جوانی سر به راه میشناخته اند! چه می شود که آدمی در جامعه کنش هایی طبیعی دارد و به ظاهر طبق عرف و هنجارهای موجود در محل و جامعه ای که در آن زیست می کند رفتار می کند اما به ناگه اینگونه روی دیگر سکه را نشان می دهد و اینچنین یک جامعه را در بهت و حیرت می برد، در فیلم بتمن ساخته کریستوفر نولان جوکر شخصیت منفور و خشن ترین شخصیت ضد قهرمان تمام طول دوران سینما در یکی از هزاران دیالوگ ماندگار خود می گوید: "همه انسانها روانی و خشونت طلب هستند و فقط نیاز به یک اشاره و فشار دارند، من آمده ام که این فشار را بدهم!" جدای از واکنش های سریع و احساسی قرار است در این مطلب در ۵ برداشت به کنکاش و بررسی این پدیده و امثال این نوع خشونت ها و جرایم بپردازیم تا شاید توانسته باشیم کمی ریشه ای تر این قبیل آسیب های اجتماعی را آسیب شناسی کنیم.

برداشت اول

آسیب های اجتماعی چیست؟

آسیب شناسی اجتماعی social-pathology مفهوم جدیدی است که از علوم زیستی گرفته شده و مبتنی بر تشابهی است که دانشمندان بین بیماری های عضوی و آسیب های اجتماعی(کجرویها) قائل می شوند. واژه آسیب شناسی از دیدگاه پزشکی به فرایند ریشه یابی بیماری ها گفته می شود

آسیب اجتماعی به هر نوع عمل فردی یا جمعی اطلاق می شود که در چارچوب اصول اخلاقی و قوامد عام عمل جمعی رسمی و غیر رسمی جامعه محل فعالیت کنشگران قرار نمی گیرد و در نتیجه با منبع قانونی و یا قبح اخلاقی و اجتماعی روبرومی گردد. به همین دلیل ، کجروان سعی دارند کجروی ها خود را از دید ناظران قانون ، اخلاق عمومی و نظم اجتماعی پنهان نمایند ؛ زیرا در غیر این صورت با پیگرد قانونی ، تکفیر اخلاقی ، طرد اجتماعی مواجه می شوند(عبدالهی ،۱۳۸۳:۱۵).

آسیبهای اجتماعی پدیده هایی واقعی، متغیر، قانونمند و قابل کنترل و پیش گیری اند. کنترل پذیری آسیبهای اجتماعی شناخت علمی آنها را در هر جامعه ای برای پاسخ به پرسشهای نظری و عملی و کاربردی از ایده ها و یافته های علمی تولید شده در برنامه ریزی های کوتاه و بلند مدت برای مقابله صحیح با آسیبهای اجتماعی، درمان یا پیشگیری از گسترش و پیدایش آنها را ضروری و پر اهمیت می سازد.

آسیب شناسی اجتماعی

آسیب شناسی اجتماعی به بررسی انواع مشکلات می‌پردازد که در سطح اجتماعی مطرح هستند و سعی می‌کنند علل مختلف آنها را از جنبه‌های مختلف فردی ، اجتماعی و غیره مورد بررسی قرار دهد.

آسیب های اجتماعی که به تعبیر بعضی از اندیشمندان حاصل و معلول مستقیم انقلاب صنعتی هستند، در اکثر جوامع وجود دارند و تاثیرات خود را می گذارند. اما آن چه جوامع مختلف را در این مورد از هم متفاوت می سازد، نوع نگرش این جوامع به علل به وجود آورنده آسیب ها و راهکارهای اصلاح وبهبود آن است. در مورد نگرش، آن چه مهم است این که این آسیب ها چرا به وجود آمده اند؟ آیا وجود آسیب ها در جوامع امری لازم وضروری است یا می توان جامعه ای بدون آسیب داشت؟ پاسخ به این پرسش ها مستلزم شناخت نظریه های مختلف جامعه شناسی و روان شناسی است که هرکدام سعی درتبیین مسائل ،آسیب ها وبحران های اجتماعی از نظر گاه های مختلف دارند.این دید گاه ها متاثر از باورهای سیاسی و اقتصادی هر جامعه است.

آسیب های اجتماعی از چند جنبه قابل بررسی هستند :

۱- از زوایه انسان ،که هر انسان با هر دین وآئین واعتقاد وفکر ،ومذهب وگرایش ومسلک وارتباط با جناح یا حزب خاصی یا با ترحم یا با هدایت ویا با همراهی اعتقاد دارند که بِه گروههای آسیب پذیر یاری نمایند مثلا هر انسانی دوست دارد به پیر مرد یا پیرزنی کمک کند وهر انسانی دوست دارد به نابینایی کمک کند و...

۲- از زاویه اجتماعی اگر به این آسیب های اجتماعی بموقع رسیدگی نشود افزایش جرم وجنایت را در پی دارد که مخرب انضباط اجتماعی است

۳- از جنبه سیاسی ، که اگر توجه نشود کشوررا به دامن بیگانگان سوق می دهد وبجای فرهنگ خودی فرهنگ بیگانه در کشور پیاده می شود وبه اعتقادات دینی ومذهبی جامعه لطمه وارد می نماید ، وجود آسیب های اجتماعی ، بزرگنمایی وتبلیغات دشمنان کشور را در پی دارد ضمن آنکه وجود آسیب های اجتماعی در کشور اسلامی عامل تبلیغ منفی بر ضد اسلام است لذا لازم است که آسیب های اجتماعی ریشه یابی شود واز کلی گویی در جامعه پرهیز گردد وبا ارائه راهکارها ی مدرن به جزئیات آسیب های اجتماعی توجه شود.

در برخورد با آسیب های اجتماعی تقلید کورکورانه از بیگانگان جایز نیست به دلیل اینکه آسیب های اجتماعی ارتباط کاملی با سنتهای هر جامعه دارد والگو برداری از جوامع دیگر صلاح نیست.

سئوال ، وظیفه حکومت در این مورد چیست ؟ حکومت خوب حکومتی است که برای حل آسیب های اجتماعی فرمول صحیح ومنطقی همراه با نو آوری وارائه ابتکارات وخلاقیتها در جهت رسیدن به شکوفایی داشته باشد

سیاست های اجتماعی هر جامعه ای روش‌های مختلفی را در برخورد با آسیب های اجتماعی پیشنهاد می کند.شیوه ی برخورد با این مسائل هم چنان که پیشتر گفته شد،ارتباط مستقیمی با این سیاست ها دارد.این سیاست‌ها را هم نهادهایی که در تمامی جوامع وجود دارد تعیین می کند. در مورد راهکارهای اصلاح وبهبود آسیب های اجتماعی هم نظرگاه های مختلفی وجود دارد. عده ای روش انکار و پرده پوشی را تجویز می کنند وعده ای دیگر به روش های پلیسی وسرکوب اعتقاد دارند. جوامعی هم وجود دارند که به این مسائل نگرشی علمی و منطقی دارند وسعی می کنند با قبول وجود این آسیب‌ها، علت آن ها را با استفاده از روش های علمی بشناسند و برای حذف یا به حداقل رساندن آن‌ها از روش های منطقی سود ببرند.این جوامع، آنهایی هستند که در آن ها انباشت علمی صورت گرفته و در اثر ارتباط با فرهنگ های مختلف به سطحی از آگاهی رسیده اند که به حق آزادی و برابری انسان ها و حق برخورداری تمامی انسان‌ها از حقوق مادی ومعنوی اعتقاد داشته باشند.

آن چه در مورد آسیب های اجتماعی در ایران می توان گفت این است که به وضعیت خاص سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه، آسیب های اجتماعی علاوه بر این که مسئله ای اجتماعی شمرده می شوند، بار ارزشی نیز دارند. یعنی یک آسیب که در یک جامعه ی با سیاست لیبرال، فقط یک جرم محسوب می شود، در ایران علاوه بر جرم بودن، گناه به شمار می رود. این نگرش خاص به مسئله ی اجتماعی باعث می‌شود که مجرم یا منحرف بیشتر از آن که جامعه و روابط حاکم بر آن را عامل انحراف خود بداند، خودش را گناه کار می بیند و این می تواند یکی دیگر از آسیب های فردی و اجتماعی باشد.

در جوامع مدرن امروز تمایل بر این است که این سیاست ها هرچه بیشتر توسط نهاد آموزش و پرورش و نهاد خانواده به جامعه تزریق شده و نهاد سیاست حداقل دخالت را در این امور دارد.اما در جوامعی که در آن ها نهاد سیاست قدرتمندتر است، این سیاست ها توسط این نهاد وضع و به جامعه دیکته می شود.تجربه نشان داده است که جوامع نوع اول در مهار بحران های اجتماعی موفق تر عمل کرده اند.چون مردم راهکارهای مقابله با آسیب های اجتماعی را وضع واز آن ها حمایت می کنند.اما در جوامعی که سیاست های اجتماعی را نهاد سیاست وضع می کند،لاجرم باید ضمانت های اجرایی آن ها را هم تعیین کند که در این حال استفاده از نیروهای حافظ قوانین و حامی نظام سیاسی مثل پلیس ضرورت پیدا می کند.

حمایت از آسیب دیدگان اجتماعی نیزبه سیاست های اجتماعی مربوط است.دراین مورد نیز وقتی حمایت از آسیب دیدگان به طور کامل در اختیار نهاد سیاست قرار می گیرد،این نهاد از دیدگاه منافع خود به آن ها نگاه می کند،اما وقتی مردم یک جامعه به حمایت از این آسیب دیدگان می پردازند،بسیار عمیق تر و کامل تر عمل می کنند.چون مردم در متن این آسیب ها قرار دارند،آن ها را خوب می شناسند وبرای حمایت ازافرادی که دچار بحران هستند انگیزه‌های قدرتمندی دارند.

یکی از راهکارهای حمایت از آسیب دیدگان اجتماعی،سازمان ها وتشکل های غیر دولتی است.این سازمان ها که در تمامی جوامع ریشه دارند در عصر کنونی کارکردهای مختلف و موثری پیدا کرده اند و نقش مهمی در حیات جوامع ایفا

می کنند.سازمان های غیردولتی با تاثیرگذاری در وضع و اجرای سیاست های اجتماعی،در نقش های مختلفی مثل مشاور دولت،منتقد دولت وگاه حتی به عنوان بازوی اجرایی سیاست های اجتماعی دولتها فعالیت دارند. این سازمان ها با ویژگی های منحصر به فردی که دارند،امروزه به نماد حکومت مردم تبدیل شده اند و به نظر می رسد در هر جامعه ای که این سازمان ها فعال تر و گسترده تر عمل می کنند،آرمان حکومت مردم بر مردم دست یافتنی تر می نماید.

موضوعات مورد بحث در آسیب شناسی اجتماعی

آنچه روشن است اینکه بحث آسیب شناسی اجتماعی عمدتا با مسائل و مشکلات سر و کار دارد. پژوهشها و تحقیقات متعدد برای شناخت انواع این آسیبها و علل بروز آنها صورت می‌دهد و نظریاتی را برای حل آن مسائل پیشنهاد می کند.

بر این اساس زمینه‌هایی چون فرهنگ و هنجارهای یک جامعه ، ویژگیهای اقتصادی و سیاسی و جغرافیایی یک جامعه نیز در حوزه مطالعات آسیب شناسی اجتماعی قرار می‌گیرد. چرا که بررسی آسیبهای اجتماعی بدون در نظر گرفتن شرایط زمینه‌ای یک جامعه میسر نخواهد بود.

چه چیزی به عنوان آسیب شناخته می‌شود؟ حدود و ثغور آن چقدر است؟ عوامل زمینه ساز و علل آشکار کننده آن کدامها هستند؟ در کدام طبقات گسترش بیشتری دارند؟ در کدام سنین گسترش بیشتری دارند؟ توانایی جامعه برای کنترل و نظارت بر آنها چقدر است؟ از چه راههایی می‌توان به کاهش آنها مبادرت کرد؟ همه اینها سوالاتی هستند که در حوزه آسیب شناسی اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرند.

اهمیت آسیب شناسی اجتماعی

هر جامعه‌ای متناسب با شرایط خود ، فرهنگ ، رشد و انحطاط خود با انواعی از انحرافات و مشکلات روبروست که تاثیرات مخربی روی فرآیند ترقی آن جامعه دارد. شناخت چنین عواملی می‌تواند مسیر حرکت جامعه را بسوی ترقی و تعامل هموار سازد، بطوری که علاوه بر درک عمل آنها و جلوگیری از تداوم آن عمل با ارائه راه حلهایی به سلامت جامعه کمک نماید. به عنوان مثال مسأله اعتیاد را در نظر بگیریم. این مساله هم به عنوان یک مشکل فردی و هم یک معضل اجتماعی مطرح است. روشن است در سطح اجتماعی منجر به از بین رفتن نیروها و انرژی بارآور جامعه می‌شود. شناسایی علل اساسی و کنترل آنها می‌تواند بسیاری از نیروهای از دست رفته جامعه را تجدید نموده ، در مسیر کار سالم جامعه هدایت کند.

شیوه عمل آسیب شناسی اجتماعی

آسیب شناسی اجتماعی همچون سایر حوزه‌های اجتماعی و عللی ، از شیوه عملی برای بررسی موضوعات مورد نظر خود استفاده می‌کند. به عبارتی برای مطالعه و بررسی علل ، زمینه‌ها و راه حلها در زمینه کجرویها و آسیبها، هم از لحاظ ذهنی به صورت شناخت مفاهیم خاص و هم به کمک ابزار وسایل تحقیق عینی به صورت پژوهشهای علمی استفاده می‌شود. چنین پژوهشهایی پیرامون انحرافات اجتماعی به صورت تحقیق علمی به حدود ۸۰ - ۹۰ سال پیش باز می‌گردد. البته در آن زمان این پژوهشها کمتر جنبه واقع بینانه داشته‌اند. ولی پس از مدتی پژوهشها بر شالوده‌ای صحیح‌تر استوار شد و تلاش شد از شیوه‌هایی که دقت و اعتبار بیشتری در برآورد مشکلات اجتماعی دارند استفاده گردد.

پرسشنامه‌های مختلف تهیه شد، شیوه‌های اعتبار یابی و استفاده از روشهای معتبر معمول شد و از اصول روش تحقیق که در علوم انسانی کاربرد مفیدی دارد استفاده گردید. به این ترتیب اطلاعات لازم در زمینه انواع انحرافات و مشکلات در سطح یک جامعه جمع آوری گردید. این فعالیتها سیر تکاملی خود را سیر می‌کند و همچون پیشرفت سایر علوم شیوه‌های متکاملتری برای بررسی و ارزیابی در زمینه آسیبهای اجتماعی بدست می‌آید.

اجتماعی مطالعه بی نظمی ها و آسیب های اجتماعی همراه با علل و انگیزه های پیدایی آنها و نیز شیوه های پیشگیری و درمان این پدیده ها ، به انضمام مطالعه شرایط بیمار گونه اجتماعی است ؛ زیرا خاستگاه اصلی آسیب ها و کژ رفتاری های اجتماعی را باید در کل حیات اجتماعی و نوع خاص روابط انسانی جستجو کرد. نابسامانی های اقتصادی -اجتماعی چون : فقر ، تورم ، گرانی ، بیکاری ، فقدان امنیت مالی و حقوقی و دیگر عواملی که باعث محرومیت» می شوند ، زمینه مساعدی را برای انواع مختلف آسیب های اجتماعی چون: خود کشی ، سرقت ، اعتیاد به مواد مخدر ، الکیسم ، فرزند آزادی ، زور گیری ، طلاق ، گدایی و ... فراهم می آورند . از این رو مفهوم آسیب شناسی گسترده وسیعی پیدا می کند و از ابعاد ارزشی و کاربردی فراوانی برخوردار می گردد.

مطالب موجود به سه بخش جداگانه و در عین حال به هم پیوسته ، تقسیم شده است. بخش اول شامل چیستی آسیب های اجتماعی، کژرفتاری ها و جرایم و انواع آنها است و بخش دوم به تبیین سه گانه زیست شناختی ، روان شناختی و جامعه شناختی می پردازد و بخش سوم به بررسی برخی از انواع آسیب های اجتماعی خاص اشاره دارد. در این بخش سعی شده است هریک از آسیب های اجتماعی مورد بررسی دقیق قرار گیرد و با ذکر یک یا چند "مورد" نسبت به تبیین و ریشه یابی آنها اقدام گردد.

گونه شناسی آسیب های اجتماعی

در گونه شناسی آسیب های اجتماعی از ملاک های متفاوتی می توان استفاده نمود. این ملاک ها ، در هر جامعه ای حداقل چهار خرده نظام فرهنگی ، اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی خاص دارند که در هر یک از این حوزه ها کنشگران فردی و جمعی می توانند با رعایت اصول و قواعد عمل جمعی مورد قبول در آن حوزه ها به چهار نوع سرمایه یا منبع ارزشمند-سرمایه فرهنگی یا دانش ، سرمایه اجتماعی یا تعهد منزلت ، سرمایه سیاسی یا قدرت و سرمایه اقتصادی یا ثروت- مورد نیاز هر جامعه دست یابند(عبدالهی ، ۱۳۸۳:۲۰). هر نوع فعالیتی که خارج از چارچوب اصول و قواعد عام عمل جمعی برای رسیدن به منابع ارزشمند صورت گیرد ، کجروی محسوب می شود. بنابر این ، در مجموع با چهار گونه کجروی روبه رو هستیم (ر.ش: شکل ۱-۱).

تعریف و هدف های آسیب شناسی

در پزشکی به مطالعه و شناخت ریشه بی نظمی های ارگانیسم(موجود زنده) آسیب شناسی می گویند. در مشابهت کالبد انسانی با کالبد جامعه(نظریه اندام وارگی) می توان آسیب شناسی را مطالعه و ریشه یابی بی نظمی های اجتماعی تعریف کرد.

به گزارش هفت روز؛ درواقع آسیب شناسی اجتماعی ، مطالعه ناهنجاری ها و نابسامانی‌های اجتماعی نظیر بیکاری ، فقر ، اعتیاد ، خودکشی ، روسپیگری ، رشوه خواری ، ولگردی ، زورگیری ، گدایی و ... همراه با علل و شیوه های پیشگیری و درمان آنها و نیز شرایط بیمار گونه اجتماعی است.

هدف ها و مقاصد آسیب شناسی اجتماعی را چنین می توان بر شمرد:

۱. مطالعه و شناخت آسیب های آسیب‌های اجتماعی و علل و انگیزه های پیدایی آنها و نیز بررسی شخصیت کژرفتاران و ویژگی های جسمانی ، روانی ، فرهنگی و اجتماعی آنان. شناخت درست درد ها و آسیب ها ، نخستین شرط چاره جویی و بیش از نیمی از درمان است؛ درد تشخیص نداده را درمان نتوان کرد؛ زیرا هر گونه ساختن بدون شناختن ، تیر در تاریکی رها کردن است.

۲. پیشگیری از آسیب های اجتماعی به منظور بهسازی محیط زندگی و جمعی خانوادگی.از آنجا که پیشگیری همواره ساده تر، عملی تر و کم هزینه تر از درمان است ، دارای اهمیت بسیار می باشد.

۳. درمان آسیب دیدگان اجتماعی با بکارگیری روش های علمی و استفاده از شیوه‌های مناسب برای قطع ریشه ها و انگیزه‌های آنان.

۴. تداوم درمان برای پیشگیری و جلوگیری از بازگشت مجدد کژ رفتاری و بررسی شیوه‌های بازپذیری اجتماعی.

در عصر ما پیشگیری مهمتر از درمان است. بسیاری از آسیب شناسان اجتماعی برآنند که برای مبارزه با کژرفتاری ها باید زمینه اجتماعی آنها را از میان برداشت و برای حصول این منظور رعایت دو اصل ضروری است

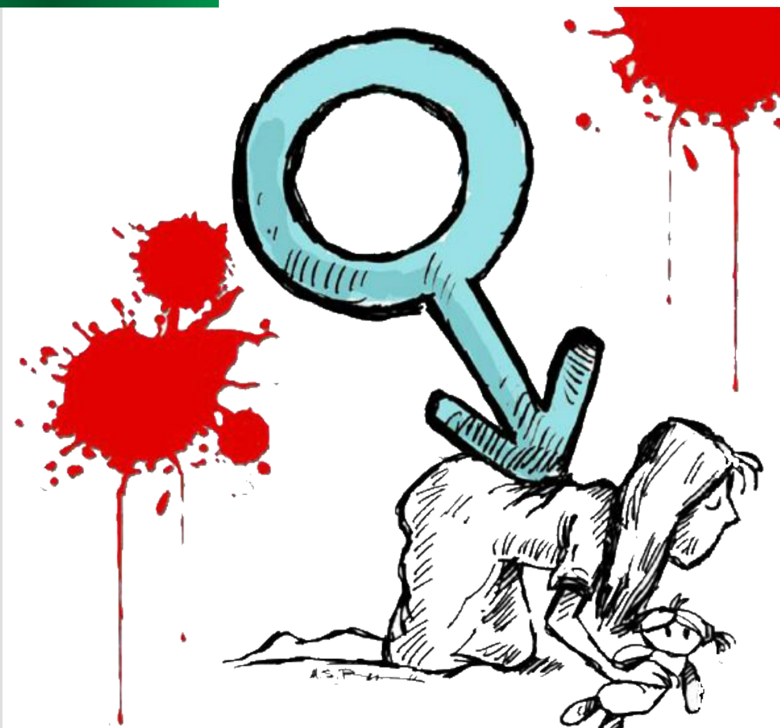

برداشت دوم

متهم به قتل «ستایش» قربانی شده است

حالا تمام آنچه در این پرونده گذشت، اتفاقی که سبب شد متهم به قتل، مرتکب چنین جرمی شود و شرایطی که در آن قرار داشت، موضوع صحبت روانشناسان، حقوقدانان و جامعه‌شناسانی بود که روز ۱۱ اردیبهشت در همایش بزرگ مظلومیت ستایش‌ها دور هم گرد آمدند و تلاش کردند تا ابعاد حقوقی، روانشناختی و جامعه‌شناختی این پرونده و پرونده‌های مشابه را بررسی کنند؛ همایشی که در دانشکده حقوق دانشگاه علامه طباطبایی برگزار شد.

صادق پیوسته، مدرس دانشگاه علامه طباطبایی و مدیر پژوهش‌های اجتماعی و سیاسی اندیشکده آصف، یکی از سخنران این همایش بود. او به گزارش‌هایی اشاره کرد که از ابتدای رسانه‌ای شدن ماجرای ستایش در فضاهای مجازی و در روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها مطرح شد: بیست‌وهشتم فروردین‌ماه امسال بود که خبرگزاری ایسنا، با اعلام خبر قتل این کودک تاکید کرد که این خانواده ۱۶سال است که از افغانستان به ایران مهاجرت کرده‌اند و در ورامین سکونت دارند. روز حادثه هم دختر خردسال برای خرید بستنی از خانه خارج شد. در راه، پسر همسایه او را به خانه‌اش می‌برد و به قتل می‌رساند. یک روز طول می‌کشد تا پس از برملا شدن ماجرا از سوی دوست متهم به قتل، پلیس در جریان قرار می‌گیرد و متهم دستگیر می‌شود.

او ادامه داد: بررسی‌ها نشان می‌دهد که متهم به قتل، برای از بین بردن جسد، روی او اسید می‌ریزد، اما چون موفق نمی‌شود از دوستش کمک می‌خواهد که دوست او هم ماجرا را به پدرش و بعد هم پلیس اطلاع می‌دهد. به گفته این مدرس دانشگاه، ماجرای رخ داده، پرونده پیچیده‌ای نیست، همان بررسی‌های اولیه هم بر این موضوع تاکید می‌کند که در این ماجرا هیچ مسأله و شکاف ملیتی دیده نمی‌شود، حتی ناامنی منطقه که ورامین است هم در ارتکاب به قتل نقش زیادی نداشته است: هر دو خانواده مقتول و متهم به قتل با هم ارتباط داشتند و در بررسی جزییات نمی‌توان وقوع جرم را به فقر خانواده‌ها مرتبط دانست.

این اتفاق می‌توانست هر جای دیگری هم رخ دهد. او ادامه داد: در صفحه اینستاگرام متهم به قتل هم عکس‌هایی دیده می‌شود که نشان می‌دهد متهم دوست‌دختر داشته، بنابراین با توجه به این موضوع و وجود سه دختر در خانه به‌عنوان خواهرانش، می‌توان به این نکته رسید که متهم با دنیای زنانه آشنا بوده و با توجه به داشتن دوست‌دختر، محرومیت جنسی برایش تعریف نمی‌شود.

پیوسته به بی‌طرفی پلیس در رسیدگی به این پرونده اشاره می‌کند: پلیس به‌محض اطلاع از موضوع آن را پیگیری می‌کند، یعنی برای آنها هم مهم نبوده که مقتول افغان است. سابقه روانی یا کیفری متهم موضوع دیگری است که از سوی این استاد دانشگاه مورد توجه قرار گرفت: متهم به قتل، هیچ سابقه کیفری نداشته، تنها چیزی که از او گزارش شده این است که به گفته مادرش، او در کودکی دچار تشنج می‌شد و دارو مصرف می‌کرد.

او به بازتاب‌های رسانه‌ای این پرونده اشاره کرد: در خبرگزاری عصر ایران مقاله‌ای منتشر شد که طی آن عنوان شد متهم این پرونده در ارتکاب قتل، از سریال برکینگ بد الگوبرداری کرده است. تحلیل‌های دیگری هم وجود داشت که نسبت به وقوع چنین جرایمی تذکر داده بودند. درخواست قصاص متهم را کرده بودند یا خواسته بودند تا زودتر حکم صادر شود، البته هیچ‌کدام از این تحلیل‌ها قابل استناد نیست، چرا که اطلاعاتی که از این پرونده وجود دارد، به اندازه‌ای نیست که بتوان آن را کامل بررسی کرد. او درباره درخواست‌هایی که برای قصاص متهم می‌شود، توضیح داد: ما تمام تلاش خودمان را می‌کنیم که افراد کمتر از ۱۸سال فورا قصاص نشوند، درخواست‌هایی که برای قصاص متهم در فضاهای مجازی می‌شود، تمام تلاش‌های ما را نادیده گرفته است.

او به نکته دیگری اشاره کرد: متاسفانه در این پرونده شاهد آن بودیم که خیلی از اتفاقات و جرایم دیگر را به ماجرای ستایش مرتبط کرده‌اند، برای نمونه فاطمه دانشور، عضو شورای شهر تهران، پس از انتشار خبر ستایش اعلام کرد که اخیرا گلوی دو کودک پنجساله در خیابان وحدت اسلامی بریده شده و ... اتفاقی که در ورامین افتاده با سایر اتفاق‌ها متفاوت است، بنابراین نمی‌توان آن را به جرایم دیگر مرتبط دانست.

این استاد دانشگاه در تحلیل پرونده ستایش و اتفاقی که در ورامین از سوی یک نوجوان رخ داده، توضیح بیشتری داد: ما در این پرونده با ماجرای انفجار جمعیت مواجه هستیم، خانواده متهم درگیر این مسأله بودند، چون متهم خواهرهایی دارد که ازدواج کرده‌اند. متاسفانه در کشور درحالی به موضوع افزایش جمعیت اشاره می‌شود که آگاهی برای فرزندآوری وجود ندارد. ما شاهد هستیم هر چقدر هم که سیاست‌گذاران می‌گویند ما بحران کمی جمعیت داریم اما مردم توجهی نمی‌کنند، دلیل آن هم این است که در جامعه زمانی فرزندآوری آغاز می‌شود که والدین بتوانند و احساس کنند که روی تربیت فرزندان و آینده آنها کنترل دارند.

بیکاری در جامعه، موضوع دیگری بود که این استاد دانشگاه علامه طباطبایی مورد توجه قرار داد: ما با بحث بیکاری مواجه هستیم. اگر می‌خواهیم جمعیت شرافتمندی داشته باشیم باید اشتغال را افزایش دهیم. متاسفانه جامعه ما جامعه‌ای است که هیچ ظرفیتی برای جذب نیروی کار ندارد، همین هم شده تا خیلی از جوانان پای فضاهای مجازی بنشینند.

ما به مرگ عادت کرده‌ایم

او در ادامه، عادت به مرگ را در وقوع چنین جرایمی موثر دانست: فاجعه خاموش، یعنی عادت کردن به مرگ، موضوعی است که ما با آن

درگیر هستیم. مثلا وقتی سرطان در جایی که زندگی می‌کنیم همه‌گیر شود یا افراد زیادی بر اثر تصادفات رانندگی جانشان را از دست دهند، باعث می‌شود تا ما در آن شرایط، به مرگ عادت کنیم و برای ارتکاب جرم آماده‌تر شویم. نکته دیگری که پیوسته به آن اشاره کرد، توهماتی است که مردم در ارتکاب جرایم دارند: ما یک عادتی داریم که هر چه اتفاق می‌افتد، می‌گوییم دست‌های پنهانی در وقوع آن نقش داشته‌اند و گاهی یک ماجرا را به مرز بحران و فاجعه می‌رسانیم.

ما دوست داریم که همه چیز را سیاه نشان دهیم. این استاد دانشگاه از نبود آرشیو برای بررسی همه‌جانبه پرونده‌هایی مانند ستایش انتقاد کرد: متاسفانه زمانی که آرشیو دانش وجود نداشته باشد و آمار جرایم در دسترس نباشد، نمی‌توان تحلیل درستی را هم ارایه کرد. همین هم می‌شود تا متخصصان تحلیل‌های تخیلی کنند. ما در جامعه سراسر درد هستیم اما سعی در پنهان کردن آن داریم. این روش جامعه را ریاکار کرده است.

زمانی که درد جامعه با آرشیو نکردن و ارایه ندادن اطلاعات پنهان می‌شود، تحلیل‌های تخیلی هم ایجاد می‌شود. او در این همایش گذری هم به سیاست‌گذاری‌های نادرست می‌زند: متاسفانه سیاست‌گذاری‌های ما مشکل دارد، نمونه آن را هم اخیرا با گشت‌های نامحسوس شاهد بودیم. یک روز گشت محسوس می‌گذارند، یک روز نامحسوس و در آینده شاید می‌خواهند سنسورهایی در لباس افراد قرار دهند. این شیوه سیاست‌گذاری درست نیست.به اعتقاد این استاد دانشگاه، فاجعه‌ای که در اینستاگرام و اجتماع درحال رخ دادن است، کمتر از فاجعه کشته شدن این کودک نیست.

نوجوانی شروع سن رفتارهای خشونت‌آمیز است

در ادامه این همایش، فرنگیس کاظمی، مدیر گروه روانشناسی استثنایی دانشگاه علامه طباطبایی ماجرای رخ داده برای ستایش را از زوایه دیگری مورد بررسی قرار داد: مشکل ما تنها اتفاقی نیست که در ورامین رخ داده، مسأله شروع خشونت در دوران نوجوانی، آسیب‌ها و واکنش‌هایی است که فرد از خود نشان می‌دهد. ما بیشتر از ۲۵سال است در تلاشیم تا دوره رشد نوجوانان را به خانواده‌هایشان آموزش دهیم. دوره نوجوانی دوره‌ای است که در آن بیشترین اتفاقات خشونت‌آمیز رخ می‌دهد و امکان دارد تبدیل به اختلالات اجتماعی جدی‌تر شود، بنابراین باید به این سن توجه کرد.

از آنجا که متهم به قتل پرونده ستایش یک نوجوان است، این روانشناس توضیحات بیشتری درباره روند تغییرات در دوره نوجوانی داد: کودکان عمدتا تا آخرین سال دوره ابتدایی فرزند خوب خانواده هستند، اما در دوره بلوغ و ورود فرد به سن نوجوانی، نیازهای جدیدی برایش ایجاد می‌شود، سطح شناختی‌اش تغییر پیدا می‌کند و دیگر به راحتی از خانواده تبعیت نمی‌کند. در این میان اگر خانواده انسجام لازم را نداشته باشد، آسیب‌دیده باشد و ... این تغییرات شیب تندتری به خود می‌گیرد، البته هنوز نمی‌دانیم خانواده متهم به قتل پرونده ستایش جزو این خانواده‌ها بوده یا خیر.

به گفته مدیر گروه روانشناسی استثنایی دانشگاه علامه طباطبایی، بسیاری از مسائل در دوره نوجوانی متحول می‌شود. تغییرات در این سن آن‌قدر بزرگ است که برای فرد و خانواده‌اش قابل هضم نیست: سن نوجوانی سن خاصی است و مربوط به کشور ما هم نیست. وزارت آموزش و پرورش باید متولی این ماجرا باشد، باید برای خانواده‌ها کارگاه‌های آموزشی برگزار کند و به آنها بیاموزد که فرزندشان وارد دوره خاصی شده است. او ادامه داد: در همین دوره است که نوجوان به دلیل تفکر انتزاعی که پیدا کرده، شروع به الگوبرداری می‌کند. این الگوبرداری می‌تواند از یک جنایتکار قدیمی هم باشد، به همین دلیل باید برای نوجوان به‌طور غیرمستقیم الگوهای مناسب در نظر گرفت.

تاکید کاظمی بر این است که هنوز مشخص نیست شرایط این نوجوان چگونه بوده، اما از عکس‌هایی که در صفحه اینستاگرام او منتشر شده، می‌توان گفت که در رفتارهایش تعارض وجود دارد: در صفحه اینستاگرامش عکسی را منتشر کرده که رگ دستش را زده، در عین حال عکس‌هایی از او هست که نشان‌دهنده عطوفت و مهربانی‌اش است. او به این نکته اشاره کرد که فقر و حاشیه‌نشینی می‌تواند در وقوع این حادثه نقش داشته باشد اما فقر به تنهایی نمی‌تواند منجر به وقوع چنین آسیبی شود: نوجوانی که در منطقه فقیرنشین رشد کرده شاهد این بوده که برخی افراد برای درآمدزایی، دست به کارهای خلاف زده‌اند.

همین می‌تواند الگوی او باشد. او به واکنش‌ها نسبت به انتشار این خبر اشاره کرد: ما بیشتر وقت‌ها رفتارهای هیجانی از خود نشان می‌دهیم تا رفتارهای منطقی. باید کنترل هیجان به ما آموزش داده شود. در این میان به نظر می‌رسد رادیو و تلویزیون مسئولیت اصلی‌شان را فراموش کرده‌اند و آن چیزی را نشان می‌دهند که خوشایند مردم است. منصور میرسعیدی، وکیل و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، سخنران دیگر این همایش بود. او به بررسی جنبه‌های حقوقی مجازات نوجوان متهم اشاره کرد: سنی که در آن جرم واقع شده، سنی است که نیاز به نوعی نظام کیفری افتراقی دارد که باید در یک دادسرای جداگانه بررسی شود.

این‌که چگونه یک نوجوان پایش به دستگاه قضائی باز می‌شود و چه فرآیند دادرسی را باید طی کند، در این دادگاه باید بررسی شود. او قانون مجازات اسلامی قبل از اصلاحات را مورد توجه قرار داد و تاکید کرد که در قانون قبلی، سن مسئولیت برای دختران ۹سال و پسران ۱۵سال بود، از این رو افرادی که در این سن مرتکب جرم می‌شدند در صورتی که جنون نداشته باشند و با اکراه مرتکب جرم نمی‌شوند، باید مجازات شوند. میرسعیدی تاکید کرد: این قانون قربانیانی هم داشت، حتی مجازات‌های سنگینی هم در همان دوره برای این افراد تعیین شد. با گذشت زمان قضات دادگاه به‌تدریج نسبت به سن مسئولیت کودکان دچار تردید شدند و به مرور زمان سعی داشتند تا به‌گونه‌ای از اعمال کیفر برای نوجوانان خودداری کنند یا انصراف دهند، حتی به پاره‌ای از فتواها و منابع فقهی هم تکیه کردند.

همه تلاش آنها این بود که ثابت کنند متهمان در سن نوجوانی مرتکب جرم شده‌اند و روند بررسی پرونده باید متفاوت باشد. به گفته او، با تغییرات ایجاد شده در قانون، قانون جدید تلاش کرده تا میان پدیده‌ای به نام بلوغ و مسأله سن مسئولیت کیفری نوعی جداسازی به عمل آورد و قضات را در برابر ضابطه عینی قرار دهد: درحال حاضر یک گروه افراد زیر ۹سال هستند که برای این افراد در صورت ارتکاب جرم، هیچ مجازاتی در نظر گرفته نمی‌شود. یک گروه افراد ۹ تا ۱۵سال هستند که از نظر قانونگذار این سنی است که فرد می‌تواند وارد چرخه قضائی شود، اما مشمول واکنش کیفرگونه نمی‌شود و گروه سوم، افراد گروه سنی ۱۵ تا ۱۸سال هستند.

در قانون سابق، به محض رسیدن افراد به ۱۵سالگی در صورت احراز اختیار و احراز عقل، مسئولیت کامل در برابر جرم ارتکابی پیدا می‌کردند، بنابراین در صورت ارتکاب قتل، پس از ۱۸سالگی، قصاص می‌شدند. این گروه سنی همان سنی است که بحران‌ها در آن بروز می‌کند، اینجاست که قانونگذار به سهم خودش به این نتیجه می‌رسد که باید دادرسی ویژه‌ای در این بخش داشته باشد. به گفته او، بلوغ، عقل و اختیار، سه شرط برای تحمل مسئولیت کیفری است: قضات بلوغ را شرط مسئولیت کیفری می‌دانند، مهم هم نیست که فرد بالای ۱۸سال دارد یا پایین ۱۸ سال. نکته دیگر این است که قانونگذار به این اشاره ندارد که حتما باید رشد عقل توسط قاضی احراز شود، بلکه می‌گوید اگر کمال عقل احراز نشود، یعنی فرد رشد کافی از نظر عقلی نداشته، همین هم باعث شده تا راه بر قضات و پزشکی قانونی باز شود و اگر این دو ویژگی احراز نشود، این اختیار را دارند که فرد زیر ۱۸سال را به مجازات‌هایی مانند قصاص محکوم نکنند.

مثلا وقتی سرطان در جایی که زندگی می‌کنیم همه‌گیر شود یا افراد زیادی بر اثر تصادفات رانندگی جانشان را از دست دهند، باعث می‌شود تا ما در آن شرایط، به مرگ عادت کنیم و برای ارتکاب جرم آماده‌تر شویم

خیلی از حاشیه‌سازی‌ها در پرونده ستایش محلی از اعراب ندارد

قربان‌زاده، رئیس شعبه ۱۰ دادگاه کیفری یک استان تهران سخنران بعدی بود. او به تشریح برخی حواشی که درباره پرونده ستایش در فضای مجازی ایجاد شده، پرداخت: متاسفانه در این پرونده، برخی از رسانه‌ها بحث ایرانی و افغان بودن متهم به قتل و مقتول را مطرح کردند و حتی مقاله‌های تندی هم نوشتند که چرا مسئولان نظام واکنشی نسبت به آن نشان نمی‌دهند. این مطالب احساس ناخوشایندی در جامعه ایجاد می‌کند که یعنی حقوق افغان‌ها در کشور تضییع شده است.

همه اینها درحالی است که ما در دادگاه کیفری، جنایت‌های زیادی داریم که افغان‌ها علیه هم انجام می‌دهند یا ایرانی‌ها علیه افغان و افغان‌ها علیه ایرانیان. گاهی حتی پرونده‌ها دهشتناک‌تر از ماجرای ستایش است. به اعتقاد این قاضی دادگاه، پلیس در این پرونده بلافاصله وارد عمل شد و متهم را دستگیر کرد، از این رو خیلی از حاشیه‌سازی‌ها در پرونده ستایش محلی از اعراب ندارد. نکته دیگری که از سوی قربان‌زاده مطرح شد، درخواست مردم و مسئولان برای رسیدگی سریع به پرونده بود: سوال این است که آیا در این پرونده‌ها اساسا امکان رسیدگی سریع وجود دارد؟ روند رسیدگی به پرونده، شکایت خانواده مقتول، پاسخ اولیه پزشکی قانونی، گرفتن علت تامه مرگ، انجام آزمایش سم‌شناسی، گرفتن گواهی حصر وراثت، بازسازی صحنه جرم و ... اقداماتی زمان‌بر است، حتی ماجرای تایید حکم قصاص، توانایی خانواده در پرداخت تفاضل دیه قاتل و ... هم چندین ماه طول می‌کشد تا به نتیجه برسد. در این پرونده چندین جرم اتفاق افتاده، آدم‌ربایی، زنای به عنف، قتل و جنایت بر میت، همه اینها نیاز به بررسی دارد.

از آنجایی که متهم زیر ۱۸سال دارد، باید مسأله بلوغ او مورد توجه قرار گیرد. او تاکید کرد که پرونده‌های قتل، حداقل یک تا یک و نیم سال زمان می‌برد تا به نتیجه برسد: برخی که مسئولیت قضائی ندارند و تنها ضابط قضائی هستند، می‌گویند با متهم برخورد قاطع می‌شود. اعلام این موضوعات در حوزه صلاحیت جایی مانند نیروی انتظامی نیست. مرجع قضائی باید این موضوع را اعلام کند.

از سوی دیگر دادستان ورامین هم تاکید کرده که پرونده را به دادگاه می‌فرستد بدون این‌که منتظر تایید سلامت روانی متهم شود. این درحالی است که اگر پزشکی قانونی سلامت روانی را تایید نکند، ماجرای قصاص منتفی می‌شود. او در ادامه به حقوق متهم به قتل هم اشاره کرد: ما در این پرونده‌ها تنها از خانواده قربانی و حقوق آنها صحبت می‌کنیم، اما در این پرونده، جرم نتیجه شرایط اجتماعی بوده است، به همین خاطر نباید تاکید بیش از اندازه به بزه‌دیده، سبب مغفول ماندن حقوق متهم شود. رعایت بی‌طرفی در دادگاه، منتشر نکردن تصاویر و حفظ هویت متهم و حمایت از خانواده او هم باید در نظر گرفته شود.

برداشت سوم

تعریف جرم

تعریف جرم کار آسانی نیست ،گفته اند جرم عملی است که نظم اجتماعی را برهم می زند،اما این تعریف نه تنها مشکلی را حل نمی کند ،بلکه یک مشکل را به سه مشکل تبدیل می کند :

۱. منظور از نظم چیست ؟
۲. منظور از اجتماع کدام اجتماع است ؟
۳. تشخیص این امر با کیست ؟ (ستوده،۱۳۸۲،ص۶۵)

«عده ای از حقوق دانان معتقدند که نقص قانون هر کشوری دراثر عمل خارجی در صورتی که انجام وظیفه یا اعمال انرا تجویز نکند ومستوجب مجازات هم باشد ،جرم نامیده می شود » (تاج زمان ،۱۳۶۴،ص۴۳)

سهم دورکیم در نظریه پرداری درباره جرم و کیفر بسیار مهم است که بیشتر در«تقسیم کار در جامعه » و «قواعد و روش جامعه شناسی» منعکس می باشد.

تحلیل جرم از دیدگاه دورکیم

دورکیم جامعه شناس فرانسوی معتقد است که هر عملی که درخور مجازات باشد ،جرم است به بیان دیگر،هر فعل یا ترک فعلی که نظم ،صلح وآرامش اجتماعی را مختل سازد وقانون نیز برای آن مجازاتی تعیین کرده باشد

«جرم» محسوب می شود. به نظردورکیم «ما کاری را بخاطر‹جرم› بودن محکوم نمی کنیم بلکه از آنجای که آنرا محکوم می کنیم جرم تلقی می شود ». (ستوده،۱۳۸۲،ص۶۵)

جرم یک پدیده «معمولی» جامعه است زیرا که بر حسب احساس تنفر وانزجاری که بزهکار در جامعه بر می انگیزد معین می گردد.البته درجه بروز تنفر وانزجار در چار چوب جامعوی مشخص در افراد متفاوت می باشد

هدف از کیفر بیشتر معطوف به افراد غیر مجرم است زیرا که بیشتر احساس همبستگی و یگانگی افراد بی گناه را تقویت می کند ،پیش از اینکه مجرمان را متنبه سازد کیفر ممکن استن نقش عدم ترغیب وتضعیف ودلسردی مجرمان را نیز فراهم آورد لیکن احساس انزجار در قبال پاره ای ازاعمال کیفر پذیردر میان بعضی از مردم ضعیف است ودر نتیجه آنان در معرض ارتکاب جرم قرار می گیرند. بنابراین کیفرنمی تواند از وقوع جرم پیشگیری کند. هیچ جرمی جرم محسوب نمی شود مگر اینکه کیفری در کارباشد در نتیجه کیفرقانونی نمی تواند اعمال شود مگر اینکه در قبال اعمالی که قانونا تعریف دقیق داشته باشند اگر اعمال ناپسند ومذموم از سوی قانون دقیقا تعریف نشده باشند ولی در میان افراد احساس انزجار وتنفر پدید اورند چنین اعمالی که از سوی قانون محکوم نشده باشند جرم شمرده نمی شود.مثلا چند زنی در میان روشنفکران! شاید اغراق نباشد که بگوییم تئوری جامعه شناختی جرم درپی طرح وتاکید دورکیم،امروزه بدین پایه رسیده است. (شیخاوندی،۱۳۷۹،ص۶۰)

دورکیم معتقد است که جرم تا حدی یک پدیده طبیعی برای تمام جوامع است ،در تمام زمانها وجود داشته و ازفرهنگ وتمدن هر جامعه ناشی می شود وی در تعریف جرم می نویسد : « جرم ازنظرما عملی است که حالت نیرومند و روشن وجدان جمعی را جریحه دار می کند». در بیان خصلت مشترک همه جرمها می نویسند : «جرمها اعمالی هستند که همه اعضای یک جامعه آنها را به صورت عام محکوم می کند». (برهام،۱۳۶۹،ص۸۶)

دورکیم علل بروز جرایم را در محیط اجتماعی ،مورد مطالعه قرار داده ومعتقد است که جرم یک پدیده عادی اجتماعی است ونباید یک پدیده غیر عادی اجتماعی تلقی گردد. در هر اجتماعی بزهکاری وجود دارد وجامعه ای نیست که دران بزه وجود نداشته باشد.بزه یک عامل سلامتی عمومی وجزء لاینفک هر اجتماع سالم است وعلل استثنائی درنوع جرایم تاثیری ندارد،چون جرایم ناشی از فرهنگ وتمدن هر اجتماع است.

لذا بررسی انواع جرایم بدون توجه به خصوصیات فرهنگی وتمدن از دیدگاه جرم شناسی بی ثمر است،زیرا جرم مربوط به فرهنگ وتمدن بوده وتابع زمان ومکان نمی باشد .

دورکیم معتقد است که جامعه قبل از فرد وجود داردواثرخود رادر فرد انباشته واو را تربیت کرده وبراو مسلط می گردد. روحیه هر فرد مستقیما مربوط به تشکیلات ووظایف ودستورات والگوهای اجتماعی بوده ودر روابط خصوصی نیز عوامل مذکور تاثیر کلی دارند»(تاج زمان۱۳۶۴ص۲۳۲)

دورکیم وبه طور کلی جامعه شناسان بر این عقیده اند که پدیده بزه کاری وجرم را نمی توان با عوامل روانی وجسمانی افراد توجیه کرد زیرا این عوامل نقش چندانی در بزه کاری افراد نداشته بلکه عوامل اجتماعی از قبیل شرایط نامناسب

خانواده وکمبود محبت،ناسازگاری والدین،طلاق ،بزهکاری والدین ،بیکاری،مهاجرت،وسایل ارتباط جمعی ،ضعف اعتقادات وباورهای دینی ،وضع بد اقتصادی خانواده عوامل سیاسی وجنگ و....است که نقش تعیین کننده ای در بزهکاری واعمال مجرمانه افراد دارد.(نجفی توانا،۱۳۷۷،ص۲۰۵)

دورکیم برای پدیده های اجتماعی در پی علل اجتماعی است ،نه روانی وزیستی وبر آن شده است تا حتی برای پدیده خودکشی ،که شاید بارزترین پدیده روانی نزد دیگران محسوب شود نیز علل اجتماعی بیابد . از اینرو ،او درکتاب خودکشی ،علت انتخاب افراد را کاهش یا نابودی اتحاد و همبستگی اجتماعی دانسته ومعتقد است که هر قدر میزان همبستگی ،اتحاد وهمدردی در بین افراد یک جامعه کمتر شود ،میزان خودکشی افراد در آن جامعه بیشتر خواهد شد .

دورکیم عقاید تارد را در مورد تاثیر تقلید در رفتار اجتماعی رد نموده وبا مشخص کردن هدفها واسلوبهای خاص جامعه شناسی ،به ان جنبه علمی داده وعقیده دارد که افکار ورفتار افراد تابع نمودهای اجتماعی می باشد واین نمودها مجموعه تجربیات وآرمانهای جامعه است وعقاید و روشهای انسان بطور ناخداگاه بدان بستگی دارد واین مجموعه ذخیره شده تجربیات در حقیقت ،یک منبع آراء و روشهایی است که افراد از ان استفاده می کنند در حالی که فکر می کنند که این افکاروعقاید و روشها به خودشان تعلق دارد، نمودهای اجتماعی دارای وجودی مجزا ومستقل از افرادرا آگاهی دسته جمعی وشعور گروهی ونیز کاملا مستقل از آگاهی فردی است.»(تاج زمان،۱۳۶۴،ص۲۳۳)

از نظر دورکیم کیفر برای این نیست که احتمال کاهش جرم را در پی داشته باشد بلکه نقش کیفر،ارضای وجدان جمعی است زیرا همین وجدان جمعی باکردار یکی از اعضای جامعه جریحه دار شده است .

وجدان جمعی غرامت می طلبد و مجازات گنهکار غرامتی است که به احساسات همگان داده می شود. دورکیم بی هنجاری را را علت جرم می داند دورکیم مفهوم بی هنجاری را برای اشاره به این فرض به وجود آورد که در جوامع امروزی معیارها وهنجارهای سنتی بی آنکه توسط هنجارهای جدیدی جایگزین گردند ، تعضیف می شود بی هنجاری هنگامی وجود دارد که معیارهای روشنی برای راهنمایی رفتار در حوزه معینی از زندگی اجتماعی وجود ندارد.(صبوری،۱۳۷۳،ص۱۴۰)

تحلیل جرم از دیدگاه مارکس

مارکس نیز همچون دورکیم به بررسی عوامل بیرونی پدیده های اجتماعی می پردازد مارکس معتقد است که زیربنای جامعه را اقتصاد تشکیل می دهد وسایر ابعاد اجتماعی از قبیل خانواده ،سیاست ،اخلاق ،فرهنگ وجرم روبناست ومعلول عوامل اقتصادی شمرده می شود بنابراین پدیده بزهکاری را ناشی از فقر می داند ومعتقد است تقسیم ناعادلانه ثروت ونابرابری اجتماعی موجب اعمال مجرمانه می شود از این رو بیشتر بزهکاران را مردم فقیر وکم درآمد جامعه می داند گروهی ازجرم شناسان که عمدتا به مکتب کمونیستی تمایل دارند نیز همین اعتقاد را دارند .

مارکس در تحلیل سرمایه داری مبارزه طبقاتی را سنگ زیربنا می داند در«بیانیه کمونیسم » می گوید تاریخ تمامی جوامع تا به امروز همانا تاریخ نبرد طبقات است :آزادمردان وبردگان ،نجبا واعیان استادکاران و شاگردان وخلاصه ستمگران وستمدیدگان در تضاد دائمی رو در روی یکدیگر ایستاده اند . ازنظر او تاریخ جوامع بشری تجلی ستیز گروههایی است که مارکس آنها را طبقات اجتماعی می نامد. تضاد میان دو گروه متخاصم یعنی پرولتاریا و بورژوازی سرانجام به انقلاب کمونیستی می انجامد واز آنجا که همه جوامع به طبقات متخاصم منقسم بوده اند جامعه کنونی یعنی جامعه سرمایه داری نیز به یک معنا با جوامع پیشین تفاوتی ندارد .(توسلی،۱۳۸۰،ص۱۴۰)

مارکس معتقد است که جنایت،فحشا،فساد،رفتارخلاف اخلاق در درجه نخست ناشی از فقراست که زاییده سیستم سرمایه داری است. بدین سان که عده معدودی بادراختیار گرفتن وسایل تولید،ثروتها را به طور نامساوی قسمت می کنند وتناقضات را پدید می آورند.

مارکس، هانری جرج،ویلیام بونگر ودیگران در شیوه های پیشنهادی خویش توصیه می کنند که باید کوشش خود را در راه بهبود وضع توزیع درامد ها بکاربریم وبه نابرابری های اقتصادی فائق آییم نه تنها به خاطر این که این امربخود ی خود زیبنده نیست بلکه به خاطر این که نا برابری های اقتصادی زاینده فساد،تباهی وانواع کجروی هاست. (شیخاوندی،۱۳۷۹،ص۲۰۰)

جرم به یک تعبیر دور شدن از ارزشها وقوانین حاکم بر جامعه است که در شکل ها وابعاد گوناگون ظاهر می شود یکی از اشکال جرم سرقت ودزدی است که اگر با دیدگاه جامعه شناسی اقتصادی عامل این جرایم را مورد بحث وبررسی قرار دهیم عامل مهم اقتصاد وبه تعبیر دیگر کسب درآمد و گذران زندگی در درجه اهمیت قرار می گیرند و به بیان دیگر دزد به این دلیل اقتصادی به دنبال دزدی می رود که کار سالمی نداشته واز آن گذشته در آمدی ندارد. بنابراین تا زمانی که ساختار اقتصادی جامعه دگرگون نشده و زمینه های اشتغال سالم ومولد برای همه ویکایک افراد جامعه در سن کار چه زن و چه مرد فراهم نشود باید منتظر انواع جرائم سنتی یا مدرن باشیم.

بنابراین در یک تحلیل مارکسیستی از جرم می توان گفت تضاد طبقاتی در جامعه باعث بوجود آمدن طبقات فقیر وثروتمند در مقابل یکدیگر شده است وطبقه فقیر با آگاه شدن ارتضاد وتفاوتهای خود نسبت به طبقه ثروتمند دچاریک حالت طغیان وسرکشی شده وبه اعمال مجرمانه دست می زنند.

منابع

۱. دانش،تاج زمان،مجرم کیست جرم شناسی چیست؟،موسسه کیهان،۱۳۶۴
۲. علی، نجفی توانا ،جرم شناسی ،خیام ۱۳۷۷
۳. هدایت اله، ستوده ،آسیب شناسی اجتماعی ،انتشارات آوای نور، تهران،۱۳۸۲
۴. داور، شیخاوندی ،جامعه شناسی انحرافات ومسائل جامعوی،نشرمرندیز،مشهد،۱۳۷۹
۵. امیل دورکیم ،تقسیم کار اجتماعی ،ترجمه باقربرهام، ۱۳۷۹
۶. آنتونی گیدنز،نظریه های جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، تهران۱۳۷۳
۷. غلام عباس، توسلی، نظریه های جامعه شناسی، نشر سمت تهران،۱۳۸۰

زهرا ولی پور دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه شناسی ، وبلاگ نظریه های جامعه شناسی

برداشت چهارم
نظـر آلبـرت کوهن دربـاره جرم و جنـایـت

او جرم و جنایت را بخشی از انحرافات اجتماعی بحساب میاورد انحرافات اجتماعی را هرگونه انحراف از قواعد متعارف جامعه میداند قواعد متعارف با هنجارها راهنمای رفتار ماست و تمامی رفتارهای مربوط به فعالیت روزانه مثل لباس پوشیدن تا قواعد مربوط به محیط کار و قواعد مربوط به جرم و جنایت میباشد قواعد جامعه آنهایی اند که به ما میگوید در هر موقعیتی چه رفتاری را باید انجام دهیم . کوهن مطالعه انحرافات اجتماعی را به سه جز محدود میکند مطالعه در انحراف ، همرنگی و نظارت اجتماعی . چرا مردم از قاعده انحراف پیدا میکنند جز اول ، چرا مردم قواعد را رعایت میکنند جزدوم (همرنگی) ، و مطالعه درباره نظارتهای اجتماعی واثر آنها در ایجاد انحراف جز سوم.

آیا فهم نابهنجار بدون فهم بهنجار عملی است : جرم شناس و جامعه شناس غالبا تصورات مختلفی از بهنجار و نابهنجار دارند

۱- جرم شناس مجرم را دارای رفتارغیرعادی میداند از نظر جرم شناس قاعده شکنی نشانه نابهنجار و غیرعادی خوانده میشود و به عدم تعادل روانی یا جسمانی فرد نسبت داده میشود نا بهنجار غالبا آن چیزی است که مغایر اعتقادات نیرومند اخلاقی آنان است .

۲- جامعه شناس مجرم و رفتار او را نمونه انحراف از هنجارهای اجتماعی میداند و انحراف از سایر هنجارهای اجتماعی را مثل انحراف از هنجارهای حقوقی مطالعه میکند

۳- جرم شناس مطالعه خود را به مجرمی معطوف میکند که محکوم شده در حالیکه مدعی آن است که جرم و جنایت را در کل مطالعه میکند ولی در عمل مجرم و علت مجرمیت او هدف جرم شناس است

۴- هدف جامعه شناس مطالعه مجرمان از طریق مجموعه ای از عوامل موجود در زندگینامه آنها نیست بلکه هدف او فهم ماهیت اجتماعی جرم از خلال فرایندهای اجتماعی پیچیده و متنوعی است که دائما نوع جدیدی را پدید میاورند بعبارتی جرم زمانی قابل فهم میشود که بتوانیم میزان ارتباط و پیوستگی آنرا با مشخصات رفتار بهنجار معلوم کنیم

۵- جرم شناس موافق ارزشهای قانونگذار حرکت میکند و سعی میکند مجرم را به سمت ارزشهای قانونگذار تغییر دهد و این کار مانع آن است که جرم شناسی جنبه عینی داشته باشد جامعه شناس هنجارهای اجتماعی و انحراف از آنها را مطالعه میکند هدف او فهم بهتر انحراف از هنجارهاست و نه ارائه راه حل برای بخشی از انحراف که جرم و جنایت خوانده میشود .

فهم کامل جرم مستلزم مطالعه آن در سطوح مختلف و ادغام آنها در یکدیگر است :

۱- مطالعه جرم و انحرافات اجتماعی در سطح کلان : گروه اول برای مطالعه جرم به مطالعه کل جامعه میپردازند محقق در این سطح از مطالعه ارقام جرم را در کل جامعه استخراج میکند و بر اساس دیدگاه نظری خاصی که دارد آنها را تحلیل میکند و بر این اساس به توضیح انحراف در سایر سطوح مانند منطقه یا روابط رویاروی فرد با گروههای نزدیک میپردازد محقق با محاسبات آماری همبستگی میان رویدادهای مهم را محاسبه میکند و همبستگی تصادفی و یا واقعی میان آنها را تشخیص میدهد هنگام استفاده از این ارقام برای تحلیل جرم به ۲ نکته باید توجه کرد اولا : آیا این ارقام به تنهایی تمام وقایع جامعه را شامل میشود ؟ آیا سازمانهای رسمی بهتمام وقایع مورد نظر آگاهی دارند؟ ثانیا : این آمارها اطلاع ما را از کسانی که جرم کرده اند زیاد نمیکند اینکه آنها چه نوع آدمهایی اند و انگیزه آنها چه بوده است .

۲- مطالعه جرم و انحراف اجتماعی در سطح منطقه : گروه دوم جامعه شناسانی مثل شاو و مک کی که جرم

جوانان و گروههای دیگر را با توجه به منطقه یا محله زیست آنها مطالعه کرده اند به نظر آنها منطقه یا محل زیست جایی مستقل از کل جامعه است وکژرفتاری جوانان حاصل نیروهایی است که در منطقه وجود دارند و عمل میکنند که محققان علل فراوان جرم در یک منطقه را به مشخصات خاص آن منطقه نظیر نبودن وسایل کافی برای بازی جوانان ، وجود خانه های کوچک یا بی علاقگی ساکنان برای دخالت در کارهای اجتماعی که به سود منطقه است میدانند .این محققان چنین فرایندهایی را خاص آن مناطق میدانند و به رابطه منطقه با کل جامعه توجهی ندارند ولی در جوامع امروز بعلت وسایل ارتباط جمعی فرهنگ همه گیر و واحدی پیدا کرده اند .

۳- مطالعه جرم و انحراف اجتماعی در سطح فرد :

گروه سوم محققانیند که برای روابط رویاروی فرد با گروههای نزدیک به او اهمیت قائل میشوند و روابط فرد با منطقه یا جامعه را به آسانی نادیده میگیرند آنها به فشارهایی که از طرف گروههای نزدیک مثل خانواده و همسالان ، اهمیت بسیار میدهند نفوذ و فشار ارزشها و هنجارهای دو گروه خانواده و همسالان را مقایسه میکنند ومی سنجند و در مطالعاتشان نفوذ هنجارهای غالب را نشان میدهند جوان برای همرنگ شدن با ارزشها و هنجارهای گروههای نزدیک زیر فشار قرار میگیرد گاه هنجارها و ارزشهای دو گروه به هم نزدیک و هماهنگ و گاه با هم در تضاد است و هر دو گروه برای همرنگ شدن جوان رازیر فشار قرار میدهند .

مسئله اختیار فرد از دیدگاه فلیپ سون :

مطالعه در چگونگی پدید آمدن ، انتقال ، حفظ و تغییر معانی اجتماعی از نمادهای مشترکی است که افراد از طریق آنها موقعیتهای اجتماعی را معنی میکنند این نمادها در قالب زبان بیان میشوند هر فرد از طریق زبان مقاصد آینده و رفتار گذشته و ادراک خود را از تجارب و روابطی که با دیگران دارد انتقال میدهد زبان حامل معانی فرهنگی اجتماعی است و معانی اجتماعی که از طریق زبان ابراز میشوند اساس انتخاب افراد و بدنبال آن عمل اجتماعی است از دیدگاه جامعه شناس تفهمی توزیع معانی مشترک اجتماعی ساخت اجتماعی را بدست میدهدآنچه از این دیدگاه برمیاید این است که انتخاب فرد در هر موقعیتی حاصل مقایسه راه حلهایی است که به ادراک وارد میشود که دو مسئله ای که با انتخاب فرد مربوط است ۱- انتخاب راههای نو برای موقعیتهای تکراری یا جدید است

۲- دربرخی موارد راه حلهای خاصی برای موفقیتهای معین تثبیت میشوند یعنی تکرار ونهادی میشوند و فرد تازه وارد به گروه پاسخها را حاضر و آماده دریافت میکند مسئله انتخاب فرد آنطور که جامعه شناس تفهمی می پذیرد نه جبر کامل است و نه اختیار کامل بلکه جمع هردوست دیوید ماتزا (فلیپ سون) این ترکیب را جبر ملایم مینامد . آنچه رفتار انسان را محدود میسازد همیشه محدودیتهای اجتماعی است .

نکات مهم دیدگاه جامعه شناس تفهمی
که مربوط به کژرفتاری است از نظر فلیپ سون :

۱- موضوع مطالعه جامعه شناس هنجارها و ارزشهای جامعه است در حالیکه جرم شناس هنجارهای حقوقی موجود و مکانیزم نظام قضایی را مطالعه میکند

۲- جامعه شناس جرم و جنایت را در متن فرایندهای اجتماعی قرار میدهد و از دیدگاه وسیعتری به آن مینگرد اوجرم و جنایت را تنها بخشی از فرایندهای اجتماعی می شناسد

۳- جامعه شناس بر مشابهت اعمال بزهکارانه و سایر اعمال انسان تاکید دارد و بجای تاکید بر تفاوت مجرم با غیر مجرم و جدا کردن مجرم از جامعه میکوشد مشابهت میان جرم و سایر فرایندهای اجتماعی را نشان دهد

۴- جامعه شناس تفهمی دیدگاه جبرگرایانه بسیاری از جامعه شناسان را رها کرده است و سعی میکند مسئله انتخاب فرد را بهتر دریابد و ثانیا بر جدایی ناپذیری روش و نظریه در جامعه شناسی تاکید دارد

۵- در بسیاری از کشورها هر سال آمارهایی از جرم و جنایت اعلام میشود از دیدگاه جامعه شناس تفهمی خود این آمارها معتبر نیستند آنها نشان دهنده فرایند پیچیده ای اند که میان مجرمان ، قربانیان و اعضای جامعه یا نمایندگاه رسمی نظارت اجتماعی جریان دارد جامعه شناسی آمارهای رسمی جرم را نشانه فعالیت سازمانهای رسمی میداند نه الگوهای واقعی جرم در جامعه

۶- و بالاخره این دیدگاه علت شکست برنامه هایی را که برای جلوگیری ، مجازات یا معالجه مجرم تدوین شده نشان میدهد از این دیدگاه تغییرات اساسی در ساخت اجتماعی لازم است تا تغییراتی در الگوهای جرم و بزهکاری پدید آید .

نظر مایکل فلیپ سون درباره تشریح دیدگاه جرم شناسی : از نظر او دیدگاه جامعه شناسی مشکلات خاص جرم شناسی را ندارد و جامعه شناسان نیز نظریه جامع و کاملی از انحراف عرضه نمیکنند اما ما را از برخی مسائل و مشکلات تبیین این پدیده آگاه میکنند .

نظریه مرتون درباره کژرفتاری :نظریه مرتون مقابل نظریه کسانی است که ریشه کژرفتاری را به کششهای غریزی در وجود فرد مربوط میدانند و معتقدند چنانچه نیروهای نظم و نظارت اجتماعی کششهای غریزی را کنترل نکنند و مانع نشود کژرفتاری روی میدهد به نظر مرتون ساخت اجتماعی در مراحل خاص شرایط فراهم میکند که شکستن قواعد حقوقی پاسخی طبیعی

نظریه کلووارد و اولهلین : معتقدند که هنجارهای اجتماعی دوجنبه دارند یک جنبه آنچه باید انجام داد یک جنبه آنچه نباید انجام دادهنجارها مرز ما بین عمل درست و نادرست را معلوم میکنند همانطور که راههای مشروع نیل به هدف برای فرد فراهم نیست راههای غیر مشروع نیز حاضر و آماده در مقابل وی قرار ندارند که بتواند به انتخاب دست زند

محسوب میشود ساختهای اجتماعی فشارهای خاصی بر برخی افراد وارد میکند و آنها را وامیدارد که به کارهایی که از نظر جامعه مجرمانه است اما سبب بقای فرد میشود دست یازند در میان عناصر تشکیل دهنده ساخت اجتماعی مرتون دو عنصر را از لحاظ کژرفتاری مهمتر میشمارد یکی هدفها یا مقاصدی است که فرهنگ جامعه تعیین میکند و بصورت آرمانهای اجتماعی درمیاید و دیگری راههایی است که جامعه برای رسیدن به هدفها و آرمانهای فرهنگی توصیه میکند هر گروه اجتماعی هدفهایش را با راههای مجاز و نهادی شده منطبق میسازد . راههای سریعی از جمله دزدی و تقلب وجود دارد که با هنجارها و دستورات اخلاقی جامعه تضاد دارد اما بازدهی آنها سریع است . باید جامعه ابزار مشروع را در اختیار فرد قرار دهد تا فرد به اهداف مشروع برسد .

رابطه فقر و جرم و جنایت از نظر مرتون : فقر و محدودیتهای ناشی از آن به تنهایی میزان جرم را بالا نمیبرد وقتی فقر و محدودیتهای ناشی از آن جرم زا میشود که افراد فقیر شیفته رسیدن به ارزشهای فرهنگی مورد تایید اعضای جامعه باشند و برای رسیدن به آن با کسانی وارد رقابت شوند که فرصتهای مشروع را به میزان بیشتر در اختیار دارند وقتی افراد برای کسب موفقیت وارد رقابت میشوند رقابت به تنهایی خطرناک نیست رقابت زمانی خطرناک میشود که در صورت عدم توفیق کاری بی فایده خوانده شود و تنها رقابت همراه با توفیق مورد تایید اجتماعی باشد در چنین وضعیتی افراد برای کسب پیروزی به هر راهی متوسل میشوند ونظم اجتماعی بهم میریزد و در صورت عدم توفیق در کسب هدف چه بسا دچار روان پریشی و روان نژندی شوند وقتی بین راهها و هدفها هماهنگی و وحدت نباشد ساخت اجتماعی آنومی زا میشود .

نظریه ارتباطات نسبی بعنوان عامل کژرفتاری : به نظر ساترلند جرم زمانی رخ میدهد که موقعیت مناسب آن برای عامل رفتار فراهم شود براساس این نظریه فرایندی که به بزهکاری می انجامد به قرار زیر است :

۱- عمل مجرمانه آموختنی است نه موروثی یعنی تا فرد آنرا نیاموزد به فکر انجام آن نمی افتد

۲- آموزش از طریق ارتباط فرد با سایر افراد انجام میگیرد و عموما بصورت شفاهی و به کمک کلمات است و گاهی از طریق حرکات چهره و قیافه است

۳- بخش اعظم آموزش رفتار بزهکارانه در گروههای نزدیک که با فرد روابط صمیمانه دارند انجام میشود

۴- آموزش عمل مجرمانه مراحل مختلفی دارد فنون ارتکاب جرم که گاه پیچیده و گاه ساده است جهت دادن به انگیزه ها ، گرایشها ، کششهای درونی و توجیه عمل مجرمانه

۵- کسب انگیزه ها و میل به ابزار کششهای درونی آموختنی است

۶- زمانی فرد به رفتار بزهکارانه دست میزند که آمیزش او با کسانی که موافق شکستن قاعده اند بیشتر از کسانی است که با شکستن قاعده مخالفند

۷- ارتباطات گوناگونی که فرد با دیگران دارد از لحاظ فراوانی ، تداوم ، تقدم سن و شدت یکسان نیستند

۸- فرایند کسب رفتار مجرمانه در ارتباط با الگوهای مجرمانه و غیرمجرمانه همان مکانیزمی را طی میکند که در یادگیری سایر رفتارهای اجتماعی مشاهده میشود

۹- درحالیکه رفتار بزهکارانه نیازها وارزشهای کلی و عام شخص را بیان میکند اما توسط آنها ایجاد نمیشود زیرا رفتار غیرمجرمانه هم بیان همان نیازها و ارزشهای عام است .

ساترلند اصطلاح ناهماهنگی میان عناصر ساخت اجتماعی را مطلوب نمیداند و بجای آن نسبیت ساخت اجتماعی را ترجیح میدهد و منظور او این است که جرم ریشه درسازمان اجتماعی داردو بیانگر سازمان اجتماعی است .

نظریه کلووارد و اوهلین : معتقدند که هنجارهای اجتماعی دوجنبه دارند یک جنبه آنچه باید انجام داد یک جنبه آنچه نباید انجام دادهنجارها مرز ما بین عمل درست و نادرست را معلوم میکنند همانطور که راههای مشروع نیل به هدف برای فرد فراهم نیست راههای غیر مشروع نیز حاضر و آماده در مقابل وی قرار ندارند که بتواند به انتخاب دست زند . میزانی که مردم به ارزشها ، دانش و مهارتهای لازم برای ارتقای پایگاه دسترسی دارند در میان طبقات مختلف یکسان نیست به همین شکل میزان دسترسی مردم به ارزشها ، دانش و مهارتهای لازم برای کژرفتاری به یک اندازه فراهم نیست . برخلاف تصور امکان اجرای همه نقشهای بزهکارانه به آسانی برای همه فراهم نیست تنها در مناطقی که جرم و جنایت ریشه دوانده و نهادی شده شرایط یادگیری نقش بزهکارانه فراهم است .

دو دیدگاه راجع به مکتب شیکاگو :

۱- نظریه انتقال فرهنگی شاو و مک کی که به برخی مناطق شهری اشاره میکند که در آنها الگوهای مرسوم جرم علیرغم تغییر جمعیت مناطق در طول دو نسل همچنان پایدار مانده است

۲- نظریه یادگیری اجتماعی ساترلند که میگوید رفتار مجرمانه آموختنی است این گونه رفتار از طریق ارتباط فرد با کسانی که ارزشهای انحرافی را قبلا کسب کرده اند انتقال می یابد شاو و مک کی برنظام ارزشی مناطق مختلف تاکید دارند وساترلند دسترسی به نظامهای اجتماعی متفاوت را مهم میداند و نظامهای اجتماعی متفاوت انتقال ارزشها را تسهیل میکنند و گاه مانع میشوند - هر دو گروه محققان بر چگونگی یادگیری رفتار مجرمانه تاکید دارند که اشاره انها به همان تفاوت در دسترسی به وسایل غیر مشروع است - ساترلند میگوید پذیرش فرد توسط حرفه ایها و کسب آموزش دو شرط لازم برای رسیدن به مرحله حرفه ای است تا دزد آموزش حرفه ای کسب نکند به مرحله حرفه ای نمیرسد داشتن انگیزه و اصرار برای همکاری و برای مجرم حرفه ای شدن کافی نیست کسانی به هدف میرسند که در محیط آموزشی مناسب قرار گیرند و علاوه بر دریافت آموزشهای لازم فرصت ایفای نقش هم برای آنها فراهم باشد .

ساختار مناسب یادگیری و اجرای نقشهای مجرمانه : منظور از اصطلاح فرصتها اعم از مجاز یا غیرمجاز دسترسی به ساختار یادگیری و اجرای نقشهای مجرمانه است فرد باید به منظور اخذ

ارزشها و مهارتهای لازم برای اجرای یک نقش خاص دسترسی به محیط مناسب داشته باشد و پس از یادگیری نقش مورد حمایت گروه قرار گیرد یادگیری نقش و کسب حمایت گروه تنها از طریق ارتباط با ساختارهای اجتماعی تحقق می یابد .

فرصتهای نابرابر اساس فرضیه کلو وارد و اوهلین : به نظر این محققان هر فرد از لحاظ دسترسی به فرصتهای مجاز و غیرمجاز در ساخت اجتماعی جای خاصی دارد نظریه آنومی مرتون موقعیت هر فرد را اساسا از لحاظ فرصتهای مجاز مینگرد دسترسی افراد به راههای مجاز یکسان نیست در عین حال راههای غیرمجاز براحتی در اختیار همه نیست نظریه فرصتهای نابرابر کلووارد و اوهلین این دو نظریه را در هم ادغام میکند از نظریه مرتون تفاوت فرصت دسترسی به راههای مجاز و از نظریه های انتقال فرهنگی شاو و مک کی و ارتباطات مختلف ساترلند تفاوت دسترسی به راههای غیر مجاز را میگیرند یعنی فردی که بلحاظ دسترسی به راههای مجاز دچار مشکل است برحسب آنکه دسترسی به کدام راه غیرمجاز را داشته باشد شیوه انطباقی او برای حل مشکل شکل میگیرد جای فرد در ساخت اجتماعی ۲ نوع فرصت یکی از لحاظ دسترسی به راههای مجاز و فرصت دیگر از لحاظ دسترسی به راههای غیر مجاز برای یادگیری نقش و کسب حمایت گروه در اختیار فرد میگذارد.

نظریه کوهن درباره جرم جوانان (خرده فرهنگ بزهکاری): او با ترکیب آرای جامعه شناختی و روان شناختی به مطالعه کژروی جوانان پرداخته طبق آمار اکثر جوانان مجرم از طبقات محرومند که به دزدی دست میزنند ولی چرا همه جوانان طبقه پایین جامعه به دزدی و سایر بزهکاریها دست نمیزنند کوهن معتقد است عامل مهم کژرفتاری جوانان در مراتب پایین جامعه میل به ارتقای اجتماعی و فقدان ضوابط لازم برای ارتقا است ولی در مورد بزهکاری جوانان متوسط و بالا سخنی نمیگوید .

ساخت اجتماعی مناطق جرم خیز از نظر کلووارد و اوهلین : نوع بزهکاری مناطق جرم خیز را به چگونگی دسترسی آنها به وسائل غیرمجاز مربرط میکنند نوع بزهکاری و میزان دسترسی ساکنان به راههای غیر مجاز را ساخت اجتماعی تعیین میکند وقتی جوانان در کسب پایگاه دچار مشکل میشدند در محیط خود نوعی راه حل می یابند نوع جرم ارتباط با راه حلهایی دارد که در دسترس آنهاست

۱- اشتغال سطوح مختلف سنی به کارهای بزهکارانه : مطالعه شاو و مک کی در شیکاگو نشان داد که بزهکاری جوانان در مناطق خاصی از شهرمتمرکز است و علیرغم تغییر ترکیب جمعیت نوع و میزان جرایم پایدار است کلووارد و اوهلین ارتباط میان بزهکاران باسابقه و مبتدیهای جوان را بسیار مهم میدانند بطوریکه جوانان با بزرگسالان بزهکار ارتباط پایدارو نزدیکی دارند و ارزشها و مهارتهای آنها را می آموزند

۲- ادغام ارزشهای گروه بهنجار با ارزشهای گروه نابهنجار : سازمان اجتماعی مناطق جرم خیز بر روابط پایدار بین کسانی که ارزشهای مشابه دارند استوار است اگر شاو و مک کی نظام اجتماعی این مناطق را بی سازمان مینامند بلحاظ آن است که ارزشهای آنها ضد ارزشهای جامعه بهنجار است کلووارد و اوهلین نیز جرم و جنایت را در مناطق جرم خیز فعالیت موقت و پایدار نمیدانند هر گروه اجتماعی دارای سلسله مراتبی است که اعضا را به یکدیگر پیوند میدهد ساخت سازمانی گروههای رسمی مانند احزاب آشکار و قابل مشاهده است اما ساخت سازمانی گروههای بزهکاری پنهان است این محققان ساخت اجتماعی مناسب برای فعالیتهای بزهکارانه در مناطقی پدید میاید که بین صاحبان ارزشهای ضد بزهکاری و دارندگان ارزشهای بزهکاری سازگاری پایدار پدید آید ساخت برخی مناطق شهری بگونه ای است که بسته بودن راههای مجاز موجب احساس ناکامی در جوان نمیشود جوانانی که نتوانسته اند از راههای مجاز پایگاه کسب کنند براحتی میتوانند به راههای جانشین بروند که در منطقه بروی آنها گشوده شده .

نظریه کوهن درباره جرم جوانان (خرده فرهنگ بزهکاری): او با ترکیب آرای جامعه شناختی و روان شناختی به مطالعه کژروی جوانان پرداخته طبق آمار اکثر جوانان مجرم از طبقات محرومند که به دزدی دست میزنند ولی چرا همه جوانان طبقه پایین جامعه به دزدی و سایر بزهکاریها دست نمیزنند

ارزیابی نظریه مرتون :

۱- بزهکاری طبقات پایین را توضیح می‌دهد اما بزهکاری طبقه متوسط و بالا را تبیین نمیکند به آمارهای رسمی جرم تکیه میکند که غالبا با آمارهای واقعی جرم در جامعه تطبیق نمیکند مجرمان طبقه متوسط و بالا غالبا شناخته و گرفتار نمیشوند و بی آنکه کسی متوجه خلاف آنان شود به مدیریت موسسات اقتصادی بزرگ گمارده میشوند جرائم طبقات بالا تر کمتر از مراتب پایین نیست اما نوع آن فرق میکند

۲- فرد را در مقابل ساخت اجتماعی قرار میدهد و به ارتباطات فرد با سایر اعضای گروه توجه نمیکند

۳- تمایزگذاری مرتون میان راهها و هدفها صرفا جنبه نظری دارد اینکه همه آدمها یک هدف مشترک داشته باشند نوعی ساده کردن پیچیدگیهای زندگی اجتماعی است فشار گروههایی که فرد عضو آنها و به آنها وفادار است بیشتر از فشار اهداف فرهنگی است

۴- اینکه طغیانگری یا انقلاب شیوه انطباق طبقات پایین است با واقعیات تطبیق نمیکند تمایل طبقات میانه جامعه به اعتراض برضد نابرابریها و تبعیض در طول تاریخ فراوان اتفاق افتاده است و رهبران جنبشها غالبا از مراتب متوسط و بالا بوده اند.

۵- در این نظریه از نقایص جسمانی و پرشهای روانی زیستی که در اثر عکس العمل نامناسب اجتماعی ممکن است به انزوای اجتماعی افراد رفتار انحرافی بینجامد غفلت شده

۶- ایحاد تغییرات ساختی به منظور بالا بردن فرصتهای ساختاری بدون توجه به ویژگیهای فردی انحراف را مانع نمیشود .

مقایسه بی هنجاری از نظرمرتون با بی هنجاری از نظر دورکیم : مرتون بی هنجاری را حاصل فاصله میان هدفهایی میداند که جامعه توصیه میکند و میزان دسترسی افراد به وسایل مشروع برای رسیدن به آنهاست .

بی هنجاری ، انحراف و خود کشی از نظر دورکیم : به نظر او آثار بالای خود کشی در کشورهای در حال صنعتی شدن اروپای غربی نشانه تضعیف هنجارهای نظم دهنده به رفتاراست که آنومی خوانده میشود او از ۳ نوع ساختار اجتماعی صحبت میکند که آمار خودکشی در آنها بالاست برخلاف خود کشی ناشی از تضعیف هنجارها این سه نوع ساخت اجتماعی دارای نظم اخلاقی که همان وجدان جمعی است و هنجارهایی است که خودکشی را تشویق میکند.

انواع خودکشی از نظر دورکیم:

۱) خودکشی خودخواهانه : وجدان جمعی جامعه عامل تخریب فرد را در خود دارد نظم اخلاقی جامعه اندیشه هایی را تشویق میکند که فرد را از جامعه دور میکند دسته ای از قواعد هنجاری باعث میشود که به تعامل منظم با جامعه افراد متاهل بپیوندد افراد مجرد این پیوستگی را ندارند و هنجارهای نگهدارنده فرد شامل آنها نمیشود فردگرایی افراطی احتمال خودکشی را در افراد مجرد بیشتر میکند احتمال خودکشی فردی که زیر فشار مسئولیت فردی است بیشتر است در چنین وضعیتی فرد به هنگام سختی و مشکل نمیتواند به حمایت گروه متکی باشد خود کشی خودخواهانه بدلیل فقدان هنجارهای اخلاقی نیرومند نیست بلکه حاصل وجود هنجارهایی است که رهایی فرد از هنجارها را بشدت تشویق میکنند .

۲) خودکشی دیگرخواهانه : در این ساخت اجتماعی میان فرد و گروه چنان پیوستگی و اتحادی وجود دارد که در واقع تفاوتی بین فرد و گروه نیست فرد عملا بخاطر گروه زنده و شخصیت فرد بخشی از شخصیت گروه و همه اعضا یک تن واحدند فرد حاضر است زندگی خود را فدای گروه کند .

۳) خودکشی قدرگرایانه : فرد امید زندگی را از دست میدهد و خود را برای همیشه اسیر سرنوشت احساس میکند امید ها وآرزوهای فرد از بین میرود فرد در این وضعیت حس میکند هیچ تغییری نمیتواند در زندگی خود پدید آورد زندگی بردگان در قرون وسطی چنین وضعیتی را نشان میدهد .

۴) خودکشی ناشی از تضعیف هنجارها : نوعی خودکشی بنام آنومیک که عکس العمل مردم جامعه در حال انتقال از سنتی به مدرن است نظم اخلاقی یا وجدان اخلاقی یک نیروی بیرونی است که بر خواهشها و امیال درونی انسان مهار میزند این نظم اخلاقی یک نیروی بیرونی است که بر خواهشها و امیال درونی انسان مهار میزند این نظم اخلاقی بصورت وجدان جمعی درمیاید وامیال سیری ناپذیر انسان را کنترل میکند وقتی تغییرات ساختاری یک ساخت هنجارمند را به هم میریزد امیال سیری ناپذیر از قید هنجارها آزاد میشود اما منابع اقتصادی و اجتماعی برای پاسخ به خواهشها ماهیتا محدود است فرد نمیداند که نمیتواند به هر خواهشی دست یابد رقابت برای رسیدن به هدفهای دست نیافتنی افزایش می یابد کوششها افزایش می یابد و نتیجه کمتر حاصل میشود در این وضعیت شوق زندگی از میان میرود فرد به هنجارهای گذشته می چسبد هنجارهای گذشته مناسب موقعیت جدید نیست افراد برای انطباق با وضعیت جدید سازگاری لازم را ندارند برخورد با چنین وضعیتی برایشان قابل تحمل نیست در این وضعیت که بدنبال بحران اقتصادی پیش میاید احتمال خودکشی بیشتر میشود.

رابطه فقر و جرم و جنایت از نظر مرتون : فقر و محدودیتهای ناشی از آن به تنهایی میزان جرم را بالا نمیبرد وقتی فقر و محدودیتهای ناشی از آن جرم زا میشود که افراد فقیر شیفته رسیدن به ارزشهای فرهنگی مورد تایید اعضای جامعه باشند و برای رسیدن به آن با کسانی وارد رقابت شوند

خرده فرهنگ جوانان بزهکار از نظر کوهن :

برای اکثریت افراد تنها تفاوت جرم جوان از لحاظ انگیزه وموضوع باجرم بزرگسالان از لحاظ سنی میباشد ولی کوهن تاکید دارد که جرم جوانان با بزرگسالان از سه جهت تفاوت دارد عبارتند از غیرمادی بودن: اگر مردم عادی چیزی را میدزدند یا بدلیل آن است که میخواهند آنرا بخورند ، بپوشند ، مصرف کنند و بفروشند و یا چیزی را میدزدند که در گذشته طالب آن بوده اند به هرحال شی دزدیده شده فرد را به هدفی میرساند ولی به نظر کوهن انگیزه اکثر ماجراجوییهای جوانان چنین نیست برای آنها دزدی جدا از مسئله سود و درامد نشانه افتخار ، مردانگی ، و بدنبال آن کسب رضایت عمیق است . توام بودن با کینه جوئی و خشم :آنها از به هم زدن لذت دیگران و زیرپا گذاشتن تابوهای جامعه لذت میبرند ، و فعالیتهای آنها همراه با نفی هنجارهای اجتماعی است جوان بزهکار هنجارهایی را مبنای رفتار خود قرار میدهد که نقطه مقابل هنجارهای اجتماعی است . مسئله دیگر بی ثباتی در فعالیتهای گروهی ، جستجوی لذتهای کوتاه مدت ، و تاکیدشان بر استقلال گروهی است .

راه حلهای مشکل ارتقای پایگاه اجتماعی جوانان از نظر کوهن :

۱- چشم پوشی از وقتگذرانی با بچه ها در خیابان و قبول شیوه زندگی جوانان ساعی که هدفشان ارتقای تحصیلی است

۲- انتخاب شیوه زندگی خیابانگردی بصورت پایدار است

۳- کسب پایگاه انتخاب شیوه زندگی بزهکارانه است .

تبیین بزهکاری جوانان : بنا بر نظریه (ناهماهنگی در اجزای سازمان اجتماعی) مناطق جرم خیز قبلا مناطق مسکونی خوب شهر بوده اند که بدلیل پیشرفت صنعت و تجارت مورد هجوم مهاجرانی قرار میگیرند که وضع اقتصادی خوب و تکیه گاه محکمی در منطقه ندارند و دائما جابجا میشوند آنها فاقد روحیه گروهی ، انگیزه و ثبات زندگی برای تشکیل سازمان اجتماعی پایدارند و به همین دلیل نمیتوانند نظارت موثر بر رفتار اعضا داشته باشند . **کوهن بر این نظریه از ۲ جنبه انتقاد میکند :** اول آنکه زندگی در مناطق محروم و فقیر به هیچ وجه فاقد سازمان اجتماعی نیست بلکه شبکه ای از روابط غیر رسمی میان کسانیکه وضع فکری مشابهی دارند برقرار است در کار و زندگی همسایگان مشارکت دارند و مراقب آبروی خود در میان همسایگانند اما سازمان اجتماعی آنها پایدار و قوی نیست که بتواند مانع بزهکاری جوانان شود و دوم اگر اجتماع محلی انسجام کافی ندارد و کنترل موثری نمیتواند برا ی جلوگیری از بزهکاری جوانان بکند به این معنی نیست که عامل بزهکاری جوانان اجتماع محلی است بلکه چون کنترل موثر اعمال نمیشود پس کژروی جوان امکان بروز می یابد .

انتقاد کوهن برنظریه ستیزه فرهنگی : این نظریه عامل جرم جوانان در برخی مناطق شهرهای بزرگ راتحرک زیاد جمعیت و فقدان وحدت فرهنگی بین آحاد مردم میداند اعضای گروه از ریشه های قومی و نژادی مختلفیند و قواعد و اصول رفتاری آنان با آنچه در مدارس تبلیغ میشود و نمایندگان اجتماعی توصیه میکنند مغایرت دارد و جوان در چنین وضعی مردد است که کدام قاعده را مبنای رفتار خود قرار دهد که این حالت زمینه بدرفتاری و بزهکاری جوان فراهم میکند کوهن به طرفداران این نظریه پاسخ میدهد که میان عدم وحدت در الگوهای فرهنگی و الگوهایی که رفتار جوان را از نزدیک شکل میدهد فاصله زیاد است ستیزه فرهنگی پیامدهای نامطلوبی بدنبال دارد که موجب میشود برخی گروههای قومی انواع خاصی از بزهکاری جوانان را بدیده اغماض بنگرند کوهن از نظریه مرتون بحث میکند این نظریه از سرقت بزرگسالان و جوانان نیمه حرفه ای سخن میگوید اما آن نوع از سرقت جوانان که جنبه غیرمادی دارد سخنی نمیگوید اگر شرکت در خرده فرهنگ بزهکاری راهی برای رسیدن به اهداف مادی باشد کالای مسروقه باید مورد قبول و علاقه جوان باشد در ثانی دیگرخصیصه های خرده فرهنگ بزهکاری جوانان مثل کارهای تخریبی ، ماجراجویی در کارهای بزهکارانه ، کینه جویی و حرکت خلاف هنجارهای اجتماعی در قالب نظریه مرتون قابل تحلیل نیست.

ماهیت خرده فرهنگ بزهکاری : اگر جوان خرده فرهنگ بزهکاری را بپذیرد به قصد حل مشکلات است که مهمترین آن کسب پایگاه اجتماعی است ارتقای برخی جوانان که معیارهای مورد انتظار جامعه را ندارند غیرممکن است درنتیجه خرده فرهنگ دردرون خود معیارهایی برای ارتقا دارد که جانشین معیارهای جامعه و فرهنگ فراگیر است و کسب آنها هم سخت نیست کسانیکه در مراتب پایین هرم طبقاتی قرار دارند زیر فشار انگیزه هایی آشکار یا پنهان برای تغییر پایگاه قرار میگیرند منبع دیگری که جوان را از موقعیت طبقاتیش آگاه میکند قضاوت دیگران است کوهن میگوید والدین طبقات پایین هرچند در کار و شغل طبقات خود موفق باشند اما ارزشهای طبقات میانه و بالا در وجود آنها رسوخ میکند و هر قدر هم در کار خود موفق و مورد احترام باشند آرزو میکنند فرزندانشان از آنها جلوتر بروند یکی از منابع تشخیص موقعیت طبقاتی جوان ارزیابی او از خود است .

تبیین خشونت در خرده فرهنگ بزهکاری از نظر کوهن : در خرده فرهنگ بزهکاری توسل به خشونت امری مشروع است در میان طبقات پایین نوعی خصومت نسبت به طبقات بالاتر پدید میاید زیرا طبقات بالا موقعیت خود را بالاتر می بینند و به طبقات پایین بی اعتنایی میکنند این خصومت شامل هنجارهای طبقات میانه و بالا نیز میشود زیرا آنها را عامل عدم ارتقای خود می شمارند البته خشونت همیشه بدلیل ناکامی پدید نمیاید البته خشونت ، کینه و حسادت از جمله پاسخهایی که هرکس در مقابل تحقیر دیگران از خود ابراز میکند .

تبیین سرقت جوانان بزهکار : در جوامع شهری داشتن مال و دارایی یکی از راههای نشان دادن پایگاه اجتماعی بالاتر است و در شکل گیری تصویر فرد از خود بسیار موثر است مال و دارایی به تنهایی پایگاه فرد را پدید نمی آورد بلکه پایگاه را باید دیگران به رسمیت بشناسند و به فرد بدهند جوانان بزهکار که دزدی میکنند دزدی را به این منظور انجام میدهند که به ثروت یعنی آنچه پایگاه را بالا میبرد ضربه بزنند و هدف این نیست که صاحب چیزی شوند البته پول و اشیای قیمتی از نظر آنها بی اهمیت نیست ولی آنچه خرده فرهنگ بزهکاری را متمایز میکند این است که پول دزدی شده تحسین دیگران را برمی انگیزاند . سرقت جوانان انگیزه های مادی دارد و برای کسب موقعیت اجتماعی است ولی سرقت کودکان فقط براساس نیاز مادی است .

تبیین میل به استقلال در گروه بزهکاری از نظر کوهن : به نظر کوهن راه حل بزهکاری همچون شیوه ارتقای پایگاه زمانی قبول میشود که مشروعیت آنرا اعضای دیگر تایید کنند ولو آنکه افراد دیگر تعداد معدودی از اعضای یک گروه باشند فرد باید حس کند که اعضای دیگر آماده قبول راه حل جدیدند و او کافی است آنرا پیشنهاد کند مادران غالبا فکر میکنند همنشینی با فلان جوان در داخل گروه پسرشان را ضایع کرده اما کوهن میگوید تعامل در گروه در حکم کاتالیزور عمل میکند و تواناییهای ناپیدای جوانانی را آشکار میکند که نتوانسته اند پایگاه اجتماعی مطلوب جامعه را کسب کنند .

نظریه جرم جوانان از دیدگاه ماتزا : ماتزا برخلاف کسانیکه جرم جوانان را ناشی از نفوذ روح شیطان در وجود آنها میدانند هم عقیده با دیگر دانشمندان اجتماعی امروز کژروی را نظیر هرگونه رفتار دیگر آموختنی میداند و معتقد است که از طریق کنش و واکنشهای اجتماعی آموخته میشود در نظریه ساترلند رفتار بزهکارانه شامل یادگیری روشهای جرم و انگیزه توجیه رفتار از طریق خرده فرهنگ بزهکاری است اما اینکه چه چیزی آموخته میشود در نظریه او کمتر مورد توجه قرار گرفته نظریه کوهن نیز نقش عوامل مربوط به فرد را ناچیز میشمرد و برای خرده فرهنگ بزهکاری کارکردهایی قائل است .

نکات تمایز بزهکاری جوانان از بزرگسالان : ماتزا معتقد است که

۱- جوان به ارزشهای بزهکارانه کاملا دل نمی بندد بلکه نسبت به ارزشهای دو گروه حالتی میانه دارد اگر آنها به ارزشهای بزهکاری کاملا دل بسته باشند به هنگام دستگیری نباید احساس خطا و ندامت کنند

۲- جوان برای افراد مطیع قوانین جامعه احترام قائل است جوان افراد ریاکار و دورو را زود میشناسد و افراد واقعا پارسا را میستاید

۳- جوان مابین کسانی که قربانی خوبی اند و کسانیکه نیستند تفاوت قائل است احتمال وقوع حمله به احتمال زیاد به فاصله اجتماعی جوان با قربانی مربوط میشود

۴- طرد کامل هنجارهای نظام اجتماعی جامعه و جانشین کردن یک نظام جدید غیرممکن است به این دلیل که جوان متکی به بزرگسالان و تحت نظارت آنان است و هرچقدر در ارتباط با گروههای کجرو پیشروی کند نمیتواند خود را از سرزنش بزرگسالان دور کند آنها باید به شکلی تقاضای جامعه برای همرنگی با هنجارها را پاسخ دهند .

فنون خنثی سازی : به نظر ماتزا اکثر جرائم جوانان مواردی است که جوان برای آن توجیهاتی دارد که از نظر او معتبر است اما نظام حقوقی جامعه آنرا معتبر نمی شناسد این توجیهات با عنوان دلیل تراشی شناخته شده است جوان آنرا بعد از وقوع فعل و بمنظور جلوگیری از سرزنش وجدان و نکوهش دیگران بکار میبرد به نظر ماتزا این توجیهات قبل از وقوع فعل آموخته میشوند و راه را برای فعل بزهکارانه هموار میسازند

۱- فن انکار مسئولیت : اگر جوان بتواند مسئولیت خود را در ارتکاب جرم تکذیب کند میتواند مانع از آن شود که دیگران ارزشهای درونی شده او را سرزنش کنند از این طریق جوان اثبات میکند که عمل او نتیجه نیروهایی است که خارج از اراده اوست مثل وجود والدین خشن و بی مهر ، منطقه زندگی آلوده و غیر بهداشتی

۲- فن انکار صدمه و زیان : جوان با این فن از شدت نادرستی عمل خود میکاهد صدمه و زیانی که بر مردم وارد میشود اساس قضاوت مردم درباره نادرستی رفتار قرار میگیرد تخریب اموال دیگران را میتوان شرارت نام گذاشت و یا ناچیز جلوه داد

۳- فن انکار قربانی بودن قربانی : چنانچه جوان مسئولیت عمل بزهکارانه خود را بپذیرد و حاضر شود زیان و صدمه آنرا هم برعهده بگیرد میتواند با تکیه بر شرایط عمل مانع سرزنش اخلاقی خود و دیگران شود صدمه و زیان نه به معنای واقعی آن بلکه همچو عمل تلافی جویانه بمنظور اجرای عدالت موجه خوانده میشود در این حالت جوان خود را بجای انتقام گیرنده و قربانی را بجای متخلف قرار میدهد او کارش را احقاق حقوق مردم میبیند و قانون شکنی کرده و مجرم تلقی میشود

۴- فن محکوم کردن محکوم کنندگان : توجه جامعه را از عمل خود دور میکند و متوجه انگیزه وعمل کسانی میکنند که او را محکوم میکنند محکوم کننده را فردی ریاکار و عمل او را منبعث از کینه های شخصی میخواند مثلا پلیس را فاسد میخواند جوان با حمله به حافظان قانون از زشتی عمل خود میکاهد و کمتر خود را قابل سرزنش میبیند

۵- فن فداکردن ارزشهای جامعه به سود ارزشهای گروه کوچک : با این فن جوان توقعات جامعه بزرگ را به نفع توقعات گروه کوچکی که در آن عضو است نظیرگروه همسالان ، اعضای باند ، گروههای دوستی و محیط فدا میکند.

نگاهی انسان شناختی به آثار و زندگی صادق هدایت

فاطمه خضری

برای رسیدن به یک چارچوب نظری در رابطه با شناخت نویسنده ای چون هدایت ما به راحتی نمی توانیم از یک نگاه ساده انگارانه استفاده کنیم؛ حداقل از آن جا که پیش زمینه های زیادی در رابطه با او چه در بین روشنفکران و نویسندگان و چه بین عامه ی مردم وجود دارد. در ابتدا ما به تاریخ و موقعیت اجتماعی و فرهنگی که او به دنیا آمده است می پردازیم. به نظر می رسد در این صورت می توان به افکار و شرایطی که از بیرون به ذهنیت هدایت تحمیل شده است پی برد. شاید در این رابطه مهم ترین سوال این باشد که آیا هدایت توانست در طول زندگیش از نفوذ شرایط اجتماعی-فرهنگی که در آن زندگی می کرد بیرون بیاید. جوابی بدیهی می توان به این سوال داد که به هر حال وقتی فردی توانایی نویسندگی و تفکر را دارد یعنی توانسته به نگاهی عینی در رابطه با موقعیت اجتماعی - فرهنگیش برسد و تعریفی از آن داشته باشد. بنابرین مهم است بعد از شناخت موقعیت اجتماعی -فرهنگی هدایت زندگی شخصی اش را نیز در نظر داشته باشیم و علاوه بر آن ببینم در آثارش چگونه به احساسات و افکارش شکل می داده و واقعیت‌های اجتماعی را می دیده است. کودکی هدایت در دوره مشروطه سپری شده است؛ دورانی که تازه قبایل مختلف ایران برای زندگی ملزم می شدند در کنار هم قرار بگیرند و وجود یکدیگر را تحمل کنند؛ هر چند این امر به ساده گی اتفاق نیفتاد و فراز و نشیب های زیادی در پی داشته است. به هر حال همان طور که رفته رفته راه سازی در ایران اتفاق می افتاد مردمی که پراکنده در این سرزمین پهناور دور از هم زندگی می کردند دیده شدند.

مردم ایران ترجیح می دادند برای در امان ماندن از چپاول شدن از سوی شاهان ایران در نقاطی دور از دسترس زندگی کنند. اما شهرسازی و به وجود آمدن طبقه ی بازاری سنتی تغییر و تحولی در ساختار موقعیت زیستی - اقتصادی مردم ایجاد کرد. تا قبل از هموار شدن راه سازی بازاری ها توان ارتباط برقرار کردن با یکدیگر برای رسیدن به یک طبقه نداشتند و آن ها درگیر مسائل قبایلی و ارتباطات رو در روی عاطفی بیشتر بودند. به هر حال اساس راه سازی در دوران رضا شاه و همراه با یک دیکتاتوری اتفاق افتاد که مطمئنا یک فضای بسته در ایران از نظر فکری ایجاد کرده بود.

همان طور که طبقه بازاری سنتی شکل می گرفت روشنفکران کسانی که به غرب برای تحصیلات می توانستند بروند طبقه متوسط تحصیل کرده را تشکیل می دادند. در این بین مطمئنا زندگی مردم نیز دچار تغییر و تحولات می شد؛ حداقل رسم و رسوم شان دیده می شد که می توانست دست مایه نوشتن برای نویسندگانی چون هدایت شود. مردم ایران در دوران دیکتاتوری رضا شاه که دوران زندگی هدایت نیز هست با مواردی روبرو شده اند که عقایدشان به چالش کشیده شده است و آن ها مجبور بودند برای حفظ و در امان بودن عقایدشان به روحانی های سنتی پناه آورند که سوالات و تردیدهای ذهنشان بی جواب نماند. حالا هدایت در این دوره چگونه زندگی می کرده است. گفته می شود او در خانواده ایی اشرافی به دنیا آمده است این در حالی است به گفته ی نویسنده ی اجتماعی چون کاتوزیان جامعه ی ایران دارای یک طبقه اریستوکراسی نیست از آنجا که پادشاهان در ایران هرگز به طبقه ای وابسته نبودند و این ثروتمندان بوده اند که به آن ها وابستگی داشته اند. در نتیجه شاهان ایرانی هر لحظه که اراده می کردند می توانستند یک ثروتمند را تبدیل به یک گدا کنند.

دقیقا مشروطه اتفاق افتاد که حکومت قانون در ایران به وجود بیاید و مردم بتوانند با امنیت خاطر برای زندگی، اعتقادات و ثروت خویش برنامه بریزند. ظاهرا مبارزه برای آزادی بود اما تعریفی که از آزادی برای مشروطه خواهان وجود داشت قانون بود. مطمئنا این تضادهای اجتماعی باعث به وجود آمدن ساختاری خاص در روانشناسی مردم عادی، روشنفکران، ثروتمندان، بازاری ها و ... شده است.

پس هنگامی می گوییم هدایت در خانواده ای اشرافی به دنیا آمده است باید این نکته را در نظر داشته باشیم که خانواده ی او و حرکات شان زیر نظر بوده است آن ها نمی توانستند آزادی کامل برای زندگی شان در زمان حکومت رضاشاه داشته باشند. مطمئنا محافظه کاری خاصی در ذهنیت آن ها وجود داشته است. خود هدایت می گوید: «دوران خردسالی و شباب من در چهارچوب بسته ی یک تربیت سر براه و زیر نظر پدر و مادری مهربان ولی سخت گیر گذشته است.

در تمام مدت تحصیلی اجازه نداشتم جز در مدرسه با رفقایم معاشرت و حتی بازی کنم، یا در رفت و آمدم تاخیر داشته باشم. غیر از خویشاوندان، فقط دو سه نفر هم کلاسی داشتم که گاهی به خانه ی ما می آمدند و به ندرت پیش آمده بود که من به خانه ی ایشان بروم - که آن هم فقط برای مرور درس بود.» این شیوه ی تربیت مطمئنا زوایه ی دید هدایت را تحت تاثیر قرار داده است. هدایت در برابر این رفتار سعی می کند برای خود مفری پیدا کند و به قول خودش همانا چیز خواندن بود. هدایت می گوید که در این جا هم باز به مشکل بر می خورده است: «مادرم که زن باهوشی است و غالبا مرا می پائید، وقتی میدید که بر خلاف معمول با اشتیاق به کتاب درسم توجه دارم، ملتفت می شد که کاسه ای زیر نیم کاسه است و مچم را می گرفت و جزوه ی کذائی را توقیف می کرد.» با این حال هدایت از خواندن هر چه به دستش می افتاده روگردان نبوده است. گویی هدایت در کنار اتفاقات متعددی که از نظر سیاسی - اقتصادی در دوران کودکی و نوجوانی اش برای مردم عادی می افتاده دور بوده است. چون او نه دچار مشکلات معیشتی بوده و نه خانواده اش آن قدرها آزادش می گذاشتند که بتواند مانند یک مشاهده گر همدل با مردم ارتباط داشته باشد.

در این جا می توان به این اشاره کرد که هدایت در کودکی به گونه‌ای تربیت شده که از دریچه ی عقل گرایی و نظریه اطرافش را بشناسد. عقل گرایی را چگونه می توان تعریف کرد؟ هنگامی ما باور داشته باشیم حقیقتی بیرون وجود دارد و این انسان است که برای شناخت این حقیقت باید تلاش کند و درباره اش به تفکر بپردازد به تعریفی از عقل گرایی نزدیک شده ایم. هدایت کوچک نمی تواند راحت و آزاد کتاب غیر درسی بخواند و هدایت کوچک حق بازی با همسالان خود را آن گونه که دوست دارد ندارد. او ناچار است در گوشه ای بنشیند و درباره ی اطرافش فکر کند و یاد می گیرد حتی آن ها را بنویسد.

کسی مانند آقای فلسفی مدیر مسوول هفته نامه امید که مقاله ی هدایت را هنگامی که سوم دبیرستان بوده چاپ کرده است، رو به هدایت می کند و می گوید: «اتفاقاتی که در ایران می افتد جالب نیست که نوشته بشود. در صورتی که کافی است آدم دو روز در شهر پاریس بگردد و مطالب زیادی برای نوشتن بیابد.» گویی قشر روشنفکر در ایران همگی از یک رویکرد عقل گرایی، مردم و اتفاقات روزمره شان را می دیدند و آن‌ها را با کشورهای غربی مقایسه می کردند.

این رویکرد باعث می شود نویسنده یا روشنفکر دچار دوپاره گی ذهنی شود و تصور کند باید واقعیت با تعریف آن ها هماهنگ باشد در غیر این صورت ارزش ندارد.

منبع: انسان شناسی و فرهنگ

مد و هنر: واکاوی یک رابطه پیچیده

دیانا کرین، برگردان
سارا اسد فلسفی زاده و
پروین بابایی

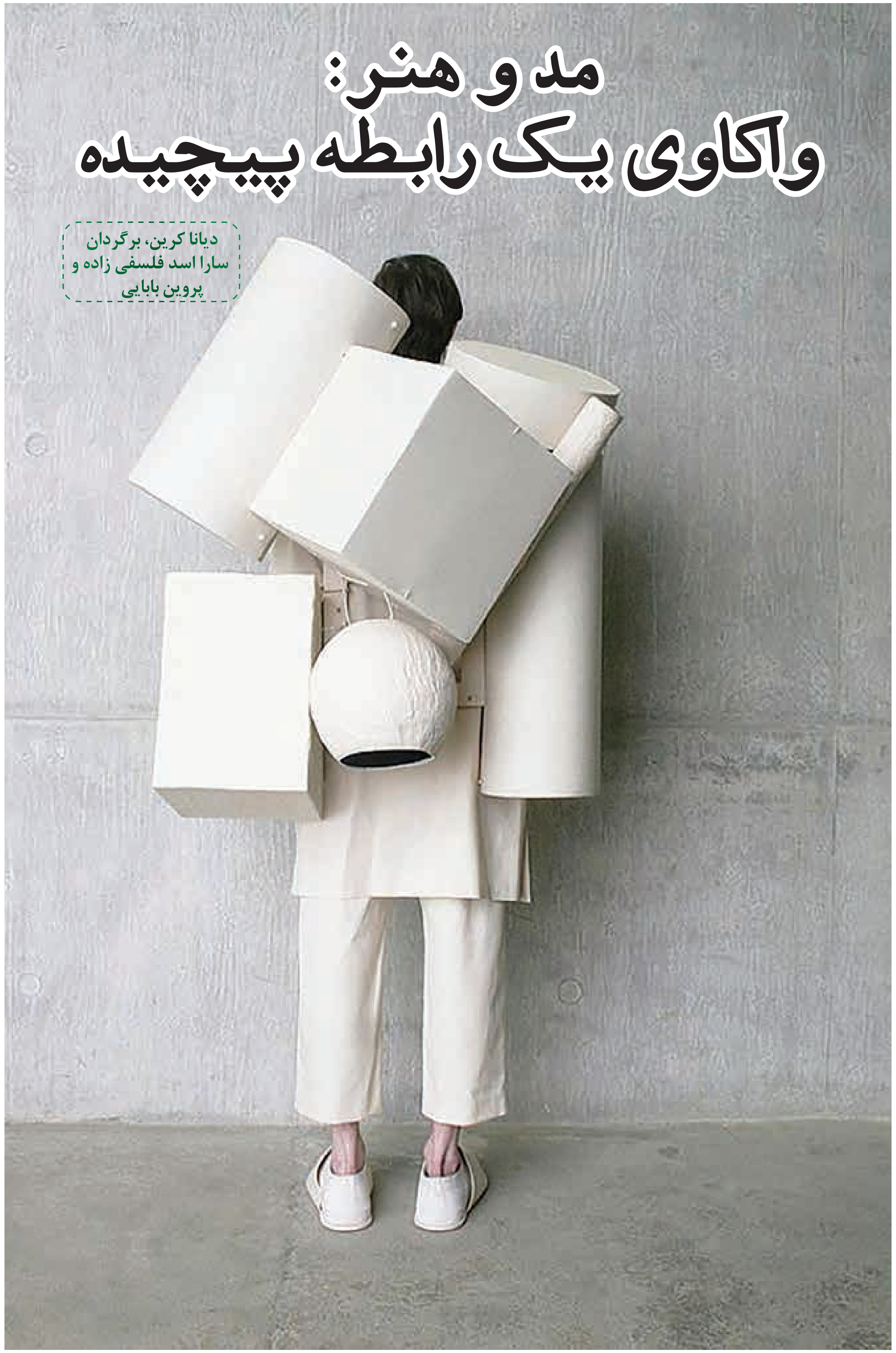

طراحی مد ارتباط گسترده ای با هنرهای زیبا دارد. بحث بر سر این است که آیا به کار بردن مفهوم «دنیای هنر» برای نظام مُد صحیح است؟ و آیا آن گونه شناسی که بِکِر(۱۹۸۲) به منظور تشخیص هنرمندان و صنعتگران رشد و توسعه داد، فراهم کنندِه یک بنیان و اساس برای تشخیص بین هنرمندان و طراحان مُد هست یا نه؟

طراحی مد ارتباط گسترده ای با هنرهای زیبا دارد. بحث بر سر این است که آیا به کار بردن مفهوم «دنیای هنر» (بِکِر[۱]، ۱۹۸۲) برای نظام مُد صحیح است؟ و آیا آن گونه شناسی که بِکِر(۱۹۸۲) بَه منظور تشخیص هنرمندان و صنعتگران رشد و توسعه داد، فراهم کَننده یک بنیان و اساس برای تشخیص بین هنرمندان و طراحان مُد هست یا نه؟

همچنین آیا این احتمال وجود دارد که فرآیند «تصنع گرایی»[۲] (شاپیرو، ۲۰۰۴) در طراحی مُد به عنوان یک حرفه مشاهده شود؟ تصنع گرایی به روش هایی اشاره دارد که متخصصان شکل های فرهنگی نهادینه نشده و تثبیت نیافته، خود توسعه دهنده مؤسساتی هستند که این اشکال و فرم های فرهنگی را ارزیابی و تنظیم می کنند و بدین وسیله از نظر اجتماعی آن ها را به عنوان شکل های هنری می سازند. اگر چه توسعه های اخیر که بر سرمایه اقتصادی و فرهنگی کنترل دارند و در نام های مارک دار خودشان گنجانده شده اند تمایل به تهدید آزادی و خودمختاری طراحان مد داشته اند.

طراحی مد ارتباط زیادی با هنرهای زیبا دارد. طراحان مکرراً در ترسیم نقش ها از این هنر استفاده نموده اند. برخی طراحان پیشگام این کار طرح های تکان دهنده ای خلق نموده اند. موزه ها و نمایشگاه های مد در موزه های هنری دیگر غیرعادی و متناقض نمی باشند. هنرمندان خود نیز گاهی در طراحی مد دخیل هستند. لباس مد روز قرن ها به طور چشمگیری با هنر پُرتره کشی یا صورتگری مرتبط بوده است (وینکل[۳]، ۲۰۰۶). طراحان مد نیز اغلب اعلام کرده اند که هنرمند هستند و آنچه آنها انجام می‌دهند، هنر است.

حال پرسش در اینجاست: چگونه می توان ارتباط بین طراحی مد و هنرهای زیبا درک نمود؟ آیا امکان این استدلال بر اساس نظریه های فرهنگی وجود دارد که طراحان مد، هنرمند هستند یا نیستند؟

به منظور تفسیر این ارتباط، سه زمینه از مفاهیم و انواع جامعه شناسی این هنر ترسیم خواهد شد. در ابتدا روی مفهوم آشنای «جهان هنر» بحث خواهیم نمود (بکر،۱۹۸۲). آیا درست است که این مفهوم در مورد نظام ها و سیستمهایی به کار برده شود که در آن ها مد ایجاد می شود؟ در ثانی، نوع شناسی ای که توسط بکر (۱۹۸۲) به منظور تمایز و تشخیص هنرهای زیبا و هنرهای کاربردی و نیز هنرمندان و صنعت گران توسعه یافته است، تشریح می شود. آیا این نوع شناسی فراهم کننده پایه ای برای تشخیص هنرمندان و طراحان مُد می باشد؟ در مرحله سوم، بر روی مفهوم «تصنع گری» (شاپیرو، ۲۰۰۴؛ ۲۰۰۷) بحث می شود که به روش هایی اشاره دارد که در آنها متخصصان شکل های فرهنگی که نسبتاً تثبیت نشده اند (نظیر هیپ‌هاپ، هنر بدوی، هنر جنون و دیوانگی) مؤسسه هایی را توسعه می دهند که این شکل های فرهنگی را ارزیابی و تنظیم می نمایند، و در نتیجه آن ها را به عنوان شکل های هنری از لحاظ اجتماعی سازمان دهی می نمایند. آیا این امکان وجود دارد که این فرایند در حوزه طراحی مُد مشاهده شود؟

طراحی مد و خلق هنرهای زیبا هر دو در چندین نوع از مؤسساتی صورت می گیرد که در آنها طراحان و هنرمندان مختلفی نقش‌ها و وظایفی را در بازارهای مختلف اجرا می کنند. منظور افراد خلاقی است که در معتبرترین سطوح این مشاغل کار می کنند. در مورد طراحی مد، این مسئله شامل طراحانی است که در طراحی و تولید جدیدترین مد لباس و صنعت مد شیک و لوکس در شهرهای بزرگ مد (پاریس، میلان، لندن، نیویورک و توکیو(مشغول و دست اندر کار می باشند. در مورد هنرهای زیبا، این امر شامل هنرمندانی است که آثارشان در گالری های هنری و موزه های مراکز بزرگ هنری به نمایش گذاشته می شود و در بازارهای عمده حراج به فروش می رسد.

۱- دنیای هنر و سیستم های مد

بِکر(۱۹۸۲) هنر را به عنوان شکلی از فرهنگ تعریف می کند که در سیستمی از فعاَلیت های جمعی ایجاد می شود که از طرفی دیگر به آن به عنوان دنیای هنر اشاره می شود. هنر به عنوان آن چیزی تعریف می شود که شرکت کنندگان در یک دنیای خاص هنری آن را هنر تِلقی می کنند. مُد یک واژه و اصطلاح کلی برای شکل های فرهنگی است که مکررا تغییر می کند و به سرعت و به طور گسترده ای منتشر می شود. یک تعریف دیگر این است که مد در پوشاک همان چیزی است که طراحان مُد و سازمان های مُد تولید می کنند.

مُد مانند هنر یک فعالیت جمعی است. سیستم های مد، سازمان ها، مؤسسات و افراد با یکدیگر تعامل دارند تا یک شکل خاص فرهنگی را خلق نموده، قانونیت بخشیده و انتشار دهند. مُد از قرار ذیل تعریف شده است: «فرآورده ای از زنجیره ای از تصمیمات فراوان فرِدی که توسط افرادی اتخاذ می شود که درون جایگاه های مختلفی در صنعت به یکدیگر متصل می باشند»(کاوامورا، ۲۰۰۵: ۵۳). این تصمیمات به روش های مختلف با سطح خلاقیت در تولید مد مرتبط می باشد. یک فهرست نسبی از هنرپیشه ها، علاوه بر طراحانی که در تولید لباس های آماده دخیل می باشند، شامل: «دستیار طراح، بُرش دهندگان الگو، الگوسازان، سازندگان الگوی محصول و در نهایت کارخانه ها این لباسها را ارائه می دهند» می باشند (کاوامورا، ۲۰۰۵: ۵۱). واسطه های فرهنگی که اطلاعات را از کسانی انتقال می دهند که در خلق و تولید فرآیندهای طراحی مد به مشتریان دخیل بوده و شامل عکاسان، روزنامه‌نگاران، سردبیران مجله مد، مدل ها، واسطه ها، آژانس های تبلیغاتی، توزیع کنندگان، فروشندگان، خریداران برای فروشگاه های بزرگ، فروشندگان، و متصدیان موزه های مد می باشند، به محصول شکل می دهند، آن را قابل‌عرضه در بازار می سازند، و ایده هایی را مشخص می سازند، که می تواند توسط سیستم جذب شود.

با این حال، طراحی مد(مانند دیگر هنرهای کاربردی، نظیر معماری، دکوراسیون داخلی و طراحی مبلمان) از هنرهای زیبا متفاوت است که در آن سیستم روابط جمعی «یک اقتصاد زیبایی شناسی» را می سازد. در اقتصاد زیبایی شناسی، هر دو محاسبات اقتصادی و مسائل زیبایی‌شناسی جنبه های مهم تولید فرهنگی هستند: محاسبات اقتصادی با نگرانی های فرهنگی درهم‌تنیده و به دانش فرهنگی، سرمایه و ذائقه اکتسابی و به روابط اجتماعی، فرهنگی و نهادی مرتبط است (انتویسل، ۲۰۰۲: ۳۱۹) . در هنرهای زیبا، اگرچه ملاحظات اقتصادی تمایل دارند در تولید هنر حداقل باشند، اما زمانی که یک شیء هنری وجود دارد، ممکن است ارزش اقتصادی خود را به‌دست آورد و یا نیاورد. به عبارت‌دیگر، هنرمند هنرهای زیبا، به ایجاد آثار هنری خواهند پرداخت خواه بتوانند آن‌ها را به فروش برسانند یا نتواند بفروشد. ارزش پولی آثار هنری آن‌قدر در طول زمان بی ثبات است که به استدلال هِینیچ[۴] (۲۰۰۱) ارزش پولی شاخص خوبی برای ارزش هنری‌نیست.

تفاوت عمده بین مد و هنرهای زیبا عبارت است از موضوع سودمندی، که البته ارزش تجاری از جنبه های مهم مد است. معیار غیر سودمندی در هنر بسیار مهم است. طراحان مد برای مشتریان چیزی را تولید می کنند کهٍ مفید باشد، اگرچه استفاده از انواع خاصی از لباس‌ها، مانند لباس عروسی ، کاملاً محدود باشد.

تفاوت بین مد و هنرهای زیبا را می‌توان از طریق مقایسه خط مشی هنرمندانی که آثار هنری را با استفاده از پارچه می سازند و خط مشی طراحان مد مشاهده کرد. استفاده از لباس ها و مواد برای ساخت و تولید آثار هنری را گاهی «هنر لباس(پارچه) می نامند. هنرمندانی که طراحی لباس را به عنوان آثار هنری طرح می کنند در سود و یا تجارت یا جنبه های تجاری این فعالیت ذی نفع نمی باشند. برخی از طراحان مد تبدیل به هنرمند شده اند و ترجیح می دهند آثاری را نمایش دهند که در گالری ها و موزه ها منحصر به فرد است ، تا اینکه مجموعه مدی را از لباس ایجاد کنند که معمولاً در مقادیر مختلف با توجه به تقاضای بازار تولید می شود.

شاید مشهورترین مثال از یک هنرمند نقاش که در طراحی مد اشتغال داشته و طرح هایش توجه فراوانی در محافل هنری سال های اولیه قرن بیستم را به خود جلب کرده بود، سونیا دولوته باشد. رویکرد او نسبت به مُد به عنوان «ضد مُد» شناخته شده است. او علاقمند به مُد زمانِ خود نیست و چنین نقل می کند: «من می خواستم از مد فرار کنم تا کاری کاملا جدید و مدرن انجام دهم. نقطه شروع من قوانین رنگ بود». او لباس ها را با استفاده از اصول هنری خود از «همزمانی» یعنی یک روش نقاشی مبتنی بر تضاد رنگ‌ها طراحی کرده است(رادو، ۲۰۰۴: ۶۳). همسر دولوته، که خود نیز هنرمند بوده است، یکی از لباس های دولوته را بر اساس این اصول به‌عنوان «نقاشی زنده ... که تجسمی از یک شکل زنده است» توصیف می کند. بعدها، او یک مجموعه جدید از لباس ها، یعنی لباس اشعار را ایجاد کرد که شعر و لباس را ترکیب نمود. در طول نوزده یا بیست سالگی، او مغازه هایی در پاریس داشت که در آن‌ها لباس های خود را به مشتریان ثروتمند می فروخت اما ایجاد یک کسب‌وکار توجه عمده او نبود.

در آغاز قرن بیستم، هنرمندان متعدد اروپایی تصمیم به طراحی لباس گرفتند، دلیل آن‌ها مخالفت با مُد آن دوره (رادو، ۲۰۰۴)بود که اِز نظر آن‌ها زشت و ناسالم تلقی می شد. بااین‌حال، طرح این هنرمندان عملاً هیچ تأثیری در مُدهای تجاری نداشت؛ زیرا آن‌ها با کسب‌وکار مد و فرآیند تولید لباس از

نظر تجاری آشنایی نداشتند.

نشانه دیگر تفاوت بین طراحی مد و هنرهای زیبا در این است که طراحی مُد معمولاً توسط جمع آورندگان هنر، نمایندگان فروش هنر و خانه های حراج در جهان هنر به عنوان «هنر» درک و پذیرفته نمی شود. اگرچه گاهی مجلات هنری تحت پوشش طراحان مُد پیشتاز قرار دارند (Kim, ۱۹۹۸; Boodroo, ۱۹۹۰)، تفاوت بسیار زیادی در ارزش آثار هنری و طراحان لباس در بازار حراج معاصر وجود دارد. قیمت حراج آثار هنری هنرمندان پیشرو معاصر در اواخر قرن بیستم به نزدیک ۱۳/۸ میلیون و یا بیشتر رسیده است. به عنوان مثال، در سال ۲۰۰۷، یک نقاشی از اندی وارهول به قیمت ۴۹,۴ میلیون یورو به حراج گذاشته شده است (Sabbah, ۲۰۰۸). طرح های مد به طور معمول کمتر از ۱۰ هزار یورو به حراج گذاشته می شوند. ("Enchères haute couture", ۲۰۰۴).

عامل اصلی مؤثر بر قیمت یک طرح لباس این است که توسط یک هنرمند مشهور پوشیده شود یا نه. دو نمونه از این پدیده به تازگی رخ داده است. در سال ۱۹۹۹، یک لباس دوخته شده به سفارش مارلین مونرو توسط یک طراح ناشناس به قیمت ۱,۷۸ میلیون یورو در سال ۱۹۹۹ به حراج گذاشته شد ("Marilyn et 'Mister President", ۲۰۰۷). در سال ۲۰۰۶، یک لباس طراحی شده توسط یک خیاط فرانسوی، بنام گیونچی، که آدری هپبورن آن را در فیلم صبحانه در تیفانیز پوشیده بود، در حراج کریستی در نیویورک ۴۶۷ هزار پوند به حراج گذاشته شد (Reier ۶۸۱,۰۰۰ approx) (euros, ۲۰۰۷). در هر دو مورد، این قیمت ها ناشی از اهمیت این لباس به عنوان یادگاری فیلم نه به عنوان نمونه ای از طراحی مُد بوده است. کیف پول هرمس که، بعد از خواننده و بازیگر جین برکلین به این نام شناخته شد، در سال ۲۰۰۵ به قیمت ۴۸ هزار یورو به حراج گذاشته شد.

در یکی از اولین مزایده ها لباس توسط خیاطان زن فرانسوی در پاریس در سال ۱۹۹۲،این واقعیت که برخی از این لباس ها به بازیگران و خوانندگان زن فرانسوی و شاهزاده خانم های اروپا و هندوستان تعلق داشته است به جذابیت آنها اضافه نمود. بالاترین قیمت (معادل حدوداً ۲۹ هزار یورو در حال حاضر) برای یک کت شام طراحی شده توسط اسچیاپارلی که متعلق به یک بازیگر زن فرانسوی فیلم بود پرداخت شد. (Benaïm ۱۹۹۲; "La mode dans l'art" ,۱۹۹۲).

به طور خلاصه، هر دو هنرهای زیبا و طراحی مد در سیستم روابط مشترک ایجاد شده است. سیستم مد از جهان هنر در تأکید نسبی بر ملاحظات اقتصادی و در استفاده از آنچه که تولید می شود، متفاوت است. متخصصان هنر در جهان هنر که ارزش اقتصادی آثار هنری را ارزیابی می کنند ارزش و اهمیت نسبتاً کمی در مقابل شاهکارهای طراحی در حراج ها نشان می دهند.

گاهی اوقات نام طراح بر قیمت حراج لباس ها مؤثر است. اما تنها چند تن از طراحان فرانسوی قبل از جنگ قیمت های بالا داشتند. یک حراج در Drouot در پاریس لباس های طراحی شده توسط پویرت و متعلق به خانواده پویرت رکوردهای جدیدی برای فروش مدل لباس زنانه بدون شهرت اعتبار تأسیس کرد: که ۱۳۰هزار یورو برای یک کت و تقریباً ۴۱هزار یورو برای یک جفت کفش شب بود(Rich, ۲۰۰۵).

۲-هنرمندان در مقابل صنعتگران

مقایسه بکر در مورد هنرمندان و صنعتگران در سال ۱۹۸۲ موجب افزایش بینش برای درک تفاوت بین طراحان مد و هنرمندان شد. بکر صنایع دستی را به عنوان ترکیبی از دانش و مهارت تعریف می کند که برای ساختن اشیاء یا مفید یا زیبا است. او بین دو گونه از صنایع دستی تمایز قائل می شود، که عبارتند از: صنایع دستی که صنعتگران اشیای مفید را به دستور مشتریان ایجاد می کنند و صنایع دستی که هنرمند- صنعتگران اشیای زیبا را دوباره به تقاضای مشتریان می سازند.

برعکس در مقابل، در دیدگاه او هنرمندان وابسته به مشتریان نیستند. هنرمندان به عمد اشیایی را می سازند که نه مفید و نه زیبا هستند. همچنین هر شی ساخته شده توسط هنرمند منحصربفرد است. با استفاده از مدل بکر، هرکس می تواند استدلال کند که طراحان مد که برای مد لباس زنانه و شرکت های مد لوکس زنانه کار می کنند مشابه هنرمند- صنعتگران هستند و به تولید اشیا زیبایی که بخشی از یک سری هستند می پردازند. این طراحان، لباس های زیبا ایجاد می کنند اما به پیروی از بکر، آن ها به عنوان هنرمند واجد شرایط نیستند. یک مثال معروف لباس های تولید شده، توسط Vionnet است؛ یعنی کسی که تکنیک های پارچه فروشی هایی که هنوز به طور گسترده ای امروزه مورد استفاده است را اختراع کرده است. لباس های او به عنوان «شاهکارهای هنر خیاطی» تلقی می شود(Milbank, ۱۹۸۵: ۱۶۳). مجموعه های ایجاد شده توسط طراح اواخر قرن بیستم، گیونچی، در مطبوعات به عنوان «بیانیه تعادل، وضوح، دقت و ... مطرح شده، که هرکدام از اجزاء آن مطابق یا یک ترتیب کاملی از خطوط مورب عالی بوده است (Benaïm, ۱۹۹۵). یک جایزه سالانه توسط سندیکای حراج گذار پاریسی[۵] در سال های ۱۹۷۶ -۱۹۹۱ برای تعیین زیباترین مجموعه فصل در نظر گرفته شده است (Kawamura, ۲۰۰۴: ۴۴).

طراحان برای شرکت های صنعتی مدگرا و شرکت های تولید پوشاک ارزان قیمت برای بازارهای صنعتگران برای تولید پوشاک مفید در پاسخ به تقاضا کار می کنند. در اکثر موارد، آن ها تقلید و سازگاری را جایگزین نوآوری سبکی می کنند. با این حال، نوع شناسی بکر توضیح نمی دهد که چرا برخی از طراحان مد متخلف از از هنجارهای سبکی از طراحی مد استفاده می کنند که در یک دوره خاص وجود دارد. بکر نمونه هایی از هنرمندان «مهاجم» صنایع دستی را مثال می زند که به خلق آثار هنری پرداخته اند که تخطی از هنجارهای هنرمند در مورد زیبایی و ابزار است. به نظر نمی رسد در مورد صنعتگران نیز احتمالاً چنین تخطی از هنجارها روی داده شود. این امکان برای تعیین تعدادی استراتژی وجود دارد که طراحان مد برای زیرپا گذاشتن هنجارهای مربوط به زیبایی و ابزار در طراحی مد و برای به چالش کشیدن مفاهیم سنتی و آداب و رسوم مد لباس زنانه و طراحی مد لوکس استفاده کرده اند، مانند:

استفاده از مواد غیرمتعارف.

تخطی از قوانین (تخلف از هنجارها و قراردادهای زیربنایی لباس زنانه و لباس های غربی به طور کلی).

شورش و تلاش برای واژگونی (هجو هنجارها و قراردادهای زیربنایی لباس).

سورئالیسم (ایجاد روابط غیر منتظره و غیر متعارف بین انواع مختلف از لباس و یا بین لباس و اشیاء دیگر).

تقلید ادبی یا صنعتی از آثار استادان فن (ترکیب سبک های دوره های مختلف).

اولین راهبرد استفاده از موادی از قبیل فلز و پلاستیک است. پاکو ربانه اولین مجموعه خود را در سال ۱۹۶۵ : دوازده لباس غیر قابل پوشیدن نامید. آیا او در تلاش برای نشان دادن وضعیت یک هنرمند است با تأکید بر این که که لباس های او غیر مفید است؟

یک استراتژی دیگر، یعنی تخطی از قوانین ایجاد لباس هایی است که چالشی برای رسوم اساسی زیربنایی لباس های غربی، از قبیل تقارن و تکامل ساخت است. به عنوان مثال به طور سنتی لباس ها به شکل متقارن حاشیه دار می شدند. دو دهه پس از کاواکوبو[۶] این ایده ارائه حاشیه دار کردن در ابتدا نامتقارن بود و در نهایت بطور گسترده ای پذیرفته شد و در همه جا در خیابان های پاریس می شد آن را دید. مدل ممنوعه دیگری که او آن را با ارائه لباس هایی دارای سوراخ یا سایر نواقص به چالش کشید «کمال ساخت» بود. همراه با دیگر طراحان ژاپنی، یوجی یاماموتو[۷] و ایسی میاک[۸]، او اشکال و ابعاد کاملاً جدید و نسبتاً بی شکل در لباس مد روز معرفی کرده است. پس از آن، طراحان اروپایی دیگر شلوارهایی را تولید کردند که خیلی کوچک بوده و دکمه ها و جادکمه ها در یک خط نبوده است.

استراتژی سوم واژگون سازی عرف و سنت های قراردادهای زیبایی شناختی است، یک استراتژی که به ویژه در فرانسه با آثار ژان-پول گولتیر[۹] شناخته شده است . (Delbourg-Delphis,۱۹۸۳). نمونه هایی از کارش شامل قرار دادن لباس به طور سنتی و به منظور خاصی در زمینه بسیار متفاوت دیگر است، یا حذف قداست آیکون های اصلی مؤسسه های طراحی لباس.

راه برد چهارم اختلاط موضوع سورئالیسم، به عنوان مثال تاریخی عمده ای از هنر پیشرو است. چند دهه سورئالیسم تأثیر مهمی در بسیاری از اشکال فرهنگی، مانند تبلیغات و مد باقی گذاشته است. (Rawsthorn, ۲۰۰۷). طرح های اسچیاپارلی[۱۰] نمونه های مهم کاربرد اصول سورئالیست در مد می باشد(Martin, ۱۹۸۷). سورئالیسم برای تغییر معانی لباس و بدن تلاش کرد. این عقیده محرک ادراک جدیدی از اشیاء آشنا بود. اسچیاپارلی یک کلاه به شکل یک کفش و لباس تزئین شده با خرچنگ خلق کرده است. در همان زمان، سالوادور دالی یک تلفن ساخته که در آن گیرنده به شکل یک پنجه خرچنگ بوده است.

راهبرد پنجم تقلید ادبی یا صنعتی از آثار فن است، که می تواند به عنوان تقسیمات مستمر در قطعات از قبل موجود متون از هنر و فرهنگ عامه شرح داده شود. این رویکرد پست تجددگرا به ویژه در فرانسه با طرح های جان گالیانو[۱۱] (یعنی کسی که برای دیور[۱۲] کار می کند) معرفی شده است.

آیا استفاده از وسایل و ابزار متناسب با پیشرفت هنر توسط طراحان مد به این معنا است که آثار خود را معادل یک اثر هنری پیشرفته بسازند؟ پاسخ به این سوال باید با توجه به عقیده به کارگیری این اشیا و زمینه های نمایش آن داده شود. کاوامورا[۱۳] استدلال می کند که سه طراح ژاپنی (Rei Kawakubo, Issy Miyake, and Yohji Yamamoto) کسانی که مجموعه های خود را در پاریس از دهه ۱۹۸۰ نشان داده اند، در واقع پیشرفتی در این زمینه بوجود آوردند که بر این اساس است: ۱- کار خود را با عرف و سنن زیبایی شناسی دوباره تعریف کرده اند. ۲- ابزار و رسوم زیباشناختی را مورد استفاده قرار داده اند. و ۳- ماهیت شیء را از نظر زیبایی شناسی، دوباره تعریف نموده اند که، شامل طیف وسیعی از اشیا است که می تواند جزو اشیای زیبایی شناسی در نظر گرفته شود. دیگر طراحان که ممکن است به عنوان یک پیشرفته واجد شرایط باشند شامل یک گروه کوچک از طراحان از جمله الکساندر مک کوئین[۱۴] و جان گالیانو[۱۵] برتانیایی آموزش دیده است که مشغول به کار در پاریس و جاهای دیگر در دهه ۱۹۹۰بوده اند.

از طرف دیگر، می توان گفت که مجموعه ای از طراحان ژاپنی یک انقلاب زیبایی شناختی در مد بوجود آورده اند اما در هنر چنین نیست. یک مشکل بزرگ در رابطه با استفاده از مفهوم آوانگارد در مورد طراحان مد، زمینه تجاری است که در آن کارشان را چارچوب بندی می کنند. به طور کلی، موسسه های هنری پیام های پیشرفت را به طوری چارچوب بندی می کند که تأثیرات آنها را برجسته سازد: یک شب تمام در تئاتر اختصاص داده شده به یک نمایشنامه نویس خاص، کل یک گالری یا شعبه موزه به کار یک هنرمند خاص برای چند هفته اختصاص داده است. بسیاری از طراحان مد لوکس اقدام به چهارچوب بندی مجموعه هایشان کرده اند به گونه ای که به زمینه بازرگانی را به حداقل برسانند. آنها فروشگاه هایی با دیوارها و کف سفید ایجاد کرده اند که مناسب با ظاهر گالری های هنری است، و لباس ها بر روی صفحه نمایش داده شده اند، اما اشیای مد بر روی صفحه نمایش «هاله» مشابه با اشیاء هنری را نشان نمی دهند، بخشی به این دلیل است که اینها اشیاء منحصر بفردی نیستند (see Benjamin, ۱۹۶۹).

جذاب ترین و دیدنی ترین ابزار چهارچوب بندی نمایش مدی است که با عملکرد هنر مقایسه شده است. مجموعه ای از طراحان بریتانیا یک تغییر عمده را به روشی شکل می دهد که در آن لباس ها را به خریداران و مطبوعات در زمینه هایی ارائه دادند که گاهی شامل ایستگاه های قطار، انبارها رها شده و غیره بوده اند. این طراحان متعلق به شرکت های لوکسی هستند که بودجه های بزرگی برای نمایش رویدادهای تماشایی اختصاص داده اند است. برخی لباس ها برای «نمایش» منحصر بفرد طراحی شده و برای تولید در نظر گرفته شده نبودند. با این حال، ایوانز[۱۶] (۲۰۰۳: ۷۰) این ادعا را به بحث کشید که این نمایش ها شکلی از هنر اجرایی بوده اند: «مقایسه مد با هنر اجرایی با اذعان به حقایق تجاری نمایش های مد دچار شکست بوده و حمایت از نمایش مد معاصر با بکارگیری هنر در حقیقت تنها برای پیشرفت وضعیت آن و ارزش های تجاری آن در بازاری است که بطور فزاینده ای شیک و امروزی است».

[۱] Becker
[۲] artification
[۳] Winkel
٤- Heinich
[۵] Syndicale de la Couture Parisienne
[۶] Kawakubo
[۷] Yohji Yamamoto
[۸] Issy Miyake
[۹] Jean-Paul Gaultier
[۱۰] Schiaparelli
[۱۱] John Galliano
[۱۲] Dior
[۱۳] Kawamura
[۱۴] Alexander McQueen
[۱۵] John Galliano
[۱۶] Evans

مد چیست

سوسن خیراللهی
طراح لباس

معنی واژه Fashion

روش ، سبک ، طرز ، اسلوب ، مد ، ساختن ، درست کردن

مفهوم شناسی مد

مد در لغت به معنی سلیقه تازه و روش جدید است اما در اصطلاح به تغییر سلیقه ناگهانی گروهی از افراد گفته می شود که منجر به گرایش به انجام رفتاری خاص یا مصرف کالای به خصوصی یا در پیش گرفتن سبکی خاص در زندگی می شود. این واژه به واژگانی چون مدرن مدرنیته و مدرنیراسیون نزدیک است . در اروپای قرون وسطی از این واژه ها پرهیز می شد و مقوله جدید و بدیع با واژه « نیو » توصیف می شد. شی یا پدیده نو (نیو) امر تازه ای بود که متعلق به ساحت آسمانی و ناشی از آفرینش گری خداوند و خلاقیت الهی بود اما پدیده « مدرن » و « مد » متعلق به ساحت زمینی و دهری بود. مد ناشی از اراده انسان برای خلاقیت بود و مفهومی نزدیک به « بدعت » در فرهنگ اسلامی داشت . اما همزمان با سنت زدایی در امور اجتماعی اروپا در عصر روشنگری واژه هایی چون مدرن و مد نیز تقدیس شدند و بیشتر مقبولیت عمومی یافتند.

تعریف مد

مد را میتوان معیار زیبایی شناسی تعریف کرد که توسط بخش معینی از افراد جامعه پذیرفته شده است . لباس مد روز، لباسی است که دست کم جدید است و توسط جمعی از مردم به عنوان پوشاک دلخواه و زیبا مورد قبول است . تعریف اختصاصی مباحث زیبایی شناسی طراحی لباس دشوار است چرا که مد دائماً در حال تغییر است . مد جدید به عنوان یک استاندارد جدید زیبایی مطلوب گردیده و رواج می یابد . اغلب مد جدید زمانی آغاز می شود که تناسب یک لباس تغییر کند . به عنوان مثال سیلوئت تغییر پیدا کرده یا دامن بلند تر می شود . معمولا زمانی که مد جدیدی آغاز می شود مدتی طول می کشد تا مردم به آن عادت کنند و آن را بپذیرند . کافه ترند مردم گرایش به تقلید از پیشگامان مد و مدگرایان دارند بنابراین روز به روز تعداد بیشتری آن را پذیرفته و به تن می کنند . هنگامی که افراد بیشتری یک مد را بپوشند اکثریت مردم آن را به عنوان مدی زیبا می پذیرند . با اشباع شدن بازار از مد جدید ، نمونه های ارزان تر آن نیز تولید می گردد . رهبران مد از آن خسته شده و به خاطر کهنگی آن را رد می کنند . سپس این رهبران ، مد جدید را تجربه می کنند . بدین دلیل ، معیار یک لباس زیبا دائما در حال تغییر است .

وقتی تعدادی از مردم که فرهنگ خاصی دارند، شروع به پوشیدن نوعی لباس جدید یا متفاوت می کنند، مد جدیدی آغاز می شود. بعد مردمی که آن ها را دوست دارند یا به آ ن ها احترام می گذارند لباس هایی به همان شکل می پوشند.طراحی مد هنری کاربردی است که به طراحی لباس و لوازم شخصی با توجه به تاثیرات فرهنگ و اجتماع در یک زمان خاص می پردازد..کافه ترند

طراحی مد متفاوت از طراحی لباس و نظیر آن می باشد. فشن معمولا برای یک یا دو فصل بیشتر استفاده نمی شود و بعد از آن کهنه می شود. فصل در تعریف فشن به پائیز/زمستان یا بهار/ تابستان تقسیم می شود. طراحی مد عموما در قرن نوزدهم آغاز گردید. چارلز فردریک ورث اولین کسی بود که مارک های خود را بر روی لباس هایی که تولید می کرد چسباند. در حالیکه تمام مقالاتی از هر تاریخی تحت عنوان طراحی لباس توسط محققان مطالعه می شوند ولی تنها لباسهایی که از سال ۱۸۵۸ به این سو طراحی شده است تحت عنوان طراحی فشن شناخته می شود. طراحان مد لباس و لوازم شخصی دیگر را طراحی می کنند.کافه ترند

بعضی از طراحان بزرگ مد برای خود کار می کنند و برای مشتریانی خاص طراحی می کنند. بعضی از طراحان بزرگ دیگر در فروشگاه های تخصصی یا شرکت های بزرگ فشن کار می کنند. این طراحان کالاهای اصلی را ایجاد می کنند. اما بیشتر طراحان مد برای کارخانه های بزرگ تولید لباس کار می کنند. آنها به طور عمده کالاهایی را برای فشن مردانه، زنانه و بچه گانه تولید می کنند.

برندهای طراحان که عموما به صورت نام طراح مانند کلوین کلاین یا رالف لورن می باشد توسط تیمی از طراحان که تحت مدیریت یک طراح ارشد قرار دارند ایجاد می شود. به طور خاص تمام طراحان فشن دارای برند خود نمی باشند و فقط بعضی از آنها که دارای کسب و کار شخصی می باشند از برند خود استفاده می کنند.

در حال حاضر مردم بیشتر ترجیح می دهند تا از برندهای خوش نام استفاده کنند. صاحبان برندهای مطرح فشن نیز این خواست مردم را مورد توجه قرار داده و همیشه سعی می کنند تا خوش نامی خود را حفظ نمایند و کالاهایی با کیفیت و مطابق سلیقه ی ارائه نمایند.

چندی است که در کنار طراحی فشن عادی نوعی دیگر از طراحی فشن نیز عرضه می گردد. این نوع طراحی اصطلاحا به عنوان طراحی فشن مفهومی نام گذاری شده است.

در طراحی مفهومی اصولا طراح به کاربرد لباس یا وسیله توجهی ندارد و سعی می کند تا به شکلی متفاوت با معمول کالای خود را طراحی کند.

سواد رسانه‌ای

نویسنده: عبدالله عبدی

تعدد و تکثر رسانه ای در عضر حاضر سبب شده است تا میزان اطلاعات دریافتی هر فرد در روز، بیش از میزان اطلاعاتی باشد که گذشتگانمان در یک سال دریافت میکردند. این اطلاعات یکی از پارامتر های اصلی بمباران اطلاعاتی مردم میباشد. این نگاشت به سلامت رسانه ای شما کمک خواهد نمود که آن را مهارت سواد رسانه ای خواهیم نامید.

تعریف سواد رسانه ای

گسترش رسانه‌های جمعی و فناوری‌های جدید تغییرات قطعی در فرایند ارتباطات و رفتار انسان به ارمغان آورده است. سواد رسانه‌ای با هدف توانمندسازی شهروندان و رساندن آنان به شایستگی (دانش، مهارت و نگرش) از طریق تعامل با رسانه‌های سنتی و فناوری‌های جدید است که از طریق یادگیری موارد زیر صورت می‌گیرد:

- درک نقش و کارکردهای رسانه در جوامع دموکراتیک؛
- درک شرایطی که رسانه‌ها می‌توانند عملکرد خود را به انجام برسانند؛
- ارزیابی نقادانه محتوای رسانه‌ها؛
- تعامل با رسانه‌ها برای خود اظهاری و مشارکت دموکراتیک؛
- مهارت‌های نقد و بررسی (از جمله مهارت‌های فاوا) موردنیاز برای تولید محتوای ایجادشده توسط کاربر و
- دسترسی به رسانه‌ها و محتوای اطلاعاتی با کیفیت و مشارکت در شبکه‌های ارتباطی و رسانه‌ای (که ضرورت تحقق بخشیدن به ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر است.)

یونسکو معتقد است که گردهم آوری سواد رسانه‌ای و سواد اطلاعاتی همراه با سواد فناوری اطلاعات و ارتباطات و سواد دیجیتالی به‌عنوان یک ساختار جدید سوادآموزی به توانمندسازی مردم، جوامع و ملت‌ها برای مشارکت در ایجاد جوامع دانشی جهانی کمک می‌کند.

در ایران برخی از افراد و حتی متخصصان سواد رسانه‌ای را با سواد خبری (News Literacy) هم‌معنا می‌گیرند. درحالی‌که سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی متشکل از انواع سوادها است، از جمله: سواد پایه، سواد دیجیتالی، سواد فناوری اطلاعات و ارتباطات/ امنیت اینترنت، سواد اطلاعاتی، تنوع فرهنگی، سواد خبری، سواد رسانه‌ای، سواد کتابداری و انواع دیگر سواد.

یکی از تعاریفی که مرکز سواد رسانه ای (CML) ارایه داده است: سواد رسانه ای چارچوبی برای دسترسی، تحلیل، ارزشیابی و به‌کارگیری رسانه می‌داند. در واقع گسترش تفکر انتقادی و مهارتهای تولید پیام که برای رشد فرهنگ رسانه‌ای قرن۲۱مورد نیاز است.

سواد رسانه‌ای از راه یک فرآیند چهار مرحله ای پرسش گری، ارزیابی، واکنش و رفتار به افراد کمک می کند تا به توانمندی در دسترسی، تحلیل، ارزش یابی و تولید پیام رسانه ای دست یابند. سواد رسانه ای اکتساب دانشی مرتبط با رسانه جهت بهره گیری و تعامل با آن است و همچنین مجموعه ای از مهارت هاست.

از دیدگاه آندره برن، متخصص آموزش سواد رسانه‌ای و نویسنده کتاب «سواد رسانه‌ای در مدارس» سواد رسانه ای باید آمیزه‌ای از سه حوزه‌وابسته به هم باشد: یکی حوزه فرهنگی است، که در این حوزه

افراد شکل و محتوای مختلف فرهنگ رسانه‌ای را تجربه می کنند. دوم حوزه خلاقیت، که در آن، مهارت‌های خلاقانه افراد نظیر مهارت‌های بیانی، ارتباطی و مشارکت جویانه در استفاده از رسانه در حوزه عمومی مطرح می‌شود؛ و سوم حوزه انتقادی است، که در آن افراد مهارت‌های انتقادی را در تحلیل و ارزیابی خروجی‌های رسانه کسب می‌کنند، و در نهایت به تصمیم‌گیری عاقلانه‌ای مبنی بر اینکه چه باوری از رسانه داشته باشند، منجر می‌شود. جیمز پاتر نیز چهار بعد ادراکی، اخلاقی، زیبایی شناختی و احساسی را برای سواد رسانه‌ای بیان می‌کند؛ در واقع مجموعه‌ای از مهارت‌ها را در کنار دانش سواد رسانه ای متصور می شود. در کلاس سواد رسانه‌ای، دانش آموزان گوش خواهند داد، صحبت خواهند کرد، خواهند خواند، خواهند نوشت، نگاه خواهند کرد؛ بحث و تبادل نظر شخصی و انتقادی نسبت به متون شفاهی، چاپی و دیگر متون را ارائه خواهند کرد.

تفاوت سواد رسانه ای، بصری و انتقادی

سواد رسانه‌ای، توانایی فهم این مسئله است که رسانه‌های جمعی مثل: رادیو، تلویزیون، فیلم و مطبوعات چگونه کار می‌کنند، معانی و مفاهیم رابه چه نحو می‌سازند وچگونه پیام ها را هوشمندانه سازماندهی و ارائه می نمایند.

سواد بصری توانایی فهم، تفسیر، ارائه اظهار و نماد گرایی یک تصویر ایستا یا متحرک است، و اینکه چگونه ابزارهای تصویری، سازماندهی و ساخت پیدا می‌کنند تا معانی را بسازند ونیز چگونگی درک تاثیر آنها برروی تماشاگران است.

سواد انتقادی نیز، توانایی درک این مسأله است که چگونه تمام سخنرانان، نویسندگان و تولیدکنندگان محتوای بصری، در یک بافت با زمینه خاص با نمودهای شخصی، اجتماعی و فرهنگی معنادار جای می‌گیرند.

از سواد رسانه‌ای چه مقدار قابل‌آموزش دادن است؟سواد رسانه‌ای واجد دو رویکرد عمده شناختی و انتقادی است و لازم است تا آموزش پایه و مبنا انجام شود ولی صرف آموزش کفایت نمی‌کند. سواد رسانه‌ای نیاز به یادگیری از طریق درونی شدن، فهم و ادراک دارد. رهیافت‌های شناختی سواد رسانه‌ای مواجهه با پیام‌های رسانه‌ای و قدرت تجزیه‌وتحلیل را ارتقا می‌دهد و لازمه آن کاربست مهارت‌ها و رهیافت‌ها در عمل است. بر همین اساس به‌جای «آموزش رسانه‌ای» از «سواد رسانه‌ای» استفاده می‌شود که بستر مفاهمه و قدرت تمیز و تشخیص را فراهم کرده و در خدمت فرد و اجتماع برای دیگر جنبه‌های شناختی و کاربردی قرار می‌گیرد.

سیلابس بین‌المللی

منابع سیاستی و آموزشی در سطح بین‌المللی طراحی و تدوین‌شده است و آموزش سواد رسانه‌ای در کشورهای مختلف از جمله اروپا موردتوجه جدی است سرفصل‌های مشخصی برخوردار است هرچند برنامه‌ها و رویدادهای متعددی هم در قالب نشست و همایش برای گفت‌وگو و هم‌اندیشی در موضوعات مرتبط در دستور کار کمیسیون‌ها و نهادهای ذی‌ربط است. از سوی دیگر «چارچوب جهانی ارزیابی سواد رسانه‌ای و اطلاعاتی» تهیه‌شده است که برای تمامی کشورها قابل به‌کارگیری است. همچنین دست نامه‌های آموزشی (Handbook) و کتابچه‌های راهنما (Training Manual) در این زمینه طراحی‌شده است.

هدف سواد رسانه ای

هدف سواد رسانه‌ای رجحان دادن یک گفتمان خاص است. مثلا زمانی که یک نهاد دولتی یا تحت حمایت دولت، مثل صدا و سیما متولی آموزش سواد رسانه‌ای شود، بیشتر جنبه‌ای از آموزش در آن برجسته می‌شود که مثلا هجمه‌های رسانه‌ای غرب علیه ایران را بهتر بشناسید؛ یعنی به "فرایند کسب این دانش" بعد ایدئولوژیکی" اضافه می شود.

اما فرضا، اگر وزارت آموزش و پرورش که با گروه های سنی مختلف سر و کار دارد متولی "آموزش سواد رسانه ای" شود (چیزی که در کشورهای توسعه یافته به آن توجه شده)، صرفا نمی تواند به بعد ایدئولوژیک توجه کند، زیرا با مخاطبان و رده های سنی خاصی روبه‌روست و باید ابعاد چهارگانه پاتر یا مهارت های فنی را هم ترویج دهد. از طرفی نیز چون در آموزش پرورش چالش‌ها و نیازجویی بیشتر و مخاطبان متکثرتر هستند و آموزش دهندگان هم نمی توانند صرفا مطیع گفتمان مسلط باشند، در نتیجه برایند آموزش سواد رسانه‌ای اگر به این نهاد (آموزش و پرورش) سپرده شود، می‌تواند موفق‌تر عمل کند. با این حال

من معتقدم که اگر سازمان آموزش و پرورش در ساختارهای خود تغییر و تمایل به آموزش سواد رسانه ای را نشان دهد، اتفاقا می تواند بهتر عمل کند. به هر حال توجه کنید که مسیر "آموزش سواد رسانه ای" یک مسیر نظام‌مند و تدریجی بوده است. نهاد آموزش و پرورش فرصت و بستر آموزش سیستماتیک و تدریجی را در یک روند تقریبا ۱۰ ساله در اختیار دارد، و نسبت به سایر نهادها از فرصت زمانی بیشتری بهره مند است. بنابراین به طور بالقوه این شانس متوجه وزارت آموزش و پرورش و مدارس است که آموزش سواد رسانه ای از آنجا آغاز شود.

اما در مورد اینکه غیر از نهاد آموزش و پرورش چه نهادی می تواند به آموزش سواد رسانهای کمک کند باید باید از ادبیات صاحب نظران این حوزه کمک گرفت ،کاستلز در این زمینه تعبیر فوق العاده جالبی دارد، که آن را Mass-self Communicationیعنی "ارتباط جمعی خود انگیز" خوانده است؛ ما در سواد رسانه ای غالبا از "ارتباط جمعی" صحبت کرده‌ایم. در واقع این اصطلاح به این معنا است که هر فرد در ابتدا به دنبال سوژه و محتوای مورد علاقه خود می رود . (با اقتباس از کاستلز) می‌توان گفت، این ارتباط جمعی جدید یک "سلف" یا "خود" دارد که در پیوند با سواد رسانه ای، همین "خود" است که فرد را ترغیب به تعامل می کند. حضور این خود یا (Self)، در سه مرحله‌ی تولید، توزیع و انتخاب پیام، آگاهانه و مبتنی بر نیاز هر کس، شخصی‌سازی یا کاستومایز (customize) شده است. حتی فرد می‌تواند سواد رسانه ای را در تعامل با رسانه بدون راهنمای بیرونی کسب کند. برای مثال گزینه help که تقریبا برای تمامی نرم‌افزارهای رایانه‌ای وجود دارد، تا حدی سمنتیک و عاقلانه شما را راهنمایی می‌کند.

مولفه های آموزش سواد رسانه ای

به طور کلی " مدل آموزشی سه وجهی برای سواد رسانه ای"در این زمینه مطلوب است. دراین مدل متن، مخاطب و تولیدات مورد توجه هستند. در بعد متون با هفت مفهوم مواجهیم که باید برای آن‌ها پرسش‌هایی را مطرح کنیم؛ شاخص‌هایی مثل تفکیک یا تشخیص قایل شدن، دلالت‌های ضمنی متن، رمزگان یا نظام‌نامه، ارزش‌ها، نوع، جنس و روابط بینامَتنی. وجه دوم که مخاطبان هستند، هم چندین گزینه یا مورد را باید در نَظر داشت: فرهنگ، جنسیت، مهارت های سنی و تحصیلی، قدرت انتخاب، روانشناسی فردی، سررشته‌ی رسانه‌ای و جایگاه اجتماعی مخاطب. در وجه سوم که تولیدات سواد رسانه‌ای یا به طور کلی رسانه‌ها را در بر می‌گیرند، باید نوع مالکیت در وهله‌اول مشخص شود؛این که رعایت قانون تا چه میزان بر هنجارها مبتنی است؟یا از آن‌ها گذشته‌اند؛ بنابراین کنترل روی این تولیدات باید از سوی چه نهادها و یا سازمان‌های مسؤولی وجود داشته باشد؛ شیوه‌های تولید کدام است؟ فناوری به کار رفته در تولیدات رسانه‌ای چطور است و این که از لحاظ کاربردی بودن و اقتصادی هم توجیه داشته باشد. در واقع باید توجه داشت زمانی که بخواهیم مدلی برای آموزش سواد رسانه در ایران طراحی کنیم، هر سه وجه این مدل یعنی مخاطب ، متون و تولیدات سیال و لحظه به لحظه در حال تغییر هستند.

الگوی آموزش سواد رسانه ای در ایران

در ایران به طور سیستماتیک الگویی در خصوص سواد رسانه ای دنبال نشده است. اما به نظر می‌رسد که تجربه سواد رسانه ای در کانادا بتواند الگویی مناسب برای ایران باشد؛ تورنتو، نخستین شهری بود که در آن سواد رسانه‌ای به کارگرفته شد و نزد دست اندرکاران سواد رسانه‌ای، «مکان مقدس» نامیده می‌شود. سواد رسانه‌ای در تورنتو اصولا توسط سازمان موسوم به « انجمن سواد رسانه‌ای» (AML) معمول شد. چشمگیرترین دستاورد این انجمن آن است که توانست سواد رسانه‌ای را رسما در نظام آموزشی مدارس استان انتاریو بگنجاند. در کانادا از "ناسیونالیسم» برای اجتناب از نفوذ فرهنگ آمریکایی استفاده می‌شود. در واقع، در این کشور، « ناسیونالیسم» یک دیوار فرهنگی تلقی می‌شود. بنابراین، در کانادا، جنبه‌های انتقادی سواد رسانه‌ای می‌توانند همان نقش«ناسیونالیسم» را ایفا کنند. کاربری انتقادی در سواد رسانه‌ای در کانادا ویژگی منحصر به فردی دارد و آن «حفظ فرهنگ کانادایی از طریق انتقاد از فرهنگ آمریکایی»، «کاربری انتقادی رسانه‌ها» در کانادا ویژگی‌های مورد اشاره بالا را دارد و طرفداران سواد رسانه‌ای کاملاً از آن آگاهند.

برای مثال از سال ۱۹۸۷ تا سال ۱۹۳۳، انجمن سواد رسانه ای کانادا به همراه دانشکده آموزش دانشگاه تورنتو، سه دوره تابستانی را برای دبیران رسانه ای برگزار کرد: قسمت اول مدیا معرفی کلیدی رسانه - یعنی اینکه چگونه رسانه ها با استفاده از قوانین و اصول رسانه ای واقعیت ها را می سازند، رویه های فرهنگی ، صنایع رسانه ای و انواع تولیدات رسانه‌ای می‌پرداخت. مدل‌هایی از آموزش و تربیت منتقدانه و همچنین نحوه سازماندهی کلاس‌های درس معرفی شده بود، که طی این فرایندها ، دانش آموزان به صورت گروهی و با کمک ابزارهایی چون ، دوربین فیلمبرداری و بسته های ویرایش، با یکدیگر کار کرده و گونه های متفاوتی از رسانه ها را تجزیه و تحلیل و منابع جاری را مورد بحث و بررسی قرارمی دادند و در نهایت واحدهای درسی عملی را طراحی و تهیه می‌کردند. سخنرانانی نیز از صنایع متفاوت رسانه ای بر سر کلاس های درس به منظور معرفی رسانه به دانش آموزان ، حضور به عمل می آوردند. قسمت دوم مدیا - به تقویت آنچه که در جزء اول آورده شده بود پرداخته و به منظور نشان دادن اهمیت موضوع، گفت وگوی مفاهیم، در ارتباط با طراحی دوره ها ، جلسات بحث و گفت و گو ، تاکید خاصی بر روی آن از خود نشان می دادند. دبیران به منظور ارائه دوره هایی موثر هم برای دانش آموزان و هم برای هیات مدیره مدارس، چهارچوب دوره های برگزار شده در سطح مدارس بریتانیا، استرالیا و برخی دیگر از مدارس انتاریو را مورد ارزیابی قرارمی دادند.

قسمت سوم مدیا - دانش آموزان به ایجاد و معرفی یک پروژه تحقیقاتی که مبنای آن ارزیابی نحوه پاسخگویی دانش آموزان نسبت به برنامه درسی سواد رسانه ای که در کلاس های درس بود ، می پرداختند . با تصحیح و بهنیه سازی ایده های بدست آمده از نظر رسانه‌ها و آموزش و پرورش منتقدانه و تجزیه و تحلیل مباحثه ای ، دانش آموزان نحوه صحیح اجرای تحقیق را فرا گرفته و با راه های مختلف ضمنی سازی محتوای قابل آموزش در رسانه آشنا می شوند . از دانش آموزان انتظار می رفت با مهارت‌های درست مدیریت کارگاه‌ها آشنا شده و به دبیران خود در طراحی دوره ها، در سطح هیات مدیره کمک نمایند. در واقع با در نظر گرفتن هدف خاص سواد رسانه ای می‌توان با در نظر گرفتن یکی از این الگوهای موفق، به آموزش سواد رسانه ای مبادرت ورزید.

اعلامیه گرونوالد (۱۹۸۲) نیاز به سامانه‌های سیاسی و آموزشی به‌منظور ارتقای درک انتقادی شهروندان از پدیده‌های ارتباطی را به رسمیت می‌شناسد.

بر اساس موارد مطرح‌شده در این اعلامیه و برخی ملاحظات کارشناسی، گروه‌های هدف را از برنامه‌ریزی تا کاربرد سواد رسانه‌ای شامل حوزه‌های زیر می‌دانم:

- سیاست‌گذاران اطلاعات و ارتباطات، آموزش‌وپرورش؛ علم و فناوری و فرهنگی و اجتماعی
- سازمان‌های دولتی و غیردولتی مرتبط
- رسانه‌های حرفه‌ای (مدیران، کارشناسان و کارکنان)
- نهادهای مدنی و گروه‌های داوطلب
- کارشناسان (اطلاعات، ارتباطات و رسانه‌ها)
- مدرسان، معلمان و پژوهشگران
- دانشجویان و دانش آموزان
- خانواده‌ها، مدارس و مراکز آموزشی و تربیتی (اولیا و مربیان)
- آحاد جامعه (سنی، جنسی و صنفی)

هدف سواد رسانه‌ای رجحان دادن یک گفتمان خاص است. مثلا زمانی که یک نهاد دولتی یا تحت حمایت دولت، مثل صدا و سیما متولی آموزش سواد رسانه‌ای شود، بیشتر جنبه‌ای از آموزش در آن برجسته می‌شود که مثلا هجمه‌های رسانه‌ای غرب علیه ایران را بهتر بشناسید؛ یعنی به «فرایند کسب این دانش» بعد ایدئولوژیکی» اضافه می شود

ایـــــران
بهشت مدیران میانی بی کفایت

محمود دهقان

سازمان ها در جوامع امروزی نقش مهمی در جامعه و محیط اجتماعی ای که در آن زیست می کنیم ایفا می کنند، سر و کار مردم در جوامع روزانه با انواع سازمان های انتفاعی، غیر انتفاعی، دولتی و ... است. بطوریکه حتی می توان گفت این سازمان ها هستند که در فرآیند جامعه پذیری و اجتماعی شدن افراد از بدو تولد اثر گذار هستند، به عنوان نمونه می توان به انواع سازمان های آموزشی اشاره کرد که کودکان از خردسالی اوقات خود را در آنجا سپری می کنند.

تالکوت پارسونز، در کتاب ساختار و فرایند در جوامع مدرن، می‌گوید: سازمان، واحدی اجتماعی‌ست که عامدانه ساخته و بازسازی شود تا حصول به اهدافی مشخص، ممکن شود.

یک سازمان، یک نهاد مستقل است که یک مأموریت خاص دارد و می‌تواند با نیت انتفاعی یا غیرانتفاعی تأسیس شده باشد. یک سازمان، یک ماهیت اجتماعی است که دارای ساختار، اهداف و مرز مشخصی است.

سازمان:

هدف دارد.

برای‌هدفش برنامه دارد.

استراتژی (راهبرد) دارد.

منابع خود را می‌شناسد و از آنها به‌طور بهینه و هماهنگ استفاده خواهد کرد.

وابسته‌به اطلاعات است.

یک سازمان دارای ویژگی‌های زیر است:

مأموریت یا هدف ویژه‌ای دارد.

برای بقا به دیگر سازمان‌ها وابسته است.

هیئت حاکمه مستقلی دارد.

از بخش‌های مختلف تشکیل شده‌است.

دارای ساختاری فیزیکی و منطقی‌ست.

سازمان در محیط‌های گوناگون کاربردهای متفاوتی دارد. بنگاه‌های اقتصادی (شرکت‌های تجاری)، سازمان‌های دولتی، سازمان‌های غیردولتی و سازمان‌های ائتلافی را نیز می‌توان به عنوان یک سازمان نام برد. حسن خورسند، تحلیلگر اقتصادی، در تعریف سازمان‌های دولتی ایران می‌گوید: «در نظام اداری ایران، سازمان به نهادی دولتی گفته می‌شود که وظایفی تخصصی دارد و بر همین اساس بهتر است که استقلال نسبی داشته باشد تا وظایف تخصصی خود را به‌دور از گرفتاری‌های سیاسی دنبال کند. برای نمونه، سازمان انتقال خون یا سازمان میراث‌فرهنگی».

سازمان ها از شماری پرسنل تشکیل می شوند که تحت مدیریت عالی فرد و جمعی از مدیران اداره می شود و در واقع این مدیران سازمان ها هستند که وظیفه دارند سازمان را به هدف های خود برسانند.

برای مدیران نیز می توان تقسیمات زیر را در نظر گرفت:

کارهای مدیران بر حسب سطوح سازمانی متفاوت است. گرچه بعضی از صاحبنظران چهار سطح مدیریت را برای هر سازمان قائلند، اما اکثر آنان بر سه سطح ذیل تأکید دارند:

۱- مدیریت عملیاتی (سرپرستی)

۲- مدیریت میانی

۳- مدیریت عالی

مدیریت عملیاتی (سرپرستی): بررسی ها نشان می دهد که مدیران عملیاتی سرشان شلوغ است و مراجعه مکرر افراد موجب انقطاع کارشان می شوند. اغلب مجبورند برای نظارت در رفت و آمد باشد، برنامه های تفصیلی و کوتاه مدت طرح ریزی کنند و برخلاف تصور، نتایج مطالعات حکایت از آن دارد که مدیران اجرایی وقت کمی صرف برنامه ریزی، گزارش نویسی، خواندن، اظهارنظر و بازبینی می کنند.

مدیریت میانی: مدیران میانی به طور مستقیم به مدیریت رده ی بالا گزارش می دهند. کارشان مدیریت بر سرپرستان و نقش حلقه ی واسطی را میان مدیریت عالی و مدیران عملیاتی به عهده دارند. بیشتر وقت مدیران میانی به تحلیل دادها، آماده کردن اطلاعات برای تصمیم گیری و جهت دادن به نتایج کار مدیران عملیاتی است. مدیران میانی بیشتر وقتها به تنهایی کار انجام می دهند و عده ای از آنان بیشتر وقتشان را صرف جلسات می کنند.

مدیریت عالیِ: مدیری که در نقشهای عملیاتی و میانی موفق بوده معمولاً می تواند به مدیریت عالی راه یابد. بررسی ها نشان می دهد که بخش اعظم کار مدیران عالی از نظر پویایی و مشغله، نظیر کار مدیران عملیاتی است. با این تفاوت که اینان برنامه ریزیهای جامع و بلندمدت تری را در حوزه ی فعالیت گسترده تر و عوامل وضعی متنوع تری را طراحی یا مورد بررسی قرار می دهند و بیشتر وقتشان را با همکاران یا افراد خارج از سازمان و اندک زمانی را نیز با افراد زیردست می گذرانند.

حال با توجه به تعاریف و تقسیمات بالا می توان متوجه شد که نقش مدیران میانی می تواند بسیار حائز اهیمت باشد، و همین طور مدیران عالی.

اما در این میان مدیران میانی هستند که باید با جسارت بالا وظایف محوله ذکر شده را به درستی ایفا نمایند، اما چرا جسارت؟

به این علت که آنها حلقه واسط میانی مدیران اجرایی یا عملیاتی با مدیریت عالی هستند، این موضوع نقش آنها را بیش از پیش مهم می کند.

موفقیت سازمان‌ها تا حد زیادی مرهون شایستگی و صلاحیت‌های مدیران، به‌خصوص مدیران میانی است؛ چراکه یکی از سطوح مدیریت که در تصمیم‌سازی برنامه محور نقش اساسی داشته و در تصمیم‌گیری راهبردی مدیران عالی نقش کلیدی دارد، مدیران میانی در سازمان‌ها هستند. مدیران میانی، یک رده پایین‌تر از مدیران عالی هستند، به‌طور مستقیم به مدیریت رده بالا گزارش می‌دهند و پل ارتباطی بین مدیریت عالی و مدیریت عملیاتی سازمان را تشکیل می‌دهند.

نباید فراموش کنیم که هیچ سازمانی وجود ندارد که موفقیت پایدار و غیرتصادفی را تجربه کرده باشد و در آنجا نشانی از مدیری خردمند، کارا و شایسته نباشد. از آنجا که موفقیت یا شکست یک سازمان تا حد زیادی وابسته به مدیران میانی آن است، لازم است که به رفتارهای مدیران میانی در سازمان‌ها تأمل و توجه بیشتری شود. از مهم‌ترین وظایف آن‌ها، این است که راهبردها و خط مشی‌های ارائه‌شده توسط مدیر عامل و هیئت مدیره سازمان را به هدف‌های ویژه و برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلند مدت تبدیل می‌کنند و برای اجرا در اختیار مدیران عملیاتی قرار می‌دهند. وظیفه دیگر مدیر میانی، تحلیل عملکرد مدیران رده‌های عملیاتی است.

اهمیت این مقوله هنگامی دوچندان می‌شود که موضوع، مربوط به انتصاب مدیرانی باشد که خود مسئول انتخاب و انتصاب دیگران هستند. به همین سبب، انتصاب مدیران، به‌ویژه مدیران میانی، عاملی بسیار کلیدی است و چون وظایف، نقش‌ها و مهارت‌های مدیران همانند مجریان چندان ساختاریافته نیست، از این رو شناسایی افراد شایسته در این سطح کاری بسیار مشکل و پیچیده است.

انتصاب مدیران، رمز موفقیت هر سازمان در جهت اثربخشی بیشتر خواهد بود. میزان موفقیت سازمان‌ها در دستیابی به هدف‌های مدنظر و ایجاد روابط رضایت‌بخش اجتماعی، تا حد زیادی در دست مدیران است. اگر این مدیران وظیفه خود را به شیوه‌ای عالی انجام دهند، سازمان می‌تواند به هدف‌های خود دست یابد.

اکثر وقت مدیرانی میانی صرف ارتباط شفاهی با مدیران و کارکنان می شود و عموماً مدیران میانی با سه مشکل مواجه می باشند:

۱- مشکلات و موانع ناشی از سیاستهای سازمانی

۲- نیازها و خواسته های دیگر مدیران

۳- نیازهای زیردستان

اما به سه موضوع بالا باید "جسارت" را نیز اضافه کرد، با توجه به مباحث بالا باید متوجه شده باشید که منظور از جسارت در اینجا چیست؟

مدیر میانی ای که بدون لیاقت و به واسطه رابطه و نه شایسته سالاری پای در سازمانی می نهد، بله قربان گویی بیش نخواهد بود و اینجا است که سازمان دچار بحران می شود.

این موضوع در مورد مدیران عملیاتی کمتر مصداق دارد، مخصوصا در ایران، زیرا در کشور ما مدیران عملیاتی همواره خود را کوشا و فعال و اکثرا در سنین میان سالی و جوانی هستند، و انگیزه این را دارند که ارتقاء شغلی نسیب آنها شود و بتوانند از مدیریت عملیانی به سطح بالاتر یعنی مدیریت میانی نایل آیند.

اما مدیران میانی که به واسطه به اصطلاح پارتی بازی پای در سازمان می نهند می دانند که تا پایان عمر هم با توجه به شرایط کشور هرگز به سطح بالاتر یعنی مدیریت عالی نایل نمی شوند و تنها تلاش آنها این است که سمت خود را حفظ نمایند، و شرط حفظ سمت همان بله قربان گویی است! زیرا می خواهند همواره با مدیریت عالی که امکان دارد هر ساله عوض شود همراه باشند و همیشه برای خود میز و صندلی ای داشه باشند.

مدیران عالی سازمان های بزرگ دولتی و شبه دولتی در ایران تکلیفشان معلوم است که چگونه انتخاب می شوند، برای مثال و روشن تر شدن موضوع می توان به شرکت دخانیات ایران اشاره کرد، که در سه دهه گذشته حدود ۲۵ مدیر عامل را عوض کرده است! اما تکلیف مدیران میانی چیست؟ مشخص است که بخش اعظم آنها یا به واسطه سفارش به مدیر عالی یا بر اساس رفاقت و بله قربان گویی ای که با مدیریت عالی دارند انتخاب می شوند!

تحقیقات «اتان مولیک» نشان داده است که مدیران میانی در کیفیت اجرای شرکت‌های تولید بازی‌های کامپیوتری بیشترین نقش را داشته‌اند. مهارت‌های آنان اغلب به وسیله آموزش‌های سازمانی قابل جایگزینی نیست و مدیران میانی موفق در هر شرکتی که باشند این مهارت‌های خود را در خدمت شرکت به کار می‌برند و موفقیت شرکت را رقم می‌زنند.

اتان مولیک، استاد مدیریت دانشگاه وارتون، پیامی برای شرکت‌های دانش محور دارد: توجه دقیق‌تری به مدیران میانی خود داشته باشید. چه بسا آنها نسبت به هر بخش دیگری از سازمان، تاثیر بزرگتری بر کیفیت اجرای شرکت داشته باشند.

مولیک می گوید به عبارت دیگر «مدیران میانی اغلب بیش از حد تحت نظارت هستند و گاه حتی بدنام هم می‌شوند، اما آنها را نمی‌توان با هیچ بخش دیگری از شرکت جایگزین کرد.» این باور که تفاوت‌های اجرایی بین شرکت‌ها عمدتا به فاکتورهای سازمانی - مثل استراتژی بازرگانی، سیستم‌های مدیریتی و فعالیت‌های منابع انسانی ـ مربوطند و نه تفاوت بین کارمندان بسیار دیر پا است.به باور مولیک اهمیت مهارت‌ها و ویژگی‌های فردی وقتی به‌طور خاص مهم می‌شوند که بخواهیم میزان کارآیی شرکت را در صنایع و حوزه‌هایی اندازه بگیریم که به نوآوری کمک می کنند؛ حوزه‌هایی مثل بازی‌های کامپیوتری، نرم‌افزار، مشاوره، بیوتکنولوژی و بازار. مولیک اخیرا مقاله‌ای درباره این موضوع با این عنوان نوشته است: «آدم‌ها و فرآیند: خدمتگزاران و نوآوران: افراد و کیفیت اجرایی شرکت». در این صنایع که بسیار بر دانش متکی هستند، تغییر در توانایی‌های مدیران میانی ـ همان که وی در این مقاله «خدمتگزاران» می‌خواند ـ «تاثیر بسیار بزرگی بر کیفیت اجرایی شرکت دارد؛ بسیار بزرگ‌تر از تاثیر افرادی که نقش‌های نوآورانه دارند.»

به نظر او، تاثیری که این خدمتگزاران می‌گذارند، از نقش کلیدی آنها در مدیریت پروژه نشات می‌گیرد؛ یعنی وظایفی همچون تخصیص منابع و نظارت بر ضرب‌الاجل‌ها - همان مسوولیت‌هایی که اغلب بوروکراتیک و روزمره دانسته می‌شود و آنها را جنبه خسته‌کننده‌تر کسب و کار می‌دانند. مدیران میانی همچنین نقشی کلیدی

در پرورش نوآوری و محیط‌های خلاقانه دارند.

مولیک می گوید: «جالب است که تاثیر این مدیران میانی بر یک پروژه نه تنها از آدم‌های خلاق بیشتر، بلکه از بقیه سازمان هم بزرگ‌تر است. ما گرایش داریم تا شرکت‌ها را کلا از منظر سیستم‌هایشان بررسی کنیم و به افرادشان آنقدرها بها نمی‌دهیم.» او پیشنهاد می کند کمپانی‌ها توجه بیشتری در زمینه پر کردن سطوح میانی مدیریت خود نشان بدهند و بهترین افراد در این سطوح را شناسایی کنند و به آنها پاداش دهند.

او می‌افزاید: «شغل مدیران میانی واقعا دشوار است.» آنها به مدیریت مجموعه‌ای متناهی از منابع می‌پردازند، بر اعمال همه کنترل ندارند، می‌توانند افراد دور و بر خود را که به تغییر جهت در مواقع ضروری علاقه ندارند، عصبانی و خشمگین کنند و باید جهتی را بیابند و پی بگیرند که موفقیت پروژه را تضمین کند؛ حتی اگر این جهت خیلی هم محبوب دیگران نباشد. دست آخر، پروژه باید با اهداف کمپانی سازگار باشد. مولیک می گوید: «همیشه فکر کردن به بدترین مدیری که داشته‌اید آسان است. اما به رسمیت‌شناختن نقش حیاتی این مدیران میانی اهمیت دارد؛ تشخیص آنکه مدیران میانی تضمین کننده گردش اطلاعات و تحقق خلاقیت‌ها هستند.»

بسیاری از مردم تصور می کنند که اهمیت مدیران میانی رو به افول است؛ زیرا آنها کمتر به‌طور مستقیم در فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم گیری دخالت دارند. این تصور البته خلاف واقعیت نیست، اما نباید فراموش کنیم که وظیفه اصلی مدیران میانی پر کردن خلأ میان مدیران ارشد سازمان و کارکنانی است که مسوول انجام فعالیت‌های روزمره هستند. از همین رو، این مدیران می‌توانند از طریق تسهیل کردن فرآیندهای سازمان تاثیر بسزایی بر عملکرد آن داشته باشند.

چالش جدید مدیران میانی امروز این است که از طریق نفوذ تاثیر گذاری و نه دستور و بخشنامه، مدیریت کنند. عباراتی «چون من گفتم» برای تعامل با کارمندان امروز بی‌تاثیر و بی‌فایده است. صدور دستورات سازمانی با تکیه بر سلسله مراتب اداری برای هدایت نیروی کار امروز تاثیر چندانی ندارد و به جای آن کسب اعتبار میان کارکنان و تأثیرگذاری بر آنها، باید سرلوحه کار مدیران میانی قرار گیرد. جلب اعتماد کارکنان و به دست آوردن اعتبار میان آنها مستلزم شنیدن دغدغه‌های آنها و فراهم کردن شرایطی برای آنان است تا بتوانند بهتر تصمیم‌گیری کنند. ایجاد چنین شرایطی برای کارکنان اهمیت بسیار زیادی دارد. اقدام دیگری که مدیران میانی باید در دستور کار خود قرار دهند، ایجاد هماهنگی با سایر مدیران هم‌رده خود است تا اطمینان حاصل کنند که فعالیت‌های آنها جهت‌گیری هماهنگ و صحیحی دارد. این امر به خصوص در سازمان‌های بسیار بزرگ - که شعب متعددی دارند - یا سرعت رشد بالایی دارند اهمیت دارند.

همه ما می‌دانیم که اشتیاق و نوآوری نقش کلیدی در موفقیت سازمان دارد. بدون تردید، نمی‌توان هیچ‌کس را مجبور کرد که نسبت به کار خود اشتیاق داشته باشد یا اینکه در آن نوآوری به خرج دهد. بنابراین، نقش مدیر میانی بیشتر از کنترل افراد برای انجام کارهای محول شده به آنها، ایجاد انگیزه و شوق در نیروی انسانی به‌منظور ایجاد بهترین عملکرد در آنها است. بهترین مدیران کسانی هستند که بین هوشی منطقی (IQ) و هوش هیجانی (EQ) خود پیوند برقرار کنند.

آنها به جای «چیست‌ها»، بر «چراها» و «چگونه‌ها» تمرکز می کنند. آنها کلان‌نگر و دوراندیش هستند و توانایی ایجاد حس مشترک مسوولیت و مالکیت را دارا هستند. این گروه از مدیران صرفا به دنبال دستور دادن نیستند. مدیران میانی باید بیشتر از آن از دستاوردهای خود احساس غرور کنند، باید به موفقیت‌های نیروهای خود افتخار کنند. مدیریت میانی به معنای قرار دادن بهترین افراد در مناسب‌ترین جایگاه‌ها است. آنها باید به اعماق احساسات و انگیزه‌های نیروهای خود نفوذ کنند و توانایی‌های بالقوه آنها را شکوفا کنند.

در یک سازمان باز، شایسته‌سالاری حاکم است، به این معنا که از ایده‌های خوب از هر جا که باشد استقبال می‌شود. وظیفه مدیران میانی این است که از طریق ایجاد کانال‌های ارتباطی، زمینه گردش و انتقال ایده‌های خوب کارکنان را در سازمان فراهم کنند. مدیران میانی باید کاری کنند که صدای همه کارکنان در سازمان شنیده شود. آنها باید پیوسته از نیروهای خود بخواهند که نظرات و دیدگاه‌های خود را در مورد فرآیندهای سازمان به مدیران بالاتر انتقال دهند. به عبارت دیگر، مدیران میانی نباید اجازه بدهند که تنها صدای موافق شنیده شود.

در بسیاری از سازمان‌ها، روشن‌ترین نشانه مخالفت این است که اعتراضی شنیده نمی‌شود. در نتیجه، دغدغه‌ها و ناراحتی‌های کارکنان به گوش مدیران ارشد سازمان نمی‌رسد. مدیران میانی باید فضایی امن برای بیان اعتراضات و مشکلات از سوی نیروهای خود ایجاد کنند. نقش‌های جدید مدیران میانی نیازمند ایجاد مهارت‌ها و قابلیت‌های جدیدی در آنها است. سازمان‌ها باید این مهارت‌ها را در مدیران خود تقویت کنند. در ابتدا باید نقش جدید مدیران میانی را پذیرفت. بعد از آن باید مهارت‌های مورد نیاز را در آنها ایجاد کرد و جو فرهنگی به وجود آورد که رفتارهای صحیح ارج نهاده شوند.

به همه این موضوعات باید به سن مدیریت در ایران نیز اشاره کرد که با یک نگاه متوجه می شویم که مدیران عالی (که در کشور خود نیز نوعی مدیر میانی به حساب می آیند!) میانگین سنی ای بین ۵۰ تا ۷۰ سال را دارند که این موضوع به پیر بودن مدیریت در ایران اشاره دارد. به عنوان مثال چندی پیش در خبرها آمده بود که میانگین سنی مدیران آموزش و پرورش ۵۳ سال است،برای اینکه متوجه بشوید ۵۳ سال سن زیادی برای مدیریت است، کافی است به میانگین عمر تهرانی ها که در سال ۸۹ توسط سازمان بهشت زهرا اعلام شد توجه کرد که در کمال ناباوری شاهد رقم ۴۹ سال بودیم! این موضوع با توجه به روند پر شتاب پیشرفت در جهان می تواند بیش از پیش خود را نشان دهد. مدیرانی که انگار قرار نیست صندلی چرم مدیریت خود را رها کنند و عرصه را برای جوانان با انگیزه باز کنند، و با توجه به روندی که در پیش است، یعنی مدیران میانی که مثلا قرار است روزی جانشین مدیران عالی شوند افرادی جز بله قربان گوهای بی کفایت نیستند و در این بین جوان تر ها و افراد باکفایت هم که هیچگاه بازی داده نشده‌اند و تا آن زمان تجربه عملیاتی ای ندارند، در نتیجه کشوری می ماند با یک مشت مدیر که تا کنون کاری جز تلاش برای حفظ صندلی خود نکرده اند که اگر کرده بودند شاهد این وضع اقتصادی، معیشتی، رفاهی، آموزشی، بهداشتی، ورزشی و ... نبودیم.

در باب مدیریت دانایی

آذر ابوالقاسمی
دانشجوی دکترای مدیریت فرهنگی

این روزها سخن از تشکیل شرکت های دانش ینیان به میان آمده است و امید می رود که مجموعه مدیریتی دانشگاه آزاد اسلامی بتواند با تکیه به نیروهای متخصص خود زمینه ساز ایجاد یک مدیریت برتر در حوزه ی اقتصاد ملی و غیر وابسته به دولت در تاریخ ایران عزیز شود . از همین جهت مساله ای به نام مدیریت دانایی از اهمیت برخوردا می شود و این پرسش در گام نخست مطرح می شود که مدیریت دانایی یعنی چه؟ مدیریت دانایی عبارتست از تلاش برای کشف دارایی نهفته در ذهن افراد و تبدیل این گنج پنهان به دارایی سازمانی به‌طوری که مجموعه وسیعی از افرادی که در تصمیم‌گیری‌های شرکت دخیل هستند بتوانند از آن استفاده کنند. (داونپورت و پروساک ۱۹۸۸).

بدین گونه باید بپذیریم که مدیریت دانایی فرآیند سیستماتیک منسجمی است که ترکیب مناسبی از فناوری های اطلاعاتی و تعامل انسانی را به کار می گیرد تا سرمایه های اطلاعاتی سازمان راشناسایی، مدیریت وتسهیم کند.این دارایی ها شامل پایگاه های اطلاعاتی، اسناد، سیاست ها، و رویه ها می شود. علاوه براین هم شامل دانش آشکار وهم دانش ضمنی کارکنان را دربر میگیردو از روش های متنوع و گسترده برای تصرف، ذخیره سازی و تسهیم دانش در داخل یک سازمان استفاده می کند.[1]

حوزه های مدیریت دانایی:

عوامل بنیادی در مدیریت دانایی حیطه‌ای وسیع را در بر می‌گیرد که در ۳طبقه قرار می‌گیرند:

۱- سرمایه انسانی
۲-، فرآیندها،
۳- فن‌آوری

تمامی ۳ عامل، عواملی هستند که سازمان‌های یادگیرنده را ایجاد می‌کنند و نتایج تجاری آن مدیریت دانایی را به همراه خواهد داشت.

فناوری و مدیریت دانایی:

فن‌آوری مدیریت دانایی، راه حل هایی را به‌صورت عملیاتی فراهم می‌سازد تا مشارکت و همکاری اجزای سازمان را در مدیریت دانایی ایجاد کند. ابزارهای مدیریت دانایی می‌توانند منابع قدرتمندی را فراهم کنند که کارکنان و مصرف‌کنندگان و مشارکت کنندگان بتوانند به تبادل اطلاعات بپردازند و دانایی تقسیم شده افراد سازمان را هدایت کند تا سازمان بتواند از این راه بهتر تصمیم بگیرد.

فرآیندها، و اهمیت آن ها در مدیریت دانایی:

فرآیندها شامل روندهای استاندارد شده‌ای برای تقسیم دانش، مدیریت محتوا و افراد در اَقدامات ارتباطی، اجرای پروژه‌ها براساس دانایی و دانایی محوری، روش شناسی و استانداردها جهت جمع آوری اطلاعات در مطالعات موردی و غیره می‌شود. این امر بسیار اساسی است که فرآیندها به سادگی و روشنی ممکن است به وسیله کارکنان در سازمان جریان یابند. امروزه تلاش در برون یابی روندها برای مدیریت آینده مدنظر آینده پژوهان و یا به تعبیری «باریخ شناسان»[2] ، قرار گرفته است.

از این رو بزرگترین چالش در مدیریت دانایی اطمینان از مشارکت کارکنان، و استفاده از هوشیارانه از توانایی آنان در کسب نتایج است. در بسیاری از سازمان ها، تغییر در روش های سنتی، فرهنگ سازمانی از رویکرد ذخیره و اندوختن دانایی به رویکرد مشارکت دانایی محور وایجاد جو اعتماد در سازمان از مهمترین فعالیتهای مدیریت دانایی است.

مدل مارپیچ سه گانه:

مدل مارپیچ سه گانه Triple Helix یکی از رایج ترین الگوها در خصوص تعامل دانشگاه، صنعت و دولت شناخته می شود که در بسیاری از کشورها مبنای طراحی سیتم های ملی نوآوری قرار گرفته است.

نسخه اول مارپیچ سه گانه

در این نسخه دولت بر دو حوزه دانشگاه وصنعت احاطه دارد.

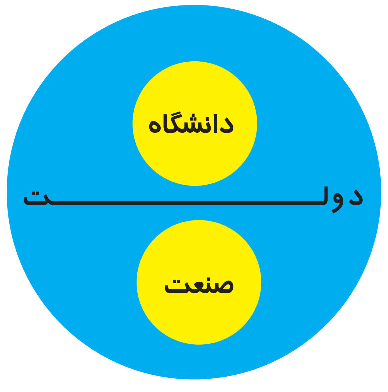

نسخه دوم مارپیچ سه گانه:

در این مرحله علیرغم ارتباط متقابل بین آنها فعالیت های آنها تقسیم شده است

نسخه سوم مارپیچ سه گانه

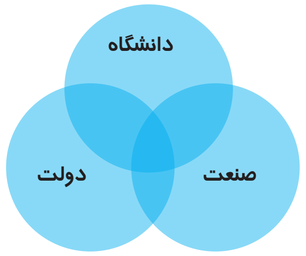

در این مدل نقش ها و مأموریت های سه نهاد دولت، دانشگاه و صنعت دارای تداخل و همپوشانی بسیار است.

دانشگاه علاوه بر آموزش و پژوهش به کارآفرینی نیز می پردازد،
بخش صنعت در کنار تولید کالاها و خدمات به خلق و انتشار دانش اقدام می کند
و دولت هم به سرمایه گذاری های دارای ریسک در حوزه های خلق دانش، نوآوری، فناوری و تولید کالا و خدمات می پردازد.

مدل مارپیچ چهارگانه(کارایانیس وکمپل ۲۰۰۹)

مارپیچ چهارگانه بر اهمیت یکپارچه کردن دیدگاه‌های زیرساخت رسانه ای و زیرساخت فرهنگی تاکید دارد. یعنی با اضافه شدن پیچش فرهنگی و رسانه ای به مدل مارپیچ سه‌گانه ، خرده دانش‌ها و نوآوری زیست‌بوم‌شناسی شکل می‌گیرد و نقش دانش در جامعه و اقتصاد پر رنگ می‌شود. بررسی این مدل که در آن نقش دانش در جامعه و اقتصاد پررنگ تر دیده می شود؛ نیازمند مجالی دیگر است.

برای مطالعه بیشتر:

۱- فصل یکم از کتاب: مدیریت دانایی استراتژیک با عنوان«توضیحی بر کلیات مدیریت دانایی»، نویسنده : دکتر محسن قدمی چاپ دوم : بهار ۱۳۹٤

۲- اشاره به واژه ی باریخ شناسی است که توسط دکتذ مهدی مطهرنیا اخیرا در ادبیات اجتماعی و سیاسی در حال رایج شدن است.

راهکارها و استراتژی های مقابله با احمدی نژاد و احمدی نژادهای مدرن

محمود دهقان

همواره در ایران اتفاقات عجیب و غریبی در انتخابات افتاده است. مانندهمه کشورهای در حال توسعه و تازه به دموکراسی رسیده این ذات انتخابات و صندوق رای است که چالش های فراوانی را برای حاکمیت بوجود آورده و از همین روی بوده است که رهبر کبیر انقلاب، آیت الله خمینی(ره) تاکید بر این داشته اند که میزان رای ملت است.

ساختار انتخابات و فرآیند آن در ایران جوری تنظیم شده است که افرادی که قرار است برای هر انتخاباتی نامزد شوند باید از فیلتر شورای نگهبان عبور کنند. و در این بین امید بسیاری از افراد این است که محمود احمدی نژاد رئیس جمهور پیشین کشور توسط شورای نگهبان رد صلاحیت شود و نتواند پای به عرصه رقابت در انتخابات سال ۹۶ بگذارد.

اما آیا مقابله با احمدی نژاد این است که نگذاریم وی بار دیگر پای در عرصه انتخابات بگذارد؟ دور بعد انتخابات چه؟ تفکرات احمدی نژادی چه؟ پوپولیست های مدرن چه؟ یعنی همیشه باید ترس از حضور وی در بین دلسوزان و دوست داران کشور وجود داشته باشد؟ مگر جز این است که نامبرده در هشت سال ریاستش بر جمهوریت این کشور چیزی جز ناکامی برای مردم و کشور در بر نداشته است؟

راهکارها و استراتژی های مقابله با احمدی نژاد و تفکر احمدی نژادی قطعا چیز دیگری است که سعی می شود در این جستار به آن پرداخته شود.

"دیوید ریف" خبرنگار جنگ و تحلیلگر آمریکایی در یادداشتی تحت عنوان: "وقتی ضررحافظه تاریخی بیش از فایده های آن است" عنوان کرده است که :

"به ما آموخته اند که یادآوری گذشته و تکریم حافظه جمعی تاریخی، از ضرورت های اخلاقی بشر است. اما اگر این تلقی بعضی اوقات غلط باشد چه؟ اگر حافظه جمعی تاریخی، آنچنان که جوامع و ملت ها به کارش می بندند، بیش از آنکه به صلاح بیانجامد به جنگ انجامیده باشد و به جای بخشش به انقام جویی بایت زخم های واقعی و خیالی انجامیده باشد، چه؟"

از سخنان ریف اینگونه بر می آید که در جایی که وی زیست می کرده ، همواره حافظه تاریخی داشتن توسط افراد ارج داده میشده است، و این ارج به قدری بوده که وی به این موضوع تاخته است.

احتمالا ریف هرگز در مورد مردم ایران مطالعه ای نداشته یا حداقل به صورت گسترده دنبال کننده روحیات مردم ایران نبوده است. وی حتی نمی تواند این موضوع را متصور شود که کشوری تاریخش را ار کتاب های درسی حذف کند!

در ایران برخلاف جایی که نامبرده زیست می کرده است، حافظه تاریخی نه از سوی دولت حمایت بلکه همواره مستقیم یا غیر مستقیم مورد نکوهش هم بوده است! البته خود مردم هم چندان علاقه ای به این موضوع ندارند و ترجیح می دهند گذشته و تاریخ کهن و معاصر خود را همواره به یاد نیاورند که اگر چنین نبود، الان چنین نبود!

برای این موضوع همین یک مثال بس که فردی مثل احمدی نژاد در همین زمان و همین لحظه امید در دست گرفتن سکان کشور در سال ۹۶ را در سر می پروراند و از هم اکنون تبلیغات زیر پوستی خود را آغاز کرده است. با توجه به رسوایی هایی که احمدی نژاد در هشت سال ریاستش بر دولت های نهم و دهم بوجود آورد، چگونه است که وی امدی پیروزی در انتخابات سال ۹۶ را دارد؟

جواب این سوال بخشیش در همین قصه حافظه تاریخی است! زیرا او همان طور که می داند شعارهای پوپولیستی چه قدر برای مردم کماکان جذاب است، می داند که همین مردم حافظه تاریخی شان را هم هیمشه سفید نگه می دارند، بنابراین همواره باید از احمدی نژاد ترسید اما راهکار مقابله با این ترس حذف این دست از انسانها و نماینده ها نیست یا مثلا حمایت از رد صلاحیت این افراد از سوی شورای نگهبان، اتفاقا بهترین راه حضور این افراد در صحنه و رد صلاحیت شدن آنها از سوی ملت و مردم راهکار مناسب است. اما چگونه می توان مطمئن بود که پوپولیست ها از سوی مردم رد صلاحیت می شوند، این موضوعی است که باید به صورت واقعی از آن ترسید.

قطعا یک شبه نمی توان حافظه تاریخی مردم را باز گرداند، اما می توان در کنار فرهنگ سازی در زمینه اینکه تجربه جمعی از یک جادثه می‌تواند مفید واقع شود و نباید تحت تاثیر رسانه‌ها و شانتاژ های آنها در لحظه تصمیم بگیریم و از این قبیل مسائل بیاییم با ارائه آمارهای شفاف و روشن و اطلاع رسانی گسترده و صادقانه در مورد شعارهایی که نامبرده در گذشته عملی نکرده است یا مثلا اینکه در دولت ایشان چه فسادهایی انجام گرفته است و از این دست اطلاع رسانی ها

و در آخر اینکه باید از احمدی نژاد ترسید، از مردم بدون حافظه تاریخی بیشتر ترسید و نهایتا از احمدی نژادی مدرن و پوپولیستی وطن دوست و کت شلواری بیش تر از همه ترسید

خصوصا در مناطق حاشیه ای که دسترسی آنها به رسانه های مختلف اندک است و در بهترین حالت اخبار خود را از رسانه به اصطلاح ملی دنبال می کنند و به علت محرومیت های مختلف بی شک بازهم از وعده وشعار سیب زمینی و یارانه نقدی حمایت می کنند، این موضوع مورد توجه قرار بگیرد و دولت یازدهم باید قدرت و برد رسانه ای خود را تقویت کند و واقعیت ها را به گوش آن مردم نیز برسانند، وگرنه رد صلاحیت کردن یک نفر حتی از حضورش هم می تواند خطرناک تر باشد، زیرا پوپولیست ها همواره در لباس های مختلف ظاهر خواهند شد تا از محرومیت غالب این مردم حاشیه ای ولی تاثیر گذار در انتخابات سوء استفاده کنند و با شعارها و وعده های سرخرمن و تو خالی رای مردم را همراه خود کنند.

احمدی نژاد می داند و متوجه است که ایران ۸۰ میلیون جمعیت دارد و که فقط حدود ۱۴ میلیون آن در تهران و نزدیک به ۲۰ میلیون دیگر در شهرهای بزرگ و با امکانات ارتباطی و رسانه ای تقریبا خوب زندگی می کنند، بخش اعظم مردمی که سرنوشت انتخابات را مشخص می کنند در کل کشور پخش هستند و روستایی ها را نیز در بر می گیرد.

مردم فهیم اقصی نقاط کشور از دسترسی به سایر رسانه ها محروم هستند و فقط رسانه ملی را به عنوان منبع دریافت اطلاعات و تبلیغات نامزدها در دست دارند، و رسانه ملی هم خواسته یا ناخواسته همواره بیشتر موافق افکار فردی مثل احمدی نژاد بوده است و در عین حال مخالف سرسخت جریان مقابل و دولت یازدهم، و از طرفی اصولگرایان که با داشتن بخش اعظم تری از منابع و رسانه ها در انتخابات اخیر مجلس شورای اسلامی شکست سختی را از جریان اصلاح طلبی و اعتدال گرایی خوردند، بی شک برای انتخابات بعدی بیکار ننشسته بلکه با رو کردن فردی که دیگر نه مانند احمدی نژاد مردی از جنس مردم(در ظاهرو شعارها) ، سعی در رو کردن آدمی جدید که این بار در کوله خود شعارها و وعده های جدید پوپولیستی را دارد هستند، پوپولیستی با ظاهر جدید و مدرن همراه با شعارهایی وطنی و ملی تر. اتفاقا این طیف از اصول گرایان نیز سعی در حذف احمدی نژاد از ریشه دارند و خواهان این هستند که وی از سوی شورای نگهبان رد صلاحیت شود، بنابراین از این منظر نیز پر واضح است که حضور احمدی نژاد در انتخابات ۹۶ می تواند برگ برنده اصلاح طلبان و اعتدال گرایان حامی دولت باشند، زیرا علاوه بر آنچه گفته شد این حضور می تواند منجر به شکست رای در جبهه مخالفین دولت و اصولگرایان نیز بشود.

و در آخر اینکه باید از احمدی نژاد ترسید، از مردم بدون حافظه تاریخی بیشتر ترسید و نهایتا از احمدی نژادی مدرن و پوپولیستی وطن دوست و کت شلواری بیش تر از همه ترسید.

۷۰۰۰ پلیس مخفی مطالبه مردم یا اعتراف به از کار افتادن تمام راه کارها

حمید شجاعی

کمتر از دوماه پیش بود که سردار ساجدی نیا فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ از طرحی خبر داد که تا هم اکنون خیل کثیری از مسئولین و خبرنگاران تا توده مردم را در بهت و حیرت و تفکر فروبرده است. اما این طرح چه بود که که این چنین جامعه و فضای مجازی را تحت تأثیر خود قرار داد:۷۰۰۰ مامور نامحسوس پلیس امنیت زن و مرد در راستای اجرای طرح امنیت اخلاقی در پایتخت ساماندهی می شوند.

تکانه های این خبر در ابتدا طبق معمول در فضای مجازی رخ نمود و مخالفین و موافقین به هر نحوی شده عکس العمل خود را بر له یا علیه این طرح نشان دادند. دراین مقال به دنبال آن نیستیم که به مانند برخی شتاب زده و صرفا احساساتی با این موضوع برخورد کنیم بلکه به رویه منطقی به بررسی زوایا و ابعاد گوناگون این طرح خواهیم پرداخت.قبل از هرچیز باید بنگریم این طرح شامل چه مواردی می شود. به گفته رئیس پلیس تهران بزرگ این طرح در راستای مقابله با مزاحمت برای نوامیس مردم، کشف حجاب،آلودگی صوتی وحرکات خطرناک در حوزه ی رانندگی ایجاد شده است. با احترام به سخنان سردار ساجدی نیا اما در هرکدام از این مقوله ها چندین طرح از سوی یگان‌های انتظامی بالأخص در یک دهه اخیر شاهد بوده ایم که یکی پس از دیگری با صرف هزینه‌ای گزاف به شکست انجامیده و پس از چندی پرونده‌اش را بسته‌اند. حال چه می شود که تمامی این مسائل را یکجا و تحت عنوان یک طرح آن هم نه با نیروی سخت بلکه به گفته مسئولین امر به طور نامحسوس مطرح می شود. این موضوع مسئله ریشه داری است که به جرأت می توان گفت از بدو پیروزی انقلاب تا کنون مسئولین امر با آن دست به گریبان‌هستند.

این مسائل ابتدا در دهه ۶۰ با پیدایش کمیته رخ نمایان کرد با رویکرد سیاسی،امنیتی و ضد خرابکاری که کم کم تا اواخر دهه ۶۰ که قائله های سیاسی، امنیتی برچیده شد و نظام به ثبات کامل رسید این قبیل طرح ها رو به مسائلی همچون حجاب،مبارزه با مواد مخدر ومقابله با ابزارو ادوات صوتی و تصویری از جمله ویدئو و ماهواره خلاصه شد.

پس از آن هرچه زمان به جلوتر رفت پرداختن به مقوله حجاب پر رنگ و پر رنگ تر شد و در هردوره ای طرح هایی با اسامی متفاوت به راه افتاد با هدف مبارزه با تهاجم فرهنگی که ابعاد گوناگونی را در بر می گرفت که بیشتر روی مقابله با شبکه های ماهواره ای و طرز پوشش و حجاب مردم تأکید می کرد به مانند گشت ثارا... در دهه ۷۰ که طرحی بود برای مقابله بابد حجابی و بد پوششی که پس از چندی برچیده شد. در اوسط دهه ۸۰ نیز شاهد یکی دیگر از این دست طرح ها بودیم بله گشت ارشاد که هزینه گزافی را نیز برجای گذاشت چه به لحاظ اقتصادی،روانی ونیروی پرسنلی که آن هم پس از چندی عدم توفیق با شکست روبرو شده و پرونده اش بسته شد، تا این اوخر در دهه ۹۰ که امسال با یک طرح تجمیعی یا به قول مسئولین امر نامحسوس پروژه جدیدی کلید زده شد.

اما ای کاش به جای در انداختن یکی پس از دیگری طرح های این چنین شتاب زده مشکل را از پایه و زیر بنایی حل می کردیم.چه بسا اگر در همان دهه ۷۰ بستری فراهم می گشت تا با کار،طرح و مشارکت های فرهنگی توسط مسئولین امر مانند: وزارت ارشاد،صداوسیما، نیروی انتظامی و... هم به لحاظ اقتصادی صرفه جویی در منابع داشتیم هم به هدف که همانا پروراندن فرهنگ ایرانسلامی و عرضه آن به جامعه به عنوان یک الگوی مناسب برای سبک زندگی مردم می رسیدیم. در آن صورت مجبور نبودیم با هزینه های گزاف و تبلیغات بی هدف در پی فرهنگ تحمیلی به جامعه باشیم.

از پس این موارد سوالی که به ذهن متبادر می گردد این است که با توجه به این که از این دست طرح ها به انواع مختلف بسیار انجام و اجرا گردیده ثمره و دستاورد آن چه بوده و چه تضمینی وجود دارد که با اجرای این طرح مشکلات موجود در جامعه در ساحت های مورد اشاره برطرف گردد وتأثیر معکوس نگذارد؟

ضرورت پرداختن به این موضوع به چند دلیل است:

اولا: تجربه چندین باره شکست خورده نیروی انتظامی در راه اندازی طرح های این چنینی است که بدون فکر و کار کارشناسی صرفا به دلیل تحت کنترل درآوردن فضای جامعه این کار را مثل دفعات قبل با هزینه ای گزاف و بدون هیچ گونه عایدی و نتیجه ی حاصل انجام می دهد.

ثانیا: اگر نیروی انتظامی آنقدر نیرو دارد که فقط هفت هزار نفر را برای کنترل نا محسوس می گمارد،پس چرا از نیروهایش در دستگاه های قضایی، اداری، اقتصادی و حتی امنیتی استفاده نمی کند که فساد موجود را ازبین برده و بر آنها مدیریت کند. اگر حافظه ی تاریخی مردم یاری کند هرزمان که این قبیل طرح ها مطرح و اجرا شده است صرفا محدود به مسائل امنیت اخلاقی و پوشش و حجاب بوده است. البته در حاشیه نکات دیگری مطرح می شده اما تأکید بر روی مسائل عفاف و حجاب بوده است. خیلی دشوار نیست که دریابیم چرا در بیست و اندی سال گذشته فقط به این موضوع پرداخته شده است، پر واضح است که دستگاه های مسئول با عملکرد سراسر انتقاد آمیز خود نتوانسته اند آن طور که باید و شاید این مسأله اجتماعی را سامان دهند، بنابراین همه چیز را برگردن نیروی انتظامی نهاده اند. پلیس نیز که از محتوایش پیداست که تنها ابزار اعمال اختیارش قوه‌ی قهریه است پس تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، این چگونه است که پس از ۳۷ سال از استقرار نظام جمهوری اسلامی مسئولین امر هنوز نتوانسته اند نسخه ی شفا بخشی برای این مهم بیابند و هرزمان بنا به شرایط و مقتضیات تصمیمات مسکن وارگرفته اند تا بتوانندهم به اصول و ارزش هایشان تا حدودی عمل کنند،هم آنقد سخت گیری نکنند که مردم روبروی دولت و حکومت بایستند.

خود مسئولین رده بالای پلیس می دانند که با زور نمی توان چیزی را به جامعه تحمیل کرد خاصه فرهنگ را که امری جامعه پذیر است. اگر عامه ی مردم فرهنگی را پذیرفتند باید با نگاه فرهنگ محورانه به دنبال جایگزینی برای آن بود نه با ایجاد فضای امنیتی و پلیسی ، ای کاش به جای ۷ هزار نفر پلیس مخفی ۷ دستگاه مرتبط با مسائل فوق به کار می افتادند و با کار کارشناسی برای این مسأله که بعد از قریب به ۳۷ سال با طرح های فرهنگی راه چاره ای برای این مسأله نمایان می کردند. هنوز استدلال برخی را از یاد نبرده ایم که در برابر مسأله فوق به جای پاسخ به مسئله صورت مسأله را پاک می کردند و منطقشان یا روسری یا توسری بود. اما طولی نکشید که فهمیدند این استدلال چیزی نیست که بشود بر روی آن مانور کرد. چون در مقابل مردم نمی توان ایستاد، جامعه هر چیزی را بخواهد به دنبالش می رود پس مسئولین ذیربط برای تغییر فضای موجود به نفع خود این شعر را سرلوحه خویش قرار دهند، برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی/ که در نظام طبیعت ضعیف پامال است اگر می خواهیم وضعیت فرهنگی و حجاب و عفاف را تحت کنترل درآوریم باید از راهکارهای فرهنگی توسط دستگاه‌های فرهنگی اقدام کنیم.

خود مسئولین رده بالای پلیس می دانند که با زور نمی توان چیزی را به جامعه تحمیل کرد خاصه فرهنگ را که امری جامعه پذیر است. اگر عامه ی مردم فرهنگی را پذیرفتند باید با نگاه فرهنگ محورانه به دنبال جایگزینی برای آن بود نه با ایجاد فضای امنیتی و پلیسی

آنهایی که نشسته اند و داد دشمن سر داده اند در دشمنی بیگانگان که شکی نیست آنها تمام توان خود را برای تولید برنامه هایی با سلیقه و فرهنگ خود بکار گرفته و می گیرند و در اتاق های فکرشان استراتژی هایی برای مخالفت با ما و ناتوان کردن ما به لحاظ فرهنگی و اخلاقی می چینند. در مقابل اینهمه هجمه گسترده دستگاه های فرهنگی ما چه واکنشی ننشان داده اند. چندین دستگاه عریض و طویل در این کشور هستند که کار فرهنگی می کنند که از آن جمله می توان به صداوسیما،وزارت فرهنگ و ارشاد،سازمان تبلیغات اسلامی،شورای عالی انقلاب فرهنگی و... اشاره کرد که بودجه های کلانی خاص مصارف فرهنگی دارند اما آیا قابل قبول است با این همه نهادهای فرهنگی ریز و درشتی که در کشور است بازهم پلیس با طرح هایی از قبیل گشت نامحسوس فرهنگ سازی کند. رسانه های غربی روز به روز شبکه درست کرده وبا هدف سیاسی، فرهنگی و... علیه نظام تبلیغ می کنند، اما کدام نهاد فرهنگی ما یک بار فقط یک بار طرح یا برنامه ای ارائه داده که جامعه را اقناع کند که نمونه ی تولید داخلی بهتر از رسانه های خارجی است.

چرا مردم نباید سمت ماهواره بروند وقتی رسانه ملی ما یک برنامه سرگرم کننده و آموزنده ندارد. مردم سرگرمی می خواهند نشاط و شادمانی می خواهند وقتی شما نتوانید این مهم را برایشان فراهم کنید قطعا به سراغ رسانه های دیگر می روند. اگر می خواهیم فرهنگ سازی کنیم باید از همین جا شروع کنیم. دستگاهای فرهنگی باید عزم خود را جزم این موضوع یعنی فرهنگ ایرانسلامی کنند. هروقت توانستیم جامعه را متقاعد کنیم که در شرایط آزاد به سمت فرهنگ ایرانی-اسلامی بیاید آن زمان است که دیگر احتیاجی به اجرای طرح هایی از قبیل عفاف و حجاب نخواهیم داشت چون خود جامعه به این فرهنگ رسیده است که چه چیزی برایش بهتر است. اما تازمانی که بخواهیم برای مردم تصمیم گیری کنیم و خوب و بد را نشانشان دهیم به جایی نخواهیم رسید،به قول یکی از مسئولین» بهشت و جهنم که زوری نمی شود.»

از دیگر نقدهایی که به طرح یاد شده وارد است این است که چگونه یک شبه طرحی کلید زده، اعلام و بعد اجرا می شود در حالیکه هر طرح و برنامه ای برای اجرا بودجه می خواهد. مسلما پرداخت حقوق ۷هزار نیروی نامحسوس هزینه ی گزافی را می طلبد. اگر فرض را بر این بگیریم که هر کدام از این مأمورین ماهانه ۱ میلیون تومان حقوق دریافت کنند این یعنی ماهانه ۷ میلیارد تومان و سالانه ۸۴ میلیارد تومان

فقط حقوق این افراد جای بسی تأمل است که آیا نظام برنامه و بودجه کشور تا این حد بی حساب و کتاب است که طرحی به این وسعت بدون بررسی آثار و پیامدهای طرح اجرا شود؟

این اقدام پلیس به نحوی اعتراف به از کار افتادن همه دستگاه های مسئول در ارتباط با مسئله فوق است، یعنی هیچکدام از راهکارها مؤثر نیفتاده و به راه آخر که همین طرح است متوسل شده اند. در حالیکه این طرح باید موجب ترس مردم شود که کسانی در همه جا ناظر بر اعمالشان هستند اما به واقع می بینیم که این گونه نیست و بالعکس این خبر اسباب تفریح اقشار جامعه شده و مطالب طنز گونه برایش بیان می شود.

این طرح کرامت افراد را خدشه دار می کند،فکرش را بکنید که هر عملی که انجام می دهید یک چشم از بیرون شما را تحت نظر دارد، چه حسی به شما دست می دهد آیا جز کاهش اعتماد یا بی اعتمادی؟

واژه ی پلیس اخلاقی واژه ای است که چندین سال است استعمال می شود ولی تا به حال کسی نگفته که این واژه از اساس با مشکل روبروست و یک متناقض نماست چون زمانی که اخلاقیات و سازو کار اخلاقی جواب ندهد پای پلیس به میان می آید پس این دو با هم جمع پذیر نیستند. در توضیحات فرماندهی ناجا این گونه آمده که این افراد به هیچ عنوان حق برخورد مستقیم با شهروندان را ندارند بلکه فقط اطلاعات شخص مورد نظر را یادداشت و به پلیس امنیت اخلاقی گزارش می کنند. حال در این گفته چند نکته پنهان است.

*اگر مثلا گزارش شود شخصی بی حجاب بوده یا کشف حجاب کرده او را شناسایی کنند و احضار کنند آیا صرفا با جریمه کردن مشکلی حل می شود اگر شخص مورد نظر گفت گزارش مأمور خلاف واقع بوده چگونه می توان حق را تشخیص داد و اعتماد کرد؟

*هم اکنون که پلیس محسوس با کارت شناسایی و یونیفرم است موارد بسیاری سوء استفاده از عنوان و لباس پلیس مشاهده می شود، حال اگر عده ای با نام پلیس نامحسوس شروع به اخاذی از مردم کنند و پلیس هم بگوید که نیروی ما نیستند مردم باید چه کنند؟

*نکته دیگر این است که نهاد احضار کننده حکم دهنده و قضاوت کننده دادگاه و قاضی است پلیس به چه دلیلی می تواند فردی را احضار کرده توضیح بخواهد یا جریمه کند ؟

* اگر این ۷ هزار نفر کادر خود نیروی انتظامی هستند و آموزش های لازم را دیده اند چرا از آنها برای بهبود سلامت نهاد های قضایی، اداری و حتی امنیتی استفاده نمی شود و از ظرفیتشان برای پاکسازی فساد در نهاد های فوق الذکر بهره برده نمی شود؟

* اگر این مأمورین استخدام شده هستند. اولا: معیار استخدام آنها چه بوده است؟ ثانیا صلاحیت خود این افراد کجا و چگونه احراز می شود؟ ثالثا: آیا آموزشهای لازم در راستای برخورد موجه و تکریم شهروندان به این افراد داده شده است؟رابعا: چقدر به صدق و کذب این افراد می توان اعتماد کرد؟

به لحاظ حقوقی در قانون آئین دادرسی کیفری تصریح شده که فقط ضابطان قضایی حق برخورد این چنینی دارند و ظابطان باید کارت مخصوص داشته باشند و بدون آهن حق هیچ گونه اقدامی ندارند و دادستان موظف است به طور مداوم آنها را از نظر آموزشی و کسب مهارت های لازم تحت نظر بگیرد، اما اینکه به یکباره ۷هزار نفر با چنین اوصافی ضابط قضایی باشند جای بسی تأمل است. اما با وجود تمامی مطالب گفته شده نمی توان نادیده گرفت که این مسئله ابعاد سیاسی نیز دارد. چون آن طور که گفته شد این چنین طرح هایی بیشتر در بحث حجاب ، مبارزه با بد پوششی و کشف حجاب اجرا می شود وقطعا اجرای آن نارضایتی هایی را نیز در جامعه بوجود خواهد آورد و مردم نیز در این رابطه دولت را مسئول می دانند و تیغ تند انتقاد را به سمت دولت نشانه می روند .

به دید بد بینانه این طرح در راستای نارضایتی جامعه از عملکرد پلیس و قراردادن پلیس و برخی نهادها در مقابل دولت است. بهتر آن است که هر کسی در جایگاه تخصصی خود فعالیت کند و به مسائلی که در آن اعلم نیست ورود نکند. قدرت ساخت مسائل فرهنگی و اجتماعی را باید در اختیار متفکران و قانون گذاران گذاشت نه پلیس.

مجلس دهـــــم
بایدها و نبایدها

حمید شجاعی

انتخابات باشکوه ۷ اسفند ۹۴ ومتعاقب آن ۱۰ اردیبهشت۹۵ نوید یک مجلس معتدل،کارآمد،باتعهد و مردمی را داد که به فرموده امام مجلس را در جایگاه واقعی خویش یعنی رأس امور ببرند و به جای اکثریتی قابل توجه از وکلای ناکارآمد نمایندگان متعهد و کاردان بنشینند. کسانی که بتوانند در شرایط حساس برای کشور و ملت تصمیم های مهم و سرنوشت ساز بگیرند و قوانین دقیق و مدونی برای پیشبرد هرچه بهتر جامعه تدوین نمایند ؛ و صدالبته کسانی که به دور از نزاع‌های سیاسی و نپرداختن به مسائل حاشیه ای و بی ارزش و عدم تصویب قوانین دست و پاگیر و به پا نکردن غائله های سیاسی و جناحی در راستای عملکرد هر چه بهتر دولت در امور مملکتی کمک حال دولت باشند.

مجلس دهم باید ضعف و کاستی‌هایی را که در مجالس هشتم ومخصوصا نهم بوده را جبران کند و به مسائل مهمی از جمله ترمیم و تقویت خلأهای قانونی، قانون انتخابات، قانون مطبوعات رسیدگی به مسأله حصر و ...را در دستور کار قرادهد. مزیت مجلس دهم نسبت به مجالس هفتم، هشتم و نهم این است که نمایندگان این دوره افرادی کاردان،تحصیلکرده و باتدبیرند که امید می رود بیش از هرچیز، به فکر مصالح مملکتی و منافع ملی باشند؛ نه به فکر دعواهای جناحی و کاشتن بذر کینه و بد اخلاقی های سیاسی. این مجلس قرار است تعامل سازنده با دولت داشته باشد و بتواند در مشکلات دولت برخاسته از اراده ملت را یاری کند و نقاط ضعف و قوت دولت را دوستانه و خیرخواهانه خاطر نشان سازد . اگر انتقاد سازنده ای نیز بود انجام دهد، این دولت با مسائل بسیاری روبروست که باید برای حل این مسائل زمان و انرژی بسیاری صرف شود پس چه بهتر که در این راه به اصطلاح چوب لای چرخ دولت از طرف مجلس نرود بلکه بتواند با تنظیم قوانین درست و دقیق راه را برای دولت هموار کند.

اما اینکه در مجلس به دنبال وزن کشی سیاسی باشیم نه کاملا غلط است نه تماما درست ،در مجلس دهم هدف راه نیافتن افراطیون به مجلس بود که تا حدود زیادی فراهم شد . اگر به آرایش شکلی مجلس نگاهی بیاندازیم متوجه می شویم که اکثریت مجلس دست اصلاح طلبان و اعتدالیون است و به اینها مستقلین را هم اضافه کنید که اکثریت قریب به اتفاق آنها رویکرد اصلاحی اعتدالی دارند. حال اصول گرایان فاقد جهت گیری اعتدالی در اقلیت مجلس هستند و آن طور که در مجلس نهم جولان داده و ترکتازی می کردند در این دوره چه به لحاظ گفتمانی و چه به لحاظ نفراتی نمی توانند میدان دار مجلس دهم باشند. شکاف و انشقاقی نیز نباید میان اصلاح طلبان و اعتدالگرایان و مستقلین بوجود بیاید و اساسا نباید انتقادی نسبت به عملکردها به طور أخص در انتخاب هیئت رئیسه و رئیس مجلس به آنها داشت چون خود اصلاح طلبان به این موضوع اشراف دارند که نفرات زیادی با تابلوی اصلاحات به مجلس راه نیافته اند و افراد لیست امید صرفا عده محدودی از اصلاح طلبان تأیید صلاحیت شده ،اعتدالیون وافراد مستقل و تحصیلکرده هستند که به یک ائتلاف دست یافته اند با هدفی مشترک که مجلسی با مشی اعتدالی به رأس کار بیاید و مجلس به جایگاه واقعی خود باز گردد. حال نباید به این خرده گرفت که چرا لاریجانی رئیس شد و عارف نشد،صرف نظر از اخلاق سیاسی که حکم می کرد اعضای لیست امید بنا بر همگرایی که داشتند به آقای دکتر عارف رأی دهند ولی حال که دکتر لاریجانی به ریاست مجلس رسیده است نباید مسائل حاشیه ای بوجود آید چون مهتر از بحث ریاست آرایش شکلی مجلس است که می تواند بعد از هوای تازه ای که در قوه ی مجریه و ریاست جمهوری از سال ۹۲ وزیدن گرفت و شرایط جامعه را متحول کرد در پارلمان و قوه مقننه نیز پس از ۸سال شاید هم ۱۲ سال شاهد تحول و دگردیسیی باشیم.مجلسی از نمایندگان مردم که با رصد مشکلات جامعه سعی در حل آن و کمک به دولت در تسریع رفع معضلات و مشکلات داشته باشد.

از جمله مشکلات اقتصادی، ایجاد اشتغال،بیکاری، تورم،مشکلات زیست محیطی و.. .مجلس دهم آنطور که از شواهد و قرائن پیداست به لحاظ هماهنگی با سایر قوا نسبت به مجالس قبلی بسیار بهتر عمل خواهد کرد. چرا که خط مشی مجلس با قوای دیگر علی الخصوص بادولت یکی است و این به پیشرفت کشور در تمام عرصه های سیاسی،اقتصادی،اجتماعی،فرهنگی‌و... بسیار کمک می کند.

یکی از مسائل مهمی که در مجلس دهم رخ داده برای اولین بار در تاریخ جمهوری اسلامی حضور گسترده بانوان نماینده در صحن علنی مجلس است که نتیجه ی مشارکت فعالانه بانوان عزیز در سرنوشت سیاسی اجتماعی خود است . در همین راستاست که در اولین روز مجلس دهم فراکسیون بانوان و خانواده با حضور تمام بانوان، درراستای احقاق حقوق حقه بانوان نماینده، اعلام موجودیت کرد.

همین که دیگر زمان هزینه اختلافات ناشی از اختلاف سلیقه،نظر و دیدگاه بین مجلس و دولت نمی شود بسیار عالی است و این مهم است که هدف مشترک و مشخص است و براساس آن برنامه ریزی می گردد. در مجلس قبل عده ای که کم هم نبودند هدفشان حمله به دولت، فشار به دولت و مختل کردن کارهای دولت بود. اگرچه دولت با سعی تمام در راستای تعامل با مجلس پیش رفت اما چون اساسا از اصول دیدگاه دولت و مجلس متفاوت بود این مهم به کمترین وجه ممکن حاصل شد. نمونه‌ی عینی این معنا را می توان در پرونده هسته ای ایران و توافق عزتمندانه برجام دید که جهانیان آن رامدل موفقیت آمیز گفتگو و مذاکره و ایران را پیروز سربلند این مذاکرات یاد دانستند،اما به همان شدت در جهت معکوس برخی افراطیون تندرو در داخل هم نوا با رسانه های افراط گرای مخالف نظام به تاختن بر دولت و دستگاه دیپلماسی پرداخته و آنها را خائن خوانده و بسیار وقیحانه تر تهدید به مرگ کردند.

از جمله مشکلات اقتصادی، ایجاد اشتغال،بیکاری، تورم،مشکلات زیست محیطی و.. .مجلس دهم آنطور که از شواهد و قرائن پیداست به لحاظ هماهنگی با سایر قوا نسبت به مجالس قبلی بسیار بهتر عمل خواهد کرد

بسی جای تأمل است،افراد و شخصیت‌هایی که در دنیا آنها را می ستایند و به عنوان منادیان صلح و سلام به احترام آنها از جای بر می خیزند در داخل کشور خود به خیانت و همدستی با دشمن متهم می شوند. این هم از عجایب روزگار است. حال که خداراشکر،خدارا شکر سایه این افراد و افراط و افراطی گری از مجلس شورای اسلامی برچیده شده است ، می توان به آینده بسیار امیدوار بود و با امید به آینده ای روشن با تدبیر و عقلانیت برنامه ای مدون و دقیق تنظیم نمودکه خساراتی که در این چند ساله به نظام و کشور در همه ساحت ها وارد شده است جبران شود که البته ار دشواری است و مجاهدتها و از خود گذشتگی‌های بسیاری می طلبد اما هستند کسانی که همچنان این کشور و نظام و انقلاب برایشان از اوجب واجبات است و به فرمایش امامشان که گفت نگذارید این انقلاب به دست نا اهلان و نامحرمان بیفتد گوش جان سپرده و با عزمی راسخ در راستای اعتلای نظام وانقلاب تلاش می کنند. حال دیگر سخن گفتن بس است باید همه با هم برای حل مشکلات کشور کمر همت بسته و به دولت برای غلبه بر مشکلات کمک کنیم،که این مهم تلاش ویژه مجلس توانا،پر انگیزه و بانشاط دهم را می طلبد.

ایران و ایرانی شایسته بهترین هاست، چه در ساحت سیاست، چه فرهنگ،و هنر، و چه در ساحت های اقتصادی ،ورزشی و علمی، این مردم لایق برترین ها هستند اگر خوب بشناسند،خوب انتخاب کنند، و از منتخبین خود حمایت کنند.

پرونده

این شماره: خوانش قرن بیست و یکمی از سیره نبوی-علوی

دیپلماسی و رفتار سیاسی در سیره نبوی

مردم بخواهند،نخبگان سیاسی و اجتماعی عمل کنند

پلورالیسم دینی

نشست خوانش قن بیست و یکمی از سیره نبوی - علوی

مقدمه ای در باب موسیقی دینی

انسان شناسی دین

مقالات،گزارش و یادداشت های خود را جهت انتشار در ماهنامه به آدرس زیر ارسال نمائید

simorghbarikh@gmail.com

جهت دریافت نسخه الکترونیکی ماهنامه

simorghmag.blogsky.com

دیپلماسی و رفتار سیاسی در سیره نبوی

سیّدمجتبی جلال‌زاده
دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل؛
jalalzadeh11@gmail.com

مقدمه

رفتار و عمل پیامبر اعظم(ص) که از آن به سیره نبوی یاد می‌شود در هر بعدی از ابعاد زندگی بشر (چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی) برای مسلمانان و حتی تمامی ابنای بشر می‌تواند الگویی باشد که قید زمان و مکان خاص به خود نمی‌گیرد؛ به‌ویژه آنکه با وجود محدودیت‌ها و تحریم‌های تحمیل شده بر پیامبر(ص) که مشکلات و فشارهای طاقت فرسایی را از همان ابتدا بر ایشان و جامعه مسلمان، روا ساخت، آن حضرت موفق گردید در مدت کوتاهی اسلام را به بیرون از جغرافیای جزیره العرب، بگستراند و پایه‌ریزی تمدنی جدید و مانا که تأکید آن بر انسان آزاد و سعادت بشری بود و نه بر قوم و نژاد را نماید و تمدن‌های بزرگِ هم عصر خویش را بلرزاند و به چالش کشاند.

از دیگر سو دیپلماسی از روش‌های قدیمی حل و فصل اختلافات بین انسان‌ها به شمار آمده و پدیده نوپایی نیست. اما آنچه امروز به عنوان دیپلماسی، شاهد آن هستیم با گذشته بسیار تفاوت دارد و فضای مدرنِ حاکم بر آن، دیر زمانی نیست که پدیدار گشته است؛ اما شروعِ دیپلماسی یا بهتر است بگویم شروع روابط میان حکومت‌ها و بعدتر دولت‌ها، قدمتی بسی طولانی دارد که این سنت توانسته امروزه و با گذر از هزار توی تاریخ، رنگِ نوین و خوانشِ قرن بیست و یکمی به خود بگیرد و همواره در طول تاریخ جَامعه بشری، دست خوش تغییرات مداوم بوده است.

برای فهم دیپلماسی و روابط خارجی هر کشور، بایستی به ریشه‌ها و یا به زبان بهتر باید به اصول و بنیان‌های طرح‌ریزی سیاست خارجی آن شناخت پیدا کرده و اصولی که ریشه در منابعی نظیر ارزش‌ها، هنجارها، حافظه تاریخی و تاریخ، فرهنگ و البته در شماری از موارد ریشه در دین و مذهب رسمی کشور دارد، نشأت می‌گیرد را مورد شناسایی و فهم قرار داد. جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنا نمی‌باشد. یکی از منابع سیاست خارجی ایران، آموزه‌های دین مبین اسلام است؛ چنانکه در اصل سوم قانون اساسی بند شانزدهم، به صراحت به آن اشاره شده و معیار تنظیم سیاست خارجی را اسلام معرفی می‌نماید.

حال با توجه به آنچه بیان شد که از یک سو هر کشور نیاز به ساخت سیاست خارجی خود بر اساس منابعی دارد که در ایران، اسلام یکی از منابع اصلی به شمار می‌رود و از دیگر سو، سیره نبوی به عنوان سنت، یکی از منابع دریافت و کشف معیار و قوانین اسلامی است؛ شناخت رفتار سیاسی پیامبر در خارج از مرزهای اسلام و راهبردهای سیاست خارجی ایشان قطعاً یکی از منابع فهم و پی‌ریزی صحیح اصول و یا تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران خواهد بود. حال آنکه نبایستی از یاد بریم که گذشته، چراغ راه آینده است.

سه گام در تبیین دیپلماسی پیامبر(ص)

لازم به ذکر است در این جُستار با احترام به دانش مخاطب، به تاریخ نگاری و شرح تاریخ روابط دیپلماتیک در اسلام نخواهیم پرداخت و با عبور از این مقوله به تبیین و تفسیری کوتاه از ابعاد گوناگون دیپلماسی پیامبر اسلام(ص) پرداخته و در سه گام به شناخت و استخراج رفتار سیاست خارجی پیامبر (ص) می‌پردازیم:

ماهیت و اصول

بر بنیاد آیات قرآن کریم، خطوط کلی و خط مشی کلان دیپلماسی و رفتار سیاسی برای پیامبر به عنوان اسوه حسنه مسلمانان، ترسیم شده است، که مفاهیم مستخرج از آیات قرآن در این خصوص، بدین شرح است:

۱. صلح و دوستی و قبول پیمان‌های صلح جویانه (انفال، ۶۱)
۲. پای‌بندی به تعهدات و پیمان‌ها (انفال، ۴۲ / توبه، ۷ / نحل، ۹۱ و ۹۲ / اسرا، ۳۴)
۳. التزام به عدالت و نظم عادلانه ی بین المللی (مائده، ۸)
۴. مقابله و معامله به مثل با متجاوزان و تجاوز نکردن از حد معقول (بقره، ۱۹۴ / شوری، ۴۲-۴۰)
۵. رفتار دوستانه و مسالمت‌آمیز با ملّت‌هایی که در اندیشه دشمنی نیستند (ممتحنه، ۸)
۶. احترام به حقوق بی‌طرفان در جنگ و مخاصمات بین‌المللی (نساء، ۹۰)
۷. رفتار متقابل و منصفانه با دولت‌هایی که در روابط خود امانت و عدالت و انصاف را رعایت می‌کند (رحمان، ۶۰)
۸. اجتناب از توسعه طلبی و تجاوز در جهان و مبارزه با عاملان استکبار و کمک به ملّت‌هایی که برای رهایی خویش با استکبار مبارزه می‌کنند (قصص، ۸۳)

در یک جمع‌بندی کلّی، می‌توان چنین بیان کرد که اصول و خطوط کلّی دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام و آنچه که از فرامین الهی و آیات قرآن کریم استنباط می‌شود، بدین قرار است:

اصل توحید

اولین اصلی که رسالت پیامبر بر آن استوار است اصل توحید می‌باشد. زیرا تنها با تکیه بر همین اصل است که می‌توان مرزهای جغرافیایی، زبانی، فرهنگی، نژادی و اجتماعی را درهم شکست. شعار لااله الاالله بزرگ‌ترین شعار اسلام است و سیاست خارجی پیامبر بر همین مبنا به وجود آمده است. از این جهت در بسیاری از نامه‌های پیامبر به سران کشورها این جمله دیده می‌شوند: «سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله وِ شهد ان لا اله الا الله وحده لاشریک له لم یتخذ صاحبه و لا ولداً» یعنی «درود بر کسی که از هدایت پیروی کند و به خدا و رسول او بگرود و گواهی دهد خدایی جز پروردگار یکتا وجود ندارد خدایی که نه او را شریک است و نه همسر و نه فرزند».

اصل نفی سبیل و عزت اسلامی

مفهوم قاعده نفی سبیل این است که خداوند در قوانین و شریعت اسلام هیچ‌گونه راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمین را باز نگذاشته و هرگونه راه تسلط کافران بر مسلمانان را بسته است. این اصل یکی از اصول مهم حاکم بر مناسبات کشورهای اسلامی با سایر کشورهاست که سابقه تاریخی نیز دارد. از جمله در فتوای تحریم تنباکو توسط

میرزای شیرازی و نفی قانونی کاپیتولاسیون توسط امام خمینی(ره)، به قاعده نفی سبیل استناد شده است؛ همچنین آیات قرآنی(نساء، ۱۴۱) احادیث و اجماع فقها نیز این اصل را ثابت می‌کند.

۳. اصل همزیستی مسالمت آمیز

سئوالی که ذیل این اصل مطرح می‌شود، این است که اسلام در روابط خارجی خود اصل را بر جنگ قرار داده یا صلح؟

عده ای با استناد به بعضی آیات می‌تازند که اسلام تأکید به جنگ دارند، تا صلح که بنظر می‌رسد این عده دچار اشتباه شدند، چرا که آیات زیادی داریم از جمله (بقره، ۲۰۸) که بیان می‌دارد هدف غائی و نهائی اسلام دست‌یابی به صلح است، این چیزی‌ست که در سیره پیامبر اعظم(ص) هم کاملا مشهود است، زیرا ایشان به جنگ به‌عنوان آخرین راه چاره می‌دیدند و وهله نخست دیپلماسی در حکم منادی و پیشاهنگی بود که رسالت اسلام را قبل از آغاز جنگ ابلاغ می‌کرد.

رعایت احترام و نزاکت بین‌المللی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های دیپلماسی اسلام، اصل رعایت احترام و نزاکت در روابط بین‌الملل است. اسلام در برخورد با بیگانگان و پیروان ادیان الهی، با مروت برخورد کرده و اقلیت‌ها را دارای حقوق ویژه‌ای دانسته است. اسلام در مورد بیگانگان از سخت-گیری پرهیز دارد و دارای تساهل دینی نسبت به رابطه با بیگانگان است و به حس سلوک و مهرورزی دستور می‌دهد. سیره‌ی پیامبر اعظم(ص) در برخورد با سفرا و نمایندگان همه ملل، محبت آمیز و به دور از هر نوع خشونت بود و کم‌ترین مزاحمتی برای آنان ایجاد نمی‌کرد.

اصل وفای به عهد و احترام به قراردادها و پیمان‌ها

یکی از مسائل دیگر در اسلام وفا به عهد است، اهمیت این مسئله تا آنجاست که یکی از اصول مهم سیاست خارجی پیامبر را تشکیل می‌دهد، زیرا این اصل متضمن همزیستی مسالمت‌آمیز است. تا زمانی‌که طرف به عهد خود وفا نماید در اسلام نیز وفا به عهد لازم دانسته شده است. پیامبر در تمام معاهدات خود بر این اصل پایبند بود. مثلاً در«عمره القضاء چون طبق بند ۸ صلح‌نامه حدیبیه پیامبر(ص) فقط سه روز می توانست در مکه اقامت نماید، در پایان سه روز قریش به ایشان اعلام کرد که این مدت، تمام شده است و برحسب قرارداد باید بیرون بروید؛ رسول خدا و مسلمانان از مکه بیرون رفتند و پیامبر فرمود که نباید تا شب، احدی از مسلمانان در مکه بماند»

روش و ابزار

دیپلماسی وسیله‌ای برای اجرای سیاست خارجی است و هر دولتی اهداف خاصی دارد. پیامبر اعظم(ص) با توجه به دو ویژگی مهم رسالت خویش (جهانی بودن و جاویدان ماندن) برای عملی شدن هدف اساسی اسلام از روش‌های گوناگونی بهره گرفت. برخی از روش‌ها و ابزارهای اجرایی آن حضرت، چنین بود:

مذاکره با سفرا و نمایندگان

پیامبر اعظم(ص) دعوت و مذاکره را برای تمام سفیران خود یک تکلیف دینی می‌دانست و آنان را موظف می‌کرد تا دیپلماسی را مقدم بر شیوه‌های خشونت آمیز بدارند. به دنبال فتح مکه و فراغت پیامبر اعظم(ص) از کار قریش، وی فرصت یافت تا مذاکره با سفرای قبایل، دولت‌ها و ملوک را فعال‌تر کند. از سال ششم هجری مدینه شاهد ورود هیأت‌های نمایندگی دولت‌ها و گروه‌های مذهبی بود. پیامبر اعظم(ص) با احترام کامل از هیأت‌های نمایندگی استقبال و با صداقت و قاطعیت با آنان مذاکره می‌کرد.

اعزام مبلغین و ارسال پیام به سران دولت ها و قبایل

یکی از شیوه‌های معمول در دیپلماسی و رفتار سیاسی پیامبر اعظم(ص) اعزام مبلغین و دعوت کنندگان و ارسال پیام به رؤسای قبایل و دولت‌ها بود .این دعوت شکل‌های گوناگونی داشت:

- تماس مستقیم پیامبر اعظم(ص) با افراد و سران
- هجرت مسلمانان به امر پیامبر اعظم(ص) در دو نوبت به حبشه، با انگیزه و ماهیت تبلیغی
- اعزام شخصیت‌های برجسته مسلمان، مانند معاذبن حبل به یمن
- اعزام هیأت‌های تبلیغی مانند هیأت‌هایی که به یمن و نجد و رجیع فرستاد

آن حضرت، در کنار اعزام مبلغین، به ارسال پیام‌های متعددی به سران قبایل و رؤسای مذاهب دیگر می‌پرداخت، که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره داشت: پیام به شاه ایران(کسری)؛ پیام به امپراتور روم (قیصر)؛ پیام به پادشاه مصر (مقوقس)؛ پیام به سلطان حبشه (نجاشی)؛ پیام به فرمانروای بحرین(منذر)؛ پیام به زمامدار یمامه؛ پیام به زمامدار عمان؛ پیام به ملک سماده؛ پیام به ملوک غسان؛ پیام به امیر بصره؛ پیام به ملک هند(سربانک).

انعقاد پیمان‌ها و قراردادهای سیاسی

الف) منشور مدینه یا نخستین قرارداد بین‌المللی در اسلام

یکی از مهم‌ترین و جامع‌ترین پیمان‌هایی که از سوی پیامبر اعظم(ص) با جوامع دیگر، اهل کتاب و مشرکین برقرار شد، پیمانی است که در آغاز ورود به مدینه، برای حفظ و امنیت داخلی و خارجی تدوین شد که برخی مفاد آن به این قرار بود:

- هیچ مؤمنی، مؤمن دیگر را به جای کافری نکشد و کافری را بر ضد مؤمنی یاری نکند.
- عهد و پیمان خداوند یکی است و کوچک‌ترین فرد مسلمان اگر کسی را در پناه خود آورد، همه آن را می‌پذیرند.
- نفقه‌ی یهودیان بر یهودیان و نفقه مسلمانان بر مسلمانان است.
- برای امضا کنندگان این منشور، شهر یثرب حرم شمرده می‌شود.

ب) صلح حدیبیه

پیمان صلح حدیبیه که در سال ششم هجری برقرار شد، نقطه عطفی در زندگی سیاسی پیامبر اعظم(ص) بود. برخی از مفاد پیمان صلح حدیبیه به این قرارند:

- قریش و مسلمانان متعهد شدند که تا ده سال با هم جنگ نکنند.
- مسلمانان و قریش می‌توانند با هر قبیله‌ای که خواستند پیمان ببندند.
- طرفین متعهد می‌شدند که اموال یکدیگر را محترم بشمارند.

ج) پیمان صلح دایمی با مسیحیان نجران

یکی دیگر از معاهدات بین‌المللی پیامبر اعظم(ص) پیمانی است که آن حضرت با نصارای نجران، منعقد کرد. پیامبر طی نامه‌ای به ابوحارثه، اسقف نجران، ساکنان آن دیار را به پذیرش اسلام دعوت کرد و گروهی به عنوان هیأت نمایندگی نجران به منظور مذاکره با پیامبراعظم(ص) و بررسی دلایل او به مدینه آمدند.

بعد از طرح مباهله و سرباز زدن مسیحیان از این کار پیمان صلحی میان آن حضرت و مسیحیان به امضا رسید و مسیحیان متعهد به پرداخت مبلغی به صورت سالیانه به دولت اسلامی شدند و در برابر، پیامبر اعظم(ص) نیز مسئولیت دفاع و جلوگیری از هرگونه ظلمی از طرف مسلمانان به مسیحیان نجران و آزادی آنان در مراسم مذهبی را به عهده گرفتند.

حکمیت

یکی از شیوه‌های حل اختلاف دولت‌ها، بهره‌گیری

اولین اصلی که رسالت پیامبر بر آن استوار است اصل توحید می‌باشد. زیرا تنها با تکیه بر همین اصل است که می‌توان مرزهای جغرافیایی، زبانی، فرهنگی، نژادی و اجتماعی را درهم شکست. شعار لااله الاالله بزرگ‌ترین شعار اسلام است و سیاست خارجی پیامبر بر همین مبنا به وجود آمده است

از «حکمیت» است. این قاعده از نخستین روزهای زندگی اجتماعی بشر به صورت یک قاعده عرفی در ایران، یونان و روم باستان و در دوره جاهلیت عرب قبل از اسلام وجود داشته است. در فقه اسلامی نیز «حکمیت» به عنوان یک عمل قضایی شناخته شده است.

تألیف قلوب (ابزار اقتصادی)

یکی دیگر از مکانیزم‌های اجرای دیپلماسی پیامبر اعظم(ص) تألیف قلوب بود که تاریخ اسلام شواهد متعددی از این اقدام آن حضرت(ص) را ثبت کرده است . تألیف قلوب در اصطلاح فقه سیاسی عبارت است از حمایت مالی و اقتصادی امام مسلمین به منظور جذب مردم به اسلام.

اهداف

اهداف دیپلماسی نبی گرامی اسلام(ص) را در شبه جزیره و خارج از آن را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

حفظ و حراست از جامعه خودی

هدف اولیه از برقراری هرگونه روابط دیپلماتیک در جوامع، حفظ و حراست از جامعه خودی است. پیامبر اعظم(ص) به منظور جامعه مسلمانان در محیط شرک آلود مکه در سال پنجم بعثت دستور مهاجرت گروهی از مسلمانان را به حبشه دادند. به اعتقاد مورخان از علل مهم این مهاجرت، حفظ مسلمانان از دست قریشِ مشرک بود. قریشی که می‌کوشید تا به هر طریقی شده آن‌ها را از دین توحید بازگرداند.

پیامبر اعظم(ص) همچنین به منظور حفظ جامعه خودی و گسترش دعوت اسلام با اهل یثرب ارتباط برقرار و در پی چند دیدار زمینه هجرت به آن شهر را فراهم کرد. ایشان احساس می‌کرد با باقی ماندن در مکه امکان حفظ جمع موجود مسلمانان وجود ندارد. او می‌دید که فشار و آزار مشرکان روز به روز بیشتر می‌شود، لذا در برابر درخواست یارانش که می‌خواستند برای حفظ جامعه خود به نقطه‌ای خارج از مکه مهاجرت کنند اجازه مهاجرت به یثرب را به آنان داد.

حراست از امنیت و استقلال جامعه اسلامی

مهم‌ترین و اساسی‌ترین منافعی که هر کشور ناگزیر از حراست آن است، امنیت و استقلال آن جامعه است. دیپلماسی رسول گرامی اسلام(ص) برای حفظ امنیت‌ها و استقلال جامعه از دست قریش مشرک که کمر به نابودی جامعه نوبنیاد اسلامی بسته بود، استفاده کردن از شیوه‌ها و روش‌های متعددی بود. پیامبر برای ایجاد امنیت در مدینه با یک دیپلماسی فعال از یک سو مانع همبستگی غیر مسلمانان مدینه با قریش شد و از سوی دیگر تلاش نمود تا از آنان که هنوز اسلام نیاورده‌اند به عنوان متحدان خویش در برابر قریش استفاده نماید. در بدو ورود به مدینه، پیامبر(ص) متوجه یهود مدینه شد. یهودیان اگرچه بی‌طرف بودند اما همراهی آنان با مشرکان قریش می‌توانست خطرات بزرگی برای امنیت و استقلال حکومت جدید تأسیس مدینه را بدنبال داشته باشد، لذا سعی نمود تا از آنان به عنوان متحد با مسلمانان استفاده شود.

استفاده از اهرم‌های اقتصادی برای حفظ منافع جامعه اسلامی

عوامل اقتصادی از ابزار مهمی در دست پیامبر اسلام(ص)در صحنه دیپلماسی خارجی بود. یکی از اهرم‌های پیامبر اعظم(ص) در مقابله دشمن مشرک قریش، فشار اقتصادی بود. ناامن کردن راه‌های تجاری قریش و محاصره اقتصادی، نظامی دشمن از جمله این فشارها است. اولین جنگ‌های پیامبر اعمال فشار اقتصادی بر دشمن را به همراه داشت. حملات مسلمانان به کاروان‌های تجاری قریش از دو جهت دارای اهمیت بود، یکی اینکه توان مالی مسلمانان را تقویت مود و دیگر اینکه به دشمن صدمات اقتصادی شدیدی می‌زد. برای مکه که مهم‌ترین درآمدش از راه بازرگانی حاصل می‌شد ناامنی راه شام و به غنیمت درآمدن کاروان‌ها، ضربه بزرگی بود. در واقع استراتژی که علیه مکه به کار گرفته شد، عبارت بود از تحلیل بردن و تضعیف توان دشمن از طریق اختناق اقتصادی و ایجاد اختلال روانی تا بدین ترتیب قریش را از نظر اقتصادی متزلزل کنند و روحیه آنان را خُرد نمایند.

ایجاد اتحاد و اتفاق در شبه جزیره

از اهداف مهم دیپلماسی پیامبر اعظم(ص) ایجاد اتحاد و اتفاق در جامعه متفرّق شبه جزیره حول محور توحید بود. ایشان با انجام پیمان‌ها و قراردادهایی ابتدا مسلمانان را متحد ساخت و سپس با تدابیر حکیمانه سیاسی کلیه قبایل موجود در شبه جزیره را تحت لوای توحید، متحد ساخت. زمینه ایجاد اتحاد و اتفاق در کل جزیره العرب به دنبال فتح مکه به‌وجود آمد. در اثر دیپلماسی پیامبر(ص) برای اولین در طول تاریخ، شبه جزیره متحد و تحت رهبری واحد رسول الله(ص) در آمد.

نتیجه

دیپلماسی به مفهوم تنظیم و اجرای سیاست خارجی و برقراری روابط با دیگر جوامع مورد توجه پیامبر اسلام(ص) بوده است. شناخت ابعاد مدیریتی و رفتار سیاسی پیامبر اعظم (ص) و راز و رمز موفقیت آن بزرگوار در روابط خارجی، امری لازم و ضروری است. آن حضرت توانستند اسلام را به فراسوی مرزهای عربستان گسترش دهند و با به کارگیری شیوه‌های مناسب دیپلماسی، توفیق یافتند تا در مدتی کوتاه، علاوه بر توسعه اسلام، بر بدنه تمدن‌های بزرگ آن زمان لرزه بیفکنند.

دین مبین اسلام از همان آغاز بعثت پیامبر اعظم (ص) مبنای دستورات و قوانین و اساس دعوت به توحید خود را بر پایه علم و عقل گذارد و از روش چانه زنی، استدلال منطقی و عقلانی دیپلماسی استفاده نمود، و نه تنها بر برخی از قوانین دیپلماسی و رفتار سیاسی رایج و متداول آن روزگار صحه گذارد، بلکه اصولی متقن و الهی جهت اعتلای انسان و فهم دستورات قرآن کریم بر آن‌ها افزود که بسیاری از آن‌ها معیار منشور حقوق بشر در جهان است.

پیامبر اعظم(ص) منابع حقوقی دیپلماسی را با تکیه به وحی و استمرار از عقل کامل نمود، اصل نفی بندگی غیر خداوند را جهان گستر کرد، همزیستی مسالمت‌آمیز انسان‌ها را ترویج داد، رعایت احترام متقابل و نزاکت بین‌المللی را اصل مورد اعتنا در حقوق بین‌الملل نمود و اصل وفای به عهد و احترام به قراردادها و پیمان‌ها را از اصول مسلم مورد اعتنای اسلام خواند.

واقعیت این است که رفتار و گفتار نبی مکرم اسلام، گویای این است که **اولا:** ایشان، زمانی به جنگ متوسل می‌شدند که هیچ راه دیگری باقی نمی‌ماند. حضرت، سیزده سال در مکه و دو سال نیز در مدینه، در برابر تمام فشارهای دشمنان تحمل نمود و دست به شمشیر نبرد و تنها زمانی که جز دفاع راه دیگری پیش‌رو نداشت به جنگ متوسل گردید. **ثانیا:** چون اولین هدف خود را از جنگ، نجات بشریت اعلام نموده بودند، با انسانی‌ترین روش با دشمن برخورد می‌کردند، به گونه‌ای که روش و سیره ایشان در حال حاضر به‌عنوان مبنای اصلی مقررات بشردوستانه در حقوق اسلام مطرح است.

در اثر این دیپلماسی در آستانه وفات نبی گرامی اسلام(ص) برای اولین بار تشکیل حکومت واحد در سراسر شبه جزیره عرب بر سرزمین وسیعی در شمال از ایله تا تبوک و دومه الجندل و در جنوب از یمن تا عمان و بحرین تحقق یافت و زمینه برای گسترش اسلام به خارج از مرزهای شبه جزیره فراهم شد.

هدف اولیه از برقراری هرگونه روابط دیپلماتیک در جوامع، حفظ و حراست از جامعه خودی است. پیامبر اعظم(ص) به منظور جامعه مسلمانان در محیط شرک آلود مکه در سال پنجم بعثت دستور مهاجرت گروهی از مسلمانان را به حبشه دادند

خوانش قرن بیست و یکی از سیره نبوی- علوی

مردم بخواهند،نخبگان سیاسی و اجتماعی عمل کنند

شهناز عامری

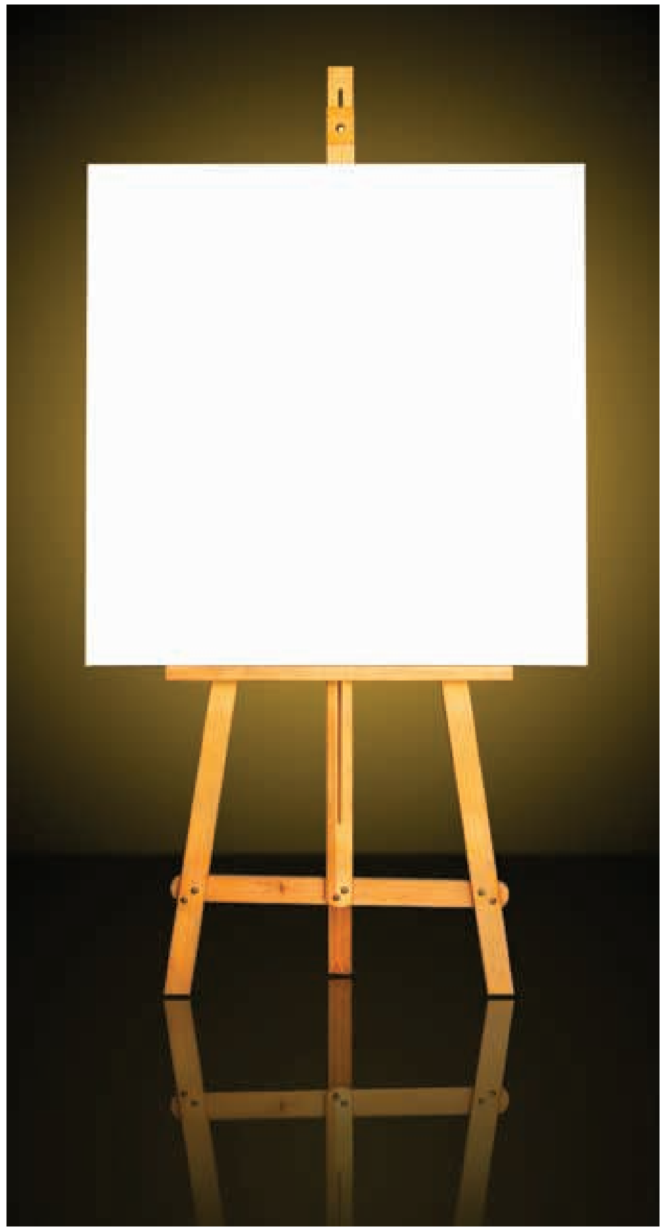

ابتدا قبل از هر توضیحی لازم است مقدمه ای راجع به موضوع مورد بحث داشته باشیم، در هر زبانی واژها بیانگر انتقال معانی و مفاهیم خاصی هستند که با توجه به درک مخاطب این واژه ها نقش آفرینی می کنند، گاه برای ادراک هر چه بهتر برخی واژه ها ملزم به کار بردن الفاظ می شویم. اگر به واژه خوانش بیاندیشیم، این واژه برای ما تداعی کننده خواندن می شود بنابراین مقصود از موضوع "خوانش قرن بیست ویکمی از سیره نبوی، علوی" این است که قرار است با استفاده از الگوی رفتاری سیره پیامبر (ص) و انطباق آن با سبک زندگی مدرن بتوانیم رهیافتی نو از این موضوع ارائه کنیم.

واژه دیگر در اینجا واژه "علوی" است، که بسیار قابل تامل است، واژه علوی را می توان در مقابل واژه صفوی قرار داد، مقصود از علوی که نخستین بار دکتر علی شریعتی آن را در مقابل شیعه صفوی قرار داد این است که ما قرار نیست از روی تقلیدی بی منطق و بدون اندیشه و کورکورانه مسائل معنوی زندگی خود را دنبال کنیم.

امروزه علی رغم زندگی پیشرفته و ماشینی و صنعتی اغلب افراد در جوامع گوناگون صرف نظر از هر آئین و مذهبی دچار نوعی بی قراری، ناخشنودی، یاس و ناامیدی شده اند، بدیهی است که زندگی در جهانی که در آن پر از جنگ و بی عدالتی و سرشار از آشوب و ناآرامی است با خود این مسائل را به همراه بیاورد و اگر در کنار آن رفتارهای سیاست مداران و دولتمردان را هم به آن اضافه کنیم دستاوردی جز اضمحلال روح و جسم را برای انسان کنونی نمی تواند تصور کرد.

در این شرایط یکی از بهترین راهها برای بشر پناه بردن به خداوند و تاسی جستن به سیره معنوی انسانی پیامبر اکرم(ص) و خاندانش مطهر ایشان است که می تواند به راستی درمانگر حقیقی همه آشفتگی ها و نابسامانی های روزگار کنونی باشد.

شاهد این موضوع آئینه تمام نمای انسانیت در متن هستی زندگی رسول اکرم است(ص) است. از منظر قرآن آنجا که می فرماید: "ما تورا جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده ایم"

ملاحظه می کنید خداوند پیامبر (ص) را رحمتی برای کل هستی اعلام کرده اند. پیامبر اکرم (ص) نمونه برجسته و بارز یک انسان موحد به تکامل یافته با ویژگی های نیک انسانی در تمام زمینه های فکری، رفتاری و گفتاری کم نظیر بوده است.

در تواضع ، صبر، استقامت در مصائب ، امانتداری و وفاداری، قناعت و ساده زیستی و توجه به مرتبت انسانی انسانها سرآمد و زبانزد تاریخ بشری بوده است.

بنده از تمامی این ویژگی ها که هر یک به تنهایی دنیایی از بحث و سخن را دارد ساده زیستی ایشان را برگزیده ام، زیرا ساده زیستی از اصول اولیه زندگی تمام انبیاء و اولیاء الهی خاصه رسول اکرم (ص) بوده که عملا در تمام طول زندگی مبارکشان مشهود بوده است. ساده زیستی در تمام جوانب ، خوراک، پوشاک، مسکن، مرکب، پرهیز از خوی استکباری و تواضع و احترام حتی به کودکان.

اما آنچه حائز اهمیت است اینکه در عین سادگی طرفدار فلسفه فقر نبوده و مال و ثروت را به سود جامعه و در راه صرف مشروع لازم می شمرده تا آنجا که می فرمایند: "چه نیکوست ثروتی که از راه صحیح و مشروع باشد و بداند چگونه صرف کند"

حتی در جایی دیگر می فرماید: "مال و ثروت کمک خوبی است برای تقوا" (وسایل، ج ۱۲ ص ۱۶)

با قناعت و ساده زیستی ایشان نه تنها به عنوان اسوه انسانیت بوده که به دور از طمع، مال اندوزی و فخرفروشی به ساده زیستی و زهد روی آورد (زهد به معنای پاکی و پرهیز از گناه نه بی رغبتی و عزلت نشینی از دنیا) (شرح نهج‌البلاغه ج ۱۱)

ساده زیستی دارای مراتبی است که با توجه به شخصیت و شأنیت افراد متفاوت است. بگونه ای که لزوم ساده زیستی در رهبران و کارگزاران نسبت به دیگر افراد جامعه سنگین تر و با توجه به مسئولیت آنها از شدت بیشتری برخوردار است و امری واجبتر است.

این موضوع بیان گر این نکته است که فرد در عین توانایی مالی با توجه به درجه معنویت خود و موقعیت اجتماعی با تأسی از عملکرد معصومین ، به دنبال زندگی ساده و بی آلایش باشد.

از طرفی در ساده زیستی حدود و مرزهایی وجود دارد که این حدود لامتغیر است.

از جمله نفی اصراف، تبذیر، اتراف و تجمل پرستی در تمام جنبه های زندگی و همچنین رعایت قناعت است.

با توجه به این نکات ساده زیستی علی رغم تغییر صورت آن در زمانهای مختلف دارای حدود و مرزهای ثابت است. (سیره نبوی (منطق عملی) ج ۱ ص ۲۵۹)

در نتیجه ساده زیستی یکی از اصول اولیه رسیدن به آرامش و امنیت در هر زمان و مکانی است که مختص به جامعه خاصی نیست.

اما برای احیاء و تطبیق سیره نبوی با سبک زندگی در قرن ۲۱ ای مستلزم شرایط و بسترها و زمینه های لازم است که شامل مواردی است از جمله:

۱- اصلاح رابطه فرد با خودش: خداوند انسان را در نهایت کمال و بی نقصی آفریده است و تمام جهان هستی هر لحظه وجود خود را از خداوند دریافت می کند و هر انسان باید انعکاس وجود خداوند باشند و رسالت بندگی بجا آورند و هر کس به نوبه خود به شعور و آگاهی برسند و برای سلامت روح و جسم خود ارج نهد و در صدد مدیریت افکار و رفتار خود برآید تا گرفتار غول صنعت دنیای مدرنیته نشود و با ساده زیستی صادقانه و بهره گیری از سبک زندگی رسول اکرم بی آلایش و بدور از تجملات و حماقتها و جاه طلبی ها به خود حقیقی اش برگردد که در جهانی که عصر ارتباطات و تکنولوژی است بشر امروز ضرورتا برای رفع برخی از نیازهایش ناگزیر در ارتباط با این پدیده ها قرار میگیرد و خواه ناخواه متاثر از دنیای صنعتی است گر چه مزایا و ضرورت این پدیده ها غیر قابل انکار است اما یکی از بهترین راهکار برای رهایی از غفلت زدگی و .... شدن پناه بردن به خداوند و الگو برداری از سیره نبوی-علوی است که چگونه زیستن صحیح را به ما می آموزد .

انسان می تواند آزادی حقیقی درونی و روحی اش را مخدوش سازد که در آنصورت ماشینی خواهد بود با نمای انسانی بدون روح و بی هدف که سرانجام بوسیله امواج منفی دنیای تکنولوژی ربوده خواهد شد.

به عنوان مثال در جهانی که هر لحظه بشر در معرض تشعشعات بی ثمر و شبکه های اجتماعی متنوع قرار گرفته گاها عمر گرانبها را بی هدف و بیهوده به سوی آن برده و دل سپرده است و با عدم آگاهی کامل از جنبه های مختلف یک پدیده صرفا برای وقت گذرانی و تقلید کورکورانه دچار غفلتزدگی و تحمل آسیب های جدی به خود شده است و دقیقا به همین دلیل نیازهایش روبفزونی واشباع نشدنی خواهد رفت وبرای کسب بسیاری از نیازهای کاذب و غیر حقیقی نیاز به تلاش مضاعف و دویدنهای بی پایان ودغدغه های بیهوده دارد تا پاسخگوی تمام محرک های جهان صنعتی پیرامون خود باشد در حالیکه این دنیای متمدن انسان را هرروز از خود حقیقی دور ساخته و فرد را مسخ و شیفته و قربانی دستاورد مدرن کرده است.

۲- اصلاح رابطه فرد با جامعه: اگر انسان قرن ۲۱ ای با تاسی و الگو پذیری از شیوه ی زندگی پیامبر (ص) نسبت به افراد جامعه صفات نیک انسانی چون مهربانی و همدلی و نوع دوستی را که در جای جای زندگی این پیامبر عظیم شأن مشهود است را سرلوحه شیوه زندگی خود قرار دهد و صفات اخلاقی چون دروغگویی،ظلم، کینه، نفرت،حس برتری جویی،حسد و ... را از خود دور کند وبرای کسب منافع مادی و جایگاه های دنیوی انسانهای دیگر را تحقیر و نکند، در همین دنیای صنعتی هم می تواند به امید و آرامش و امنیت برسد و برای رسیدن به این مهم کافی است انسان بخواهد و اراده کند که ذهن خود را از افکار مسموم پاک ساخته و به آگاهی برسد که این جهان فقط انعکاس و آیینه اعمال خود ماست،

حدود هفت قرن پیش مولوی فرمود:

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا

ونیز به نوعی بشر خود سبب تمام نا آرامی ها و عصبیت های زمان خود شده است و در جای دیگر مولانا می فرماید:

نردبان این جهان ما و منی است
عاقبت این نردبان افتادنی است
لا جرم هرکس که بالاتر نشست
استخوانش سختر خواهد شکست

باید بشر به این حقایقی که مولانا چهار قرن گذشته اشاره داشته است برسد و انسان فقط با پاکسازی ذهن خود ورابطه صحیح با جهان پیرامونش می تواند یک انسان کامل و پیرو حقیقی نبوی باشد .

۳- اصلاح رابطه فرد با جهان هستی : در واقع نوع رابطه با محیط پیرامون ما باید در مسیر شناخت صحیح و با آگاهی از عشق ورزی به طبیعت و حفظ محیط زیست از آلودگی شروع شود و به قول شاعر سعدی شیرازی :

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
همه از بحر تو سرگشته و فرمانبردار
تا تو نانی به کف آری و غفلت نخوری
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

تمام جهان هستی برای آسایش و آرامش انسان خلق شده است،پس باید شکرگزار باشد.

شکر نعمت نعمتت افزون کند
کفر نعمت از کفت بیرون کند (مولانا)

و آیه ی قرآن برای اشاره به این موضوع می فرماید: لَئن شکرتم لأزیدتکم(ابراهیم آیه ۷) اگر شکر کنید بر شما می افزاییم.

رسول اکرم همواره اسوه قناعت و بردباری بود و در همه حال شکرگزار پروردگارش بود و هرگز ناخوشنود نبود و لب به شکایت نمی گشود.

وقتی بشر ساده زیستی و قناعت را در زندگی فردی خود پیاده کند و با دور کردن حرص و آز و طمع و قضاوت در مسیر صلح و سخاوت و مهرورزی تلاش کند بی شک به آرامشی نسبی دست خواهد یافت.

۴- اصلاح رابطه فرد با خداوند : اگر انسان به درجه ای از ایمان قلبی و درک حضور مستمر الهی برسد که در تما مراحل زندگی اعتقاداتش توأم با آگاهی و اشتیاق با پیروی از سیره نبوی (ص) صادقانه و خالصانه برای کمال انسانی انجام دهد و صرفا کسب رضای خدا باشد نه ارتقا مقامات دنیوی و مادی و یک عادت تقلید بی محتوا، در آنصورت انسان در آرامش و امنیت به مقامات معنوی عالی انسانی راه می یابد و با خدایش محاسبه نمی کند. به قول استاد بزرگوارم جناب دکتر حسن نادری (شیدا) در زبان شعر چه زیبا فرموده اند:

بیا با خدا مهربانتر شویم
بسویش شبی دست بالا کنیم
بدور از ریا و غم آب و گل
از او صدق دل را تمنا کنیم
چو شیدا شویم مست و شیدای یار
ز عشقش در صدد شور برپا کنیم

در نتیجه تحقق و تطبیق سیره نبوی علوی با سبک جامعه مدرن امروز بطور نسبی دور از ذهن و غیر ممکن نبوده و دور از دسترس نیست، گرچه باور کردن این واقعیت و توانمندی تحلیل این موضوع که بخواهیم روند زندگی خود را بگونه ای متحول کنیم که طرح را درونی و بخشی از مکانیزم های تصمیم گیری و برنامه ریزی اساسی خود قرار دهیم کار ساده ای نیست و نیاز به زمینه سازی و بستر سازی در سطح کلان جامعه شاید ضرورت داشته باشد، گر چه از سوی فرد فرد جامعه بر اساس نیازهای فطری و غریزی و ادراکات شخصی فرد می تواند آغاز کننده این راه باشد،کافی است انسان واقعا بخواهد که از تمام آنچه که با غریزه فطری او در تعارض است و با ستیزه جویی ، خشونت، جنگ، خشم ، نفرت...دوری گزیند و برای نجات و رهایی خود قدمی بردارد.

> ساده زیستی دارای مراتبی است که با توجه به شخصیت و شأنیت افراد متفاوت است. بگونه ای که لزوم ساده زیستی در رهبران و کارگزاران نسبت به دیگر افراد جامعه سنگین تر و با توجه به مسئولیت آنها از شدت بیشتری برخوردار است و امری واجبتر است

پلورالیسم"Pluralism "

حسین شیران

"پلورالیسم" (Pluralism) که از مباحث رایج جامعه علمی ماست در لغت بمعنای کثرت‌گرایی یا کثرت‌باوری یا اصالت کثرت یا تکثر و تعدد است. ظاهرا اصطلاح "پلورالیسم" را اولین بار فردی به نام "لوتسه" (Lhotse) در سال ۱۸۴۱ میلادی، در کتاب "مابعدالطبیعه" بکار برد. "پلورالیسم" یا "کثرت نگری"، نحوی رویکرد فلسفی و معرفت شناختی است که مخالف بینش وحدانی در حوزه معرفت شناسی و هستی شناسی است. "پلورالیسم هستی شناسانه" معتقد بوجود نوعی تکثرگرایی در تبیین هستی و عوامل و عناصر سازنده آن است. "برتراند راسل" (Bertrand Russell) فیلسوف انگلیسی(۱۹۷۰)به نحوی پلورالیسم هستی شناسانه معتقد است. گرایش پلورالیستی در قبال گرایش مونیستی (monoistic) و وحدت گرایی است. ما در عرصه های مختلف زندگی اجتماعی با این پرسش مواجه هستیم که کار در انحصار یک فرد یا یک گروه باشد، و یا در اختیار چند فرد یا چند گروه؟ اگر ما چند فرد یا چند گروه را برای انجام کاری پذیرفتیم این را پلورالیسم میگویند و در قبال آن اگر یک فرد یا گروه را پذیرفتیم این را "مونیسم" (Monism) میگویند.

زادگاه این واژه مغرب زمین است. در گذشته هر کس در کلیسا چند منصب داشت یا کسی که معتقد بود در کلیسا میتوان چند منصب داشت "پلورالیست" خوانده میشد. اما امروزه در عرصه فرهنگی پلورالیست به کسی گفته میشود که در یک عرصه فکری خاص اعم از سیاسی، مذهبی، هنری و یا غیر آن صحت همه روش های موجود را بپذیرد. این گرایش نقطه مقابل اعتقاد به "انحصارگرایی" (exclusivism) است; یعنی اعتقاد به اینکه تنها یک روش یا یک مکتب بر حق است و سایر روش ها و مکاتب نادرست می‌باشند.

"پلورالیسم" در عرصه های گوناگونی مطرح میشود. در هر کدام از این زمینه‌ها گاه به معنای پذیرش کثرت و نظرات مختلف در مقام عمل است، به این معنا که با یکدیگر همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند و به نظر یکدیگر احترام بگذراند و اجازه اظهار نظر و رأی بدهند. این پلورالیسم عملی است. گاهی نیز به معنای پلورالیسم نظری و علمی به کار میرود، به این معنا که قائل به صحت همه انظار مختلف در عرصه سیاست یا فرهنگ یا اقتصاد یا دین بشویم، یا قائل شویم که همه انظار بخشی از حقیقت را در بردارند و چنان نیست که یکی حق محض و خالص و دیگری باطل و نادرست باشد.

در گذشته که جوامع به اندازه امروز توسعه نیافته و ارتباط آنها با یکدیگر کم بود مسأله خاصی به نام "پلورالیسم" مطرح نبود. اما امروزه با گسترش جوامع و ایجاد ارتباط گسترده در میان آنها این مسأله مطرح گردیده است; بخصوص پس از شدّت گرفتن جنگ های فرقه ای و مذهبی و نتایج ویرانگر و خانمانسوز آنها این تفکر تقویت شد که مذاهب و عقاید دیگران را باید پذیرفت و با آنها از در آشتی در آمد، زیرا نفع جامعه انسانی در سازگاری مذاهب و مکاتب گوناگون با یکدیگر است.

مبنای پلورالیسم در بُعد عملی همزیستی مسالمت آمیز است. لذا توصیه میکنند که کثرت های موجود در جامعه به جای تنازع و اصطکاک با یکدیگر، نیروهای خود را صرف خودسازی درونی نمایند و بایکدیگر به صورت مسالمت آمیز زندگی کنند. این سخن به این معنا نیست که همه گروهها یکدیگر را حق بدانند، بلکه باید وجود کثرت را بعنوان یک واقعیت بپذیرند. اما این منافاتی ندارد با آنکه هر گروهی خود را بر حق بداند و دیگران را بر باطل.

در بعد نظری و علمی مقتضای "پلورالیسم" این است که انسان نباید سخت گیر و مطلق گرا باشد و روی یک فکر خاص تعصّب بورزد و آن را صددرصد صحیح و حق بداند. در حقیقت بازگشت آن به نوعی شک گرایی در بُعد معرفت شناسی است.

در قلمرو "معرفت شناسی"، پلورالیسم، معتقد بوجود حقایق مختلف هم عرض همدیگر و نسبی انگاری و شکاکیت است. "پلورالیست ها" در بحث های اپیستمولوژیک (معرفت شناسانه) بوجود حقیقت ثابت مطلق جهان شمول، باور ندارند. "پلورالیسم" در حوزه اندیشه سیاسی علی الظاهر معتقد به لزوم حضور و استقلال گروه های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است هر چند باطنا و در عمل آنچه که حاکمیت دارد، یک گروه یا طبقه یا هویت فکری و سیاسی است. "لیبرالیسم" در نظر، مدعی پلورالیسم و کثرت گرایی است اما در باطن، صورت بورژوایی و سرمایه سالارانه است که در هیات حکومت صاحبان سرمایه های بزرگ بر جامعه فرمان می راند.

در واقع شعار "حکومت چند صدایی" و "جامعه چند صدایی" صرفا یک فریب و سر و صدای بی بنیاد و تو خالی است؛ زیرا حکومت الزاما بر پایه یک اندیشه یا ایدئولوژی یا اراده طبقاتی و ملی و یا آرمان دینی تحقق می یابد و هیچ نظام سیاسی یا الگوی حکومتی بر پایه "پلورالیسم" و کثرت بینی امکان تحقق ندارد. اگر قرار باشد اصالت با کثرت باشد و همه حقایق و عقاید و معارف متناقض، همزمان صحیح باشند این سخن بمعنای انکار وجود هر نوع معرفت یا حقیقتی است. "پلورالیسم" ذاتا با نسبی انگاری و شکاکیت تلازم دارد.

واژه "پلورالیسم" از نظر معنای لغوی ابهامی ندارد. «پلورال»؛ به معنای جمع و کثیر و «پلورالیسم»؛ یعنی پذیرفتن کثرت یا گرایش به تعدد و کثرت است. نظریه "پلورالیسم"، در مقابلِ کسانی است که می گویند: فقط روش، مکتب و دین ما صحیح است و سایر ادیان، مذاهب و گرایش ها نادرست استَ. در سابق که جوامع از هم جدا بودند و ارتباط بین آن ها کم بود، حتی در مناطق جغرافیایی واحدی که جوامع متعددی وجود داشتِ، ارتباط آن ها با هم کم بود. در این جوامع بسته فرهنگی، نیازی به این نبود که "پلورالیسم" مطرح بشود و معمولاً در هر جامعه ای یک مذهب، یک نوع فلسفه و یک نوع تفکر حاکم بود و اکثریت قریب به اتفاق آن جامعه هم آن را می پذیرفتند و به آن عمل می کردند. اگر به آن ها گفته می شد مذاهب و روش های دیگری هم هست، آن ها را طرد می کردند؛ ولی هر قدر ارتباط بین جوامع بیشتر شد، نیاز به این که از فرهنگ های دیگر هم اطلاعِ پیدا کنند و فرهنگ های دیگر را هم بپذیرند و فرقه ها و مذاهب دیگر را هم به حساب بیاورند بیشتر شد؛ مخصوصاً بعد از جنگ های جِدید فرقه ای و مذهبی در عالم، نظیر جنگ های صلیبی بین مسلمانان و مسیحیان و جنگ های مذهبی دیگر مثلا بین کاتولیک ها و پروتستان ها که در خیلی جاها از جمله ایرلند آثار شومی در جوامع گذاشت، این تفکر تقویت شد که باید مذاهب دیگر را به حساب آورد و پذیرفت و با آن ها از درِ آشتی درآمد؛ نه از در جنگ و تخاصم. این رویّه به نفع جامعه انسانیت است

که مذاهب گوناگون، روش ها و مکاتب مختلف را بپذیرد و پیروان هر مذهبی با هم بسازند و سازگاری داشته باشند. یک انگیزه طرح اندیشه پلورالیسم در این عصر را می توان این گونه بیان کرد: آثار شومی که جنگ های قومی و مذهبی به بار آورد، موجب شد که اندیشمندان به این فکر بیفتند که نوعی سازش بین ادیان را بپذیرند تا زمینه جنگ ها لااقل کمتر بشود.

پلورالیسم دینی Religional Pluralism

پیشتر از این در بخش قبلی در مورد "پلورالیسم Pluralism" مختصری سخن گفتیم. حال در این مجال، در مورد صورتی دیگر از پلورالیسم، یعنی "پلورالیسم دینی Religional Pluralism" مختصری از گزیده مطالب مورد مطالعه باز نشر می شود. پلورالیسم دینی بدین معناست که حقیقت و رستگاری منحصر در دین ویژه ای نبوده، و همه ادیان بهره ای از حقیقت دارند. در نتیجه پیروی از برنامه های هر یک از آنها می تواند مایه نجات و رستگاری انسان "Abdolkarim Soroush" در ایران تحت عنوان "ذاتی و عرضی ادیان" مطرح کرد و بسیاری از اعتقادات و احکام را بعنوان "عَرَضیات دین" مطرح نمود

برخی عناصر "کثرت گرایی دینی" را می توان در نوشته های "فردریک شلایر ماخر Friedrich Schleiermacher" بنیانگذارپروتستانتیسم لیبرال در قرن نوزدهم یافت. بنظر او همه ادیان در بردارنده حقیقت الهی هستند. پروتستانتیسم لیبرال تعبیرهای غیرمتعارف از کتاب مقدس و دیگر اعتقادات دینی را براحتی می پذیرفت. چنانکه "پروفسور محمد لنگهاوزن Mohammad Legenhausen" نو مسلمان آمریکایی گفته: بحث پلورالیسم در اروپا بصورت رسمی هنگامی آغاز شد که پس از جنگ جهانی دوم و در نیمه دوم قرن بیستم گروههایی از کشورهای مختلف به اروپا مهاجرت کردند و حاضر به پذیرش مسیحیت نشدند. فرقه های گوناگون مسیحی اینان را اهل دوزخ و شایسته هرگونه رفتاری می دانستند، ولی برخی متکلمان مسیحی، در میان غیر مسیحیان نیز افراد خوبی را می دیدند، از این رو به تعالیم کلیسا بدگمان شدند و برای طرد آن، پیشنهادهایی از جمله "پلورالیسم دینی" را مطرح کردند.

با توجه به ادعاهای مدعیان پلورالیسم، میتوان گفت که پلورالیسم خود ویران ساز است؛ زیرا پذیرش این نظریه مستلزم حق پنداشتن مرامهای رقیب است که آنها پلورالیسم را نقض می کنند.

پلورالیسم در حوزه ها و زمینه های مختلفی مطرح شده است. "پلورالیسم اجتماعی_سیاسی" که گرایش به کثرت، تعدد و افزایش کمی و کیفی احزاب، جمعیتها، انجمنها و تنوع آراء و عقاید، در جهت مصالح جامعه است. "پلورالیسم فرهنگی" بمعنای تعدد تکثر فرهنگها، بویژه در آداب و رسوم اجتماعی و تمایز آشکار آن با فرهنگهای دیگر است. به عبارت متفاوت، میتوانند در یک جامعه بصورت صلح آمیز زندگی کنند. فرهنگ آکسفورد اینگونه از پلورالیزم را چنین معنی میکند: "زندگی در جامعه ایی که از گروههای نژادی مختلف تشکیل یافته، یا گروههایی که دارای زندگی سیاسی_دینی مختلف میباشند. و پذیرش این اصل که گروههای مختلف یاد شده می توانند در یک جامعه بصورت صلح آمیز زندگی کنند".۶

چنانکه دیدیم پلورالیسم دینی بمعنای نسبی انگاری و شکاکیت در اعتقاد دینی و مترادفِ یکسان پنداشتن ادیان به لحاظ اعتقادات حق و باطل است و از منظر تفکر اسلامی عین کفر است. مروّجان اصلی پلورالیسم دینی در ایران، گروهی از روشنفکران به اصطلاح دینی بوده اند که همیشه کوشیده اند تا دین اسلام را بر مبنای باورهای مدرنیستی تعریف و تفسیر نمایند. در غرب نیز متکلمانی مثل جان هیک JohnHick، هانس کونگ Hans Kung سوئیسی و "هاینتز رابرت Heintz Robert" و "کارل راینر Carl Reiner" به صور مختلف پلورالیسم دینی معتقدند.

سابقه طرح مباحث نسبی انگارانه "پلورالستیک دینی" در ایران به حدود یکصد سال قبل بر می گردد، هر چند که در آن دوران از اصطلاحاتی مثل "پلورالیسم استفاده نمی شد، اما همان معنای نسبی انگارانه ترویج می شد. از این افراد می توان "کیوان قزوینی" را نام برد که در بحث از تعدد ادیان مایه های پلورالیستی را مطرح می کرد و همان زمان مرحوم "شیخ مجتبی قزوینی خراسانی" به نقد آن ادعاها پرداختند. در سال ۱۳۴۱ شمسی نیز "کانون یکتاپرستی جهانی" در ایران تاسیس گردید و پس از آن کتابی از "رادها کریشنان" تحت عنوان "مذهب در شرق و غرب" در همین مباحث منتشر گردید.

در ایران پس از انقلاب اسلامی، "عبدالکریم سروش" به تقلید از آرای "جان هیک" و منطق هرمنوتیکی "هانس گادامر Hans Gadamer" نظریه ایی پلورالیستی و نسبی انگارانه مطرح ساخته که دین را حاصل تجربه و شخصیت نبی _ و نه وحی مشخص الهی_ می داند و بدینسان براساس کثرت تجربه های نبوی، قائل به تکثر و پلورالیسم ادیان گردیده و بحث دین کامل و دین اکمل را اساسا منتفی اعلام میکند. بر این اساس، دین عبارت است از تجربه پیامبر از تجلی خداَوند و هر پیامبری هم این تجلی را به نحوی تجربه کرده است و لذا همه این تجارب، الهی و درست است هر چند با هم تفاوت دارند و جالب اینکه "عبدالکریم سروش" حتی معتقد است که تجربه دینی نبی قابل بسط است و براساس "بسط تجربه نبوی"، عرفا و صاحبدلان و دیگران هم می توانند صاحب تجربه نبوی(وحی) باشند و لذا براین اساس معرفت دینی را کمال بخشند.۷

چنانکه مشهود است این سخنان عین نسبی انگاری و پلورالیسم و بلکه زمینی کردن حقیقت وحی الهی است و به آشکارا بر بهره مندی ادیان مختلف به یک میزان از حق و باطل تاکید دارد . جریان روشنفکری _ به اصطلاح دینی_ ایران که خواهان تفسیر دین بر پایه مشهورات متجددانه است، در کلیت خود تابع و پیرو پلورالیسم دینی است و این کثرت بینی در تلازم با لیبرالیسم قرار دارد. نظریه "پلورالیسم دینی" برای اولین بار به طور فرموله و صریح در مقاله "صراط های مستقیم" نوشته "عبدالکریم سروش" در "مجله کیان" شماره ۳۶ مطرح گردید.

منبع

- پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مصباح یزدی
- پایگاه تحلیلی خبری/ هراز نیوز
- واژه نامه فرهنگی سیاسی/ شهریار زرشناس

برچسب‌ها: پلورالیسم Pluralism, جامعه شناسی شرقی Oriental Sociology,
مریم فتحی Maryam Fathi

-ربانی گلپایگانی، علی، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، ص ۲۰
-زرشناس، شهریار / واژه نامه فرهنگی _ سیاسی

- حسین زاده، محمد، مبانی معرفت دینی، قم، مؤسسه امام خمینی(ره)
- زرشناس، شهریار / واژه نامه فرهنگی _ سیاسی، ص ۸۹
- لوازم فلسفی_کلامی پلورالیسم دینی، علی اکبر رشاد، مجله کتاب نقد، ش۴، ص۸۹
- فرهنگ آکسفورد، ص۶۴۴، به نقل از فصلنامه کتاب نقد، سال اول، پائیز۷۶، ش۴، ص۱۳۲
- زرشناس، شهریار / واژه نامه فرهنگی_سیاسی
- همان، ص ۹۰

معنای زندگی در چشم‌انداز نهج‌البلاغه

مهدیه کسایی‌زاده
استاد دانشگاه

از اواخر قرن نوزدهم میلادی، احساس غربت و بی‌پناهی در جهان، همراه با پیشرفت روند صنعتی شدن زندگی و قربانی شدن فردیت انسانها (به دلیل ماشینی شدن فعالیت‌ها و تهی شدن روابط بشری از احساس و درک متقابل)، رو به ظهور هرچه تمام‌تر گذاشت که در سایه سار دو جنگ جهانی، مهابت دژخیمانه‌ی خود را بیشتر نمایان کرد و با ایجاد نوعی احساس تنهایی عمیق، برخی اندیشمندان و فلاسفه را به جستجوی معنای وجود و پرسش از چیستی زندگی و راه‌های رضایت از آن، وا داشت.

بخش عمده‌ای از مجموعه‌ی این پرسش‌ها که به عنوان «مسأله‌ی معنای زندگی» شناخته می‌شود، در پی پاسخ و ساز و کاری برای معنا بخشیدن به زندگی نوع انسان بود که احساس می‌شد ناخواسته به جهان پرتاب شده و در آن سرگردان است. اما معمولا به این موضوع نیز توجه شده است که پرسش از معنا، یکی از نیازهای جدی بشر در عصر جدید (دوران مدرنیته و پس از آن) به شمار می‌رود؛ هرچند که از زمان حکمای یونان باستان، «خودشناسی» از ارزش و اعتبار ویژه‌ای برخوردار بوده و پرسش از معنای زندگی، ذیل پرسش از خویشتن، شکل گرفته است.

از زمان طرح مسأله، دیدگاه تحلیل‌گران درباره‌ی آن، یکسان نبود و آنچه به نظر می‌رسید که از دست رفته باشد، از نظر برخی ایمان، از نظر برخی دیگر اخلاق و از نظر بسیاری دیگر، شناخت انسان از خویش بود که با بازتعریف مفهوم وجود بشری، می‌توانست امیدی تازه بیافریند. نظرات در خصوص هر یک از این سه و موارد مشابه آن، بسیار متنوع بود و کم‌کم در رسته‌های گوناگونی دسته‌بندی شد که همچنان، مورد بحث و بررسی و نقادی است.

در عین حال، چهارده قرن پیش، پیامبری به ظهور رسید که در ادامه‌ی حرکت پیامبران پیش از خویش، در آویختن به هرچه غیر خدا و دل بستن به ظواهر و مشاغل زندگی را از مصادیق شرک بر شمرد و با ارائه‌ی کتاب آسمانی دین خود، اسلام درباره‌ی آثار روانی شرک، چنین هشدار داد: شرک، احساسی جز این بر نمی انگیزدکه گویی انسان از آسمان فرو افتاده و پرندگان او را می‌ربایند و باد، بر خلاف اراده‌ی او، به سویی پرتابش می‌کند. (۳۱ حج)

این ترسیم وضعیت که آوارگی و سرگردانی انسان دلبسته به غیر خدا و یا صورتی از وابستگی معناداری زندگی به توحید را نشان می‌دهد، تنها گزاره‌ی این کتاب نیست که درباره‌ی موضوع معنای زندگی با انسان سخن می‌گوید و به دلیل آن که با پیام‌های دیگری تکمیل می‌شود، بر تمام نظراتی که ایمان دینی را گمشده‌ی بشر می‌داند نیز منطبق خواهد بود. زیرا برخی از این دیدگاه‌ها ایمان را به عنوان حقیقتی انفسی، شرط لازم و کافی زندگی معنادار معرفی می‌کند و ارزش تعقل و هر چیز دیگری را که متکی بر شواهد آفاقی است، فرو می‌گذارد.

برای مثال، کرکگور، روایت تندروانه‌ای از اصالت ایمان ارائه می‌دهد که به موجب آن، ایمان نه فقط برتر از تعقل، بلکه به یک معنا، مخالف آن است. (سیری در سپهر جان، ص ۲۰)

اما منابع اصلی دین اسلام (کتاب قرآن و مأثورات پیشوایان دین(ع)) نگاه دیگری به موضوع دارد و نه تنها بر ضرورت عقلانیت تأکید می‌ورزد و حتی آن را مناسب شناخت خدا می‌داند (نهج‌البلاغه، خطبه ۴۹)، بلکه نجات‌بخش نیز می‌خواند.

این رویکرد را در مباحث مختلفی از نهج‌البلاغه (کتاب گردآوری شده از سخنان امام علی (ع)، پیشوای اول مذهب تشیع) نیز می‌توان یافت و مورد تأمل قرار داد:

الف. خداوند عقل را به انسانی نداد؛ جز آن که روزی، او را با کمک عقل، نجات بخشید. (حکمت ۴۰۷)

ب. عقل، تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری، نشانت دهد. (حکمت ۴۲۱)

با این حال، بینش علوی به زندگی و معنای آن، از زوایای گوناگون و به واسطه‌ی پژوهش‌هایی به دست آمدنی است که با انتظار مطالب پیوسته و منسجم در خصوص این موضوع نسبتا جدید، آغاز نگردد و در همین راستا، سمت و سوی نگاه به زندگی و دلایل رضایت یا نارضایتی از آن، در هر سخنی زیر نظر گرفته شود.

همچنین، در هر جستاری می‌توان در پی پاسخ به بخشی از پرسش‌های معنای زندگی بر آمد و از جمله، می‌شود هر یک از سه محور کلی زیر را مبنای بخشی از این نوع تفحص قرار داد:

۱- کشف یا جعل معنا

صاحبنظران، دو راه برون رفت از پوچی و بی‌معنایی زندگی را بر می‌شمرند که اولی، بر پایه‌ی باور به معناداری ذاتی زندگی و دومی، بر پایه‌ی نفی آن است: ۱- کشف معنای زندگی (معنا یابی زندگی) ۲- جعل معنای زندگی (معنا دهی به زندگی)

در اولی، قائل به این می‌شویم که زندگی به طور ذاتی معنادار است. یعنی ارزش ذاتی دارد و یا برای تمام عالم از جمله زندگی انسان، غایت یا غایاتی معین شده است که اگر انسان از آن باخبر گردد، به کشف معنای زندگی نائل شده و با رضایت از اهمیت زندگی خود، احساس خوشبختی می‌کند و با رنج‌های زیستن نیز کنار خواهد آمد.

اما دومی، گویای آن است که وجود انسان به خودی خود، ارزشمند نیست و حتی اگر بتوان پذیرفت که زندگی نوع انسان، به طور هدفمندی طراحی شده است، همچنان لازم است که هر انسانی خود به زندگی خویش، معنا ببخشد.

راه اول (کشف معنای زندگی)، بیشتر مبتنی بر باورهای دینی و فراطبیعت‌گرایانه است و راه دوم (جعل معنای زندگی)، به طور عمده بر مبنای اتکا بر خویش و طبیعت‌گرایانه. به همین دلیل، انتظار می‌رود که هنگام رجوع به متون دینی، بیشتر با مفاهیمی از غایتمندی جهان و هدفداری زندگی انسان مواجه شویم که به خودی خود، موافق با راه اول است.

سراسر نهج‌البلاغه ما را به موضوع آخرت توجه می‌دهد و گویی وزنه‌ی سنگین معناداری زندگی را مربوط به آن سو می‌داند. در آمدن به دوزخ و بهشت، غایتی است که خداوند برای زندگی ما در نظر گرفته است و ما می‌توانیم نحوه‌ای از زیستن را بر گزینیم که به نحوه‌ای از همین غایت خواهد انجامید. از این رو، گویی خود نیستیم که معنای زندگی خویش را تعیین می‌کنیم؛ اما می‌توانیم خشنود باشیم که موجوداتی رها شده و معلق به حساب نمی‌آییم. (هرچند که برخی تحقیقات قرآنی، دال بر معناداری زندگی فارغ از غایت آن است. - رک: امتداد زمان، صص۷۹-۹۲)

نکته‌ی مهم این است که از این گونه ترسیم زندگی، نمی‌توان نتیجه گرفت که زندگی دنیا بی ارزش و رضایتمندی در آن، نا مطلوب یا ناممکن است.

امام علی(ع)، در نهج‌البلاغه اذعان می‌دارد که آسایش دنیا بی‌دوام، سختی‌هایش بی‌پایان و بلاهایش دائمی است. (خطبه ۲۳۰) اما از یک طرف، با یادآوری ناپایداری این سرا، از اهمیت و فشار خشونت آن می‌کاهد و از طرف دیگر، نگاه واقع‌نگر به آن را زمینه‌ساز یافتن راهی برای به-زیستی می‌داند:

۱- دنیا که گاه شما را به خشم می‌آورد و گاه خشنود می‌کند، خانه‌ی ماندگار شما نیست. (خطبه ۱۷۳)

۲- آدمی باید به کوتاهی ماندن در دنیا چشم بدوزد تا آن را به منزلگاه بهتری بدل کند. (خطبه ۲۱۴)

ایشان با لذت جویی از مواهب زندگی دنیا موافق است و به همین دلیل، خطاب به فردی تارک دنیا می‌گوید: تو می‌پنداری که خداوند نعمات پاکیزه‌اش را حلال کرده است؛ اما دوست ندارد که تو از آن استفاده کنی؟! (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۹)

> **در آمدن به دوزخ و بهشت، غایتی است که خداوند برای زندگی ما در نظر گرفته است و ما می‌توانیم نحوه‌ای از زیستن را بر گزینیم که به نحوه‌ای از همین غایت خواهد انجامید. از این رو، گویی خود نیستیم که معنای زندگی خویش را تعیین می‌کنیم؛ اما می‌توانیم خشنود باشیم که موجوداتی رها شده و معلق به حساب نمی‌آییم**

و بر همین مبنا، خود همه‌ی نعمات دنیا را دوست دارد و حتی در نیایشی از خداوند می‌خواهد که تا پای جان، آن ها را از دست ندهد:

خدایا جانم را نخستین نعمت گرانبهایی قرار ده که می‌ستانی و نخستین سپرده‌ای قرار ده که از من باز می‌ستانی. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۵)

اما در عین حال:

۱- نسبت به هیجان دنیا خواهی هشدار می‌دهد: در به دست آوردن دنیا آرام باش و در مصرف آنچه به دست آورده‌ای، نیکو عمل کن. (نامه ۳۱)

۲- از هرگونه تعلق خاطر پرهیز می‌دهد: سبک بار شوید تا برسید. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱)

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
«حافظ»

زیرا از نظر ایشان، آن کسی که خود را از دنیا بی‌نیاز انگاشت، در آسایش است. (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۶۷) در حقیقت، از دید این مرد فرزانه(ع)، دنیا به مثابه جایگاهی است که تهدیدهایش را می‌توان به فرصت بدل کرد و با نگاهی واقع‌بینانه و به نحو امیدوارانه از آن لذت جست و این، چیزی نیست جز نوعی معنا بخشیدن به زندگی خویشتن:

دنیا چه «خوب خانه‌ای» است برای آن کس که آن را جاودانه نپندارد و خوب محلی است برای آن کس که آن را از وطن خویش انتخاب نکند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۳)

به همین ترتیب، اگرچه زندگی انسان در دیدگاه دینی، هم به لحاظ غایتمندی و هم به دلیل ارزش وجودی نوع انسان، معنای ذاتی دارد، ایشان تنها به دانستن این ارکان بسنده نمی‌کند و از ضرورت آشکار کردن گوهر وجود خویش و معنا بخشیدن به زندگی، غفلت نمی‌ورزد.

یعنی، رویی به کشف معنا دارد: کسی که ارزش خود را نشناخت، نابود شد. (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۹)

و رویی به بر آوردن معنا از دل دگرگونی‌های دنیا: گوهر وجود انسانها در دگرگونی احوال، روشن می‌شود. (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱۷)

در این چشم‌انداز، معناداری زندگی، اساسی ذاتی (بر مبنای هدف یا اهدافی برونزاد و خدانهاد) و بنایی ساختنی (بر اساس اهداف درونزاد و انسان نهاد) دارد. یعنی معناداری زندگی، نه تماما از پیش موجود و نه تنها ایجاد کردنی است و معنادهی انسان به زندگی، بر پایه‌ی معناداری نظام هستی به دست می‌آید. از این رو فرمود:

هیچ کسی بیهوده آفریده نشد تا به بازی پردازد و او را به حال خود وا نگذاشته‌اند تا خود را سرگرم کارهای بی‌ارزش کند. (حکمت ۳۷۰)

۲- ارزش وجودی انسان

الف) مراد از ارزش انسان

این شعار پروتاگوراس که «انسان، معیار همه چیز است»، اساس دیدگاه انسان‌محورانه به جهان است که هم به وجود هر چیزی چنانچه و چنان که به تفسیر انسان در آید، اعتبار می‌بخشد و هم آزادی انسان در انتخاب را مبنای ارزش قرار می‌دهد؛ نه این که او را تابع ارزش‌هایی اخلاقی بخواهد که از پیش تعیین شده است. برای مثال، سارتر می‌گوید: هنگامی که واجب‌الوجود را به عنوان سرپرست بشر حذف کردیم، مسلما کسی باید برای آفرینش ارزش‌ها جای او را بگیرد. ... پیش از این که شما زندگی کنید، زندگی به خودی خود، هیچ است. اما به عهده‌ی شماست که به زندگی، معنایی ببخشید. «ارزش»، چیزی نیست جز معنایی که شما برای آن بر می‌گزینید. (اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، صص۷۶-۷۷)

به همین دلیل، وقتی درباره‌ی ارزش ذاتی وجود انسان سخن می‌گوییم، ممکن است این پرسش مطرح شود که منظور از این ارزش چیست و آیا ارزشمند تلقی کردن نوع انسان، خود روایتی دیگر از انسان‌محوری (اومانیسم) نیست؟ با قاطعیت تمام می‌توان پاسخ داد که خیر. زیرا در دیدگاه دینی، هرچند که انسان، موجودی والا مرتبه است، ارزش وجودی او وابسته به خالق تعریف می‌شود و هرچند که خلیفه‌ی خداوند معرفی می‌گردد، جانشین او در تعیین ارزش‌ها به شمار نمی‌رود.

بزرگی وجود انسان، به واسطه‌ی استعدادهایی است که در سرشت او رقم خورده است و انتظار از او برای به‌زیستی و دست یافتن به برترین قواعد زیستن را بالا می‌برد.

أتزعم انک جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الأکبر

این شعر که منسوب به امیر مؤمنان (ع) است، مورد توجه بسیاری از عارفان مسلمان قرار گرفته و به این مفهوم است که آیا گمان می‌کنی که جرم کوچکی هستی؛ در حالی که جهان بزرگ در تو نهان است؟!

پس به صورت عالم اصغر تویی
پس به معنی عالم اکبر تویی
«مولانا»

این نکته که کتاب مقدس دین اسلام، بیش از هر واژه‌ای «الله» را به کار برده؛ اما موضوع اصلی آن، انسان است، توجه برخی محققان غربی را نیز به خود جلب کرده است. (دوازده نظریه درباره طبیعت بشر، ص۲۶۷) اما همچنان باید توجه داشت که نه تأکید بر اهمیت وجود انسان (و هدایت او)، «امانیسم» است و نه نسبت دادن دانایی و توانایی برتر به خداوند و حاکمیت او بر جهان، از توانایی شگفت‌انگیز انسان برای ایجاد تحول در زندگی خویش می‌کاهد.

به همین دلیل، در نهج‌البلاغه با تعالیمی رو به رو می‌شویم که هرچند با اشاره به محدودیت اراده‌ی انسان و ناتوانی‌اش نسبت به استیلا بر نظام جهان، او را از غرور کاذب خویش به زیر می‌کشد و واقعیت قانونمند زندگی در دنیا را پیش رویش می‌گذارد، اما از سوی دیگر، توانایی‌اش برای تحولات رضایت‌آفرین را به او را متذکر می‌گردد.

در رویکرد اول، یادآوری می‌شود که ای مردم! دنیا آرزومندان خود را فریب می دهد؛ برای شیفتگان خود، ارزشی قائل نیست و آن کس را که بر دنیا پیروز شود، مغلوب گرداند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۸) و در رویکرد دوم، امیدوارانه چشم به انسان و توان و استعداد او می‌دوزد و می-گوید: اگر به آنچه که می‌خواستی نرسیدی، از آنچه هستی، نگران نباش. (نهج‌البلاغه، حکمت ۶۹)

اگر بخواهیم دقیق‌تر این موضوع را بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که دیدگاه علوی، تغییر نظام عالم یا تأثیر دفعی بر تمام ساحات زندگی را در توان انسان نمی‌بیند و حتی گاهی اراده‌های بشری را تحت مناسبات همین نظام، در تغییر می‌یابد: خدا را از سست شدن اراده‌های قوی، گشوده شدن گره‌های دشوار و در هم شکسته شدن تصمیم‌ها شناختم. (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۰) اما در عین حال:

۱- انسان را مسئول زندگی خویش می‌داند و او را به پویایی و به سازی هرچه بیشتر زندگی خود، فرا می‌خواند:

هر کسی که دو روزش مانند هم باشد، زیان زده است ... و هر کسی که فردایش بدتر از دو روز قبل او باشد، محروم است. (من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۳۸۲)

۲- انسان را مسئول آثار طبیعی و روان‌شناختی وقایع اجتماعی می‌داند و تأثیرات فرهنگی او بر مناسبات اجتماعی و تبعات آن را نادیده نمی‌گیرد:

همه‌ی افراد جامعه، در خشنودی و خشم، شریکند. چنان که ماده شتر ثمود را یک نفر دست و پا برید. اما عذاب آن، تمام قوم ثمود را گرفت؛ زیرا همگی، آن را پسندیدند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۱)

> **در عصر حاضر، دیدگاه‌های وجودی درباره‌ی ارزش انسان، بسیار متنوع است و اگرچه که بیشتر آن‌ها نه در پی یافتن معنای زندگی بلکه درصدد ایجاد آن هستند، این معنا بخشی را وابسته به استعدادها و ویژگی‌هایی در وجود انسان می‌دانند که خود، نشانه‌ی ارزش بنیادین وجود اوست**

ب) انسانیت انسان و ارزش انتخاب او

در عصر حاضر، دیدگاه‌های وجودی درباره‌ی ارزش انسان، بسیار متنوع است و اگرچه که بیشتر آن‌ها نه در پی یافتن معنای زندگی بلکه درصدد ایجاد آن هستند، این معنا بخشی را وابسته به استعدادها و ویژگی‌هایی در وجود انسان می‌دانند که خود، نشانه‌ی ارزش بنیادین وجود اوست. با این حال، بسیاری از آنها تا پیش از شکوفایی و بروز و ظهور ویژگی مورد نظرشان، ارزشمندی وجود انسان را نفی می‌کنند و در حقیقت، از او می‌خواهند که با این شکوفایی، به وجود خود، ظهور و بهایی ببخشد.

کسانی مانند سارتر هم بوده‌اند که تا پیش از این مرحله، اساسا ماهیتی انسانی برای انسان قائل نبوده‌اند که بتواند بهایی داشته باشد. از دیدگاه این فیلسوف پر طرفدار، تنها چیزی که می‌تواند به انسان، وجود انسانی ببخشد، آزادی و اختیار است و هر انسانی، تنها با هر تصمیم شخصی خود، در مقام آفرینندگی ارزش و اخلاق بر می‌آید. ارزشی که هیچ چیزی جز خود انتخاب نیست. (منظور او، انتخابی خودآگاهانه و آزادانه است که فرد، مسئولیت شخصی آن را می‌پذیرد.)

اما دیدگاه‌های سارتر در شرایطی شکل می‌گیرد که انسانِ مقهور جنگ و جنایت، نیازمند بازیابی قدَرت انتخاب خویش و اعتماد به اراده‌ی خویشتن است؛ انسانی که باید از انفعال بیرون کشیده شود تا از نیستی، به ساحت هستی آید. این فیلسوف در گام بعد، نسبت‌های میان فرد و جامعه را جدی‌تر می‌گیرد و با آن که همچنان موافق هیچ گونه نظام اخلاقی برای محدود کردن اختیار انسان نیست، برخی مواضع خود را تعدیل می‌سازد.

در همین حال، کسانی دیگر به دلیل نگرانی از خودخواهی و خودمحوری انسان بریده از سنت، به اظهار نظر در خصوص معنای زندگی می-پردازند. از نظر آن‌ها خودمحوری و احساس تملک، به نحو فزاینده‌ای ویژگی عمده و برجسته‌ی انسان در جوامع مدرن است و انسان مدرن، کسی است که در اندیشه و محاسباتش تنها منافع خود را در نظر می‌گیرد. (از خود بیگانگی انسان مدرن، ص۹۹)

وقتی به سراغ نهج‌البلاغه می‌رویم و درباره‌ی موضوعاتی مانند ارزش انسان و اهمیت انتخاب او جویا می‌شویم، می‌بینیم که:

۱- ارزش انتخاب خودآگاهانه و آزادانه‌ی انسان به حدی است که اگر کسی آن را وانهاد و به رأی دیگری سپرد (خود را فروخت)، به تباهی رفته است:

مردم در دنیا دو دسته اند: یکی آن که خود را فروخت و به تباهی کشاند و دیگری آن که خود را خرید و آزاد کرد. (حکمت ۱۳۳)

اما باید دقت کرد که مراد از آن انتخاب خودآگاهانه و آزادانه، انتخابی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی تبیین شده در اسلام است. زیرا «خود» در این ادبیات دینی، همان خویشتن ارزنده به گوهر و سرشت الهی است که در پرتو خرد و پیوند با خالق می‌بالد و نمی‌توان از آن، هر تعبیری به دست داد.

۲- نهج‌البلاغه، خود نظامی اخلاقی را به دست می‌دهد که مبتنی بر شناخت درونی ارزش‌ها است.

این نظام اخلاقی، الف) نه غایت اندیشانه و سود محور بلکه فضیلت محور است:

ستم روا مدار «آن گونه که» دوست نداری به تو ستم شود. (نامه ۳۱) [نه این که ستم روا مدار «تا» به تو ستم شود.]

نیکوکار باش «آن گونه که» دوست داری به تو نیکی کنند. (نامه ۳۱) [نه این که نیکوکار باش «تا» به تو نیکی کنند.]

ب) فضیلت را امری قابل شناسایی می‌داند که میزان آن، همان قاعده‌ی زرین است:

آنچه را که برای خود دوست داری، برای دیگران نیز دوست بدار و آنچه را برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند. (نامه ۳۱)

۳- نمی‌توان برای انتخاب‌های غیر خودآگاهانه که تحت تأثیر هیجانات بیرونی شکل می‌گیرد، ارزشی قائل شد؛ تا جایی که انسان‌هایی با این نحوه‌ی انتخاب، به پشه‌های دستخوش باد، شبیه‌ترند تا انسان. در این دیدگاه، اگر بخواهیم انسانیت انسان را بر مبنای انتخاب آگاهانه‌ی او تعیین کنیم، معیار انسانیت، حکمت و معنایی است که در طریق تعلیم و تعلم بر جان نشسته و ارزش ربانی دارد:

مردم، سه دسته‌اند: دانای به دانش ربانی، آموزنده‌ی بر راه رستگاری و پشه‌های دستخوش باد و طوفان و همیشه سرگردان که به دنبال هر سر و صدایی می‌روند و با وزش هر بادی حرکت می‌کنند؛ نه از روشنایی نور گرفته‌اند و نه به پناهگاه استواری، پناه یافته‌اند. (حکمت ۱۴۷)

۳- دستیابی به زندگی دلپذیر

از امیر مؤمنان، علی(ع) (به عنوان پیشوای یک دین ابراهیمی)، انتظاری جز این نیست که خدا و جاودانگی روح را از ارکان معناداری زندگی بداند. البته این که خداوند در نگاه دینی ایشان چه جایگاهی دارد و رابطه‌ی او با زندگی انسان چگونه تبیین می شود، خود نیازمند بررسی است. اما این رابطه را در راستای همان نگاهی باید جست که عالم را در نسبت با این خالق، اضافه‌ی اشراقی می‌داند و او را نه داخل در این پدیدار و نه خارج از آن:

او در هر چیزی هست؛ بی آن که هم‌نشینش باشد و در هیچ چیزی نیست بدون آن که با آن بیگانه باشد . او فاعلی است بی حرکت و ابزار. (نهج-البلاغه، خطبه ۱)

او چو جان است و جهان چون کالبد
کالبد از جان پذیرد نیک و بد
«مولانا»

ارتباط انسان با خدا، دست کم، سه جنبه‌ی دین شناسانه، معرفت شناسانه و روان شناسانه دارد.

صورت اول، رابطه‌ی عبادی بنده با پروردگار است که طاعت او را برای پرورشی که دین وعده داده است، اعتبار می‌بخشد.

صورت دوم، پاسخی به نیاز حقیقت جویی انسان و کشف خویشتن و خدا در نسبت با یکدیگر است.

و سوم، آثار و نتایج ارتباط درونی با خداوند است که در احوال روانی و ویژگی‌های خُلقی، نمود می‌یابد.

برای هر یک از این سه صورت، می‌توان نمونه‌هایی را در اشارات نهج‌البلاغه بر شمرد. برای مثال، درباره‌ی ارتباط عاطفی بنده و خداوند، ظرائفی از این دست، مطرح شده است:

۱- خداوند پایه‌های اسلام را بر محبت خویش، استوار کرد. (خطبه ۱۹۸)

۲- یاد آر که تو از خدا روی گردانی و در همان لحظه، او روی به تو دارد. (خطبه ۲۲۳)

۳- آنگاه که تنهایی و غربت، به وحشت می‌افکند، توکل کنندگان، به یاد خدا آرام می‌گیرند. (خطبه ۲۲۷)

۴- او بین تو و خودش کسی را قرار نداده است تا حجاب و فاصله ایجاد کند و تو را مجبور نکرده است که به شفیع و واسطه‌ای پناه ببری. (نامه ۳۱)

> **به نظر می‌رسد که تنها با شناخت افق نگاه امیر مؤمنان(ع) در چنین نمونه‌هایی است که می‌توان این رهنمود مشهور ایشان در خصوص خودشناسی را نیز دریافت و به معنای زندگی انسان، بهتر اندیشید: شناخت نفس، سودمندترین شناخت است**

می‌رود بی روی‌پوش این آفتاب
فرط نور اوست رویش را نقاب
«مولانا»

اما تبیین صورت اول و دوم، پژوهش وسیع‌تری را می‌طلبد و برای مثال، مصادیقی مانند خطبه ۲۲۰، اقتضای آن را دارد که پژوهشگران این عرصه، با مداقه در آن، جایگاه و رابطه‌ی میان ۱- عقلانیت و معنویت ۲- عشق و هدایت و ۳- بندگی و ربوبیت را در راستای بازشناسی یک زندگی آرام، سالم و دلخواه باز جویند. این خطبه (که در بر دارنده‌ی مضامین عمیق عرفانی است)، بیان می‌کند:

«کسی که عقل خود را زنده کرد و خودخواهی و هوای نفس را به خاک کشید تا آن که بزرگی‌اش شکست و خوی خشنش به نرمی گرایید، برقی برای او می‌درخشد و راه را برایش روشن می‌کند و او را سالک راهی می‌گرداند که در آن از دری به در دیگر وارد می‌شود تا این که به درگاه سلامت و سرای اقامت می‌رسد و دو پایش در قرارگاه امن، با آرامش تن استوار می‌گردد و همه‌ی این‌ها به آن جهت است که قلبش را به کار گرفته است و چنین، پروردگارش را راضی نموده است».

به نظر می‌رسد که تنها با شناخت افق نگاه امیر مؤمنان(ع) در چنین نمونه‌هایی است که می‌توان این رهنمود مشهور ایشان در خصوص خودشناسی را نیز دریافت و به معنای زندگی انسان، بهتر اندیشید: شناخت نفس، سودمندترین شناخت است. (غررالحکم، ص۲۳۲)

منابع:

قرآن کریم

نهج‌البلاغه

مثنوی معنوی

دیوان حافظ

ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبهٔ‌الله، نهج‌البلاغه مع شرح ابن ابی الحدید، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمدبن علی، من لایحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین.

استیونسون، لزلی؛ هابرمن، دیوید؛ میتوز رایت، پیتر، دوازده نظریه درباره طبیعت بشر، ترجمه: میثم محمدامینی، تهران: نشر نو، ۱۳۹۴.

تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.

پاپنهایم، فریتس، از خودبیگانگی انسان مدرن، ترجمه: مجید مددی، تهران: آگه، ۱۳۸۷.

سارتر، ژان پل، اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه: مصطفی رحیمی، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۶.

کرکگور، سورن، سیری در سپهر جان، مقاله "انفسی بودن، حقیقت است"، ترجمه: مصطفی ملکیان، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۶.

کسایی‌زاده، مهدیه، امتداد زمان (جستاری در پیام مُنزل)، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۵.

نشست خوانش

قرن بیست و یکی از سیره نبوی - علوی

دومین نشست: سیره‌ی امام علی(ع)، عدالت علوی

نشست های تخصصی سیمرغ باریخ با عنوان «خوانش قرن بیست یکی از سیره‌ی نبوی- علوی(نشست دوم:سیره‌ی امام علی[ع]،عدالت علوی» به همت پژوهشکده علوم اجتماعی و انقلاب و با همکاری معاونت فرهنگی اجتماعی واحد تهران شمال و کانون اندیشه‌ورزان فردا، در تاریخ ۱۳۹۴/۰۹/۳۰ با حضور آقایان دکتر علی اصغر پور عزت(استاد تمام دانشکده مدیریت و رئیس کتابخانه دانشگاه تهران)،دکتر مهدی مطهرنیا(آینده پژوه و عضو هیئت علمی دانشگاه و رئیس پژوهشکده علوم اجتماعی و انقلاب و دکتر بابک خلیلی حداد (عضو هیئت علمی دانشگاه) در محل آمفی تئاتر پردیس حکیمیه واحد تهران شمال، برگزار گردید،که بخشی از سخنانی که در این مراسم زده شد را در این گزارش مرور می کنیم.

دکتر مطهرنیا با کسب اجازه از مهمانان و مدعوین، نشست را آغاز کرد و گفت: ما به فکر افتادیم مدل سازی زندگی ائمه معصومین را در حوزه علوم اجتماعی به انجام برسانیم. این نشستها نشست های تبلیغی نیست ما بر آن نیستیم تا قبل از انتخابات اسفندماه تحرکاتی را انجام دهیم که این شبهه پیش بیاید که دانشگاه آزاد اسلامی و پژوهشکده علوم اجتماعی و انقلاب سر آن دارد که در این تحرکات زمینه های سیاسی را دنبال کند ومن رسما و صراحتا می گویمکه این معنا اصلا مد نظر ما نیست.

دکتر خلیلی حداد: نکته در اینجاست که حضرت علی (ع) آیا کسی غیر از من بوده ؟ آیا

علی ابن ابی طالب اولین پارامتری را که در حکومتشان لحاظ می کنند شایسته سالاری حکومتی است، اگر ما امروز به مشکلاتی برخورد کرده ایم که قابل حل نیستند همه می دانیم شاید بواسطه مسائلی است که تعریف شایسته سالاری تفاوت کرده است

امروز تحلیلگر سیاسی بزرگتر از ایشان نداریم؟ در این ۱۴۰۰ سال کسی نیامده که بهتر از ایشان فکر کند؟ باید جواب این سوال هارا پیدا کنیم چون پیامبر می گوید أنا بشر مثلکم. این بزرگواران یک بعد معنایی داشتند که آن دیگر أنا بشر مثلکم نیست. در وجود ما انسانها انواع من ها زندگی می کند من دروغگو، من راستگو، و.... اسلام اسم این من ها را نفس می گذارد. پیامبر و حضرت علی(ع) یک نور واحد هستند.

علو م چیزی نیست که زائیده مغز ما باشد ما فقط دریافت کندده ایم مثل آنتن رادیو که علوم مختلف را از بیرون بگیرد و به داخل بیاورد و هیچ کس نمی تواند بگوید که من خودم ابداع کردم که عدد چی می شوذ ۳/۱۴ خیر خداوند ۳/۱۴ را قرار داده و شما به آن رسیده ایدهمین.

حضرت علی (ع) انسانی هستند کامل انسانی که ۳۶۰ درجه انسانیت را طی کرده اند. فقط اولیاءو اوصیاء می توانند دایره تکامل انسانیت را طی کنند.

علی ابن ابی طالب اولین پارامتری را که در حکومتشان لحاظ می کنند شایسته سالاری حکومتی است، اگر ما امروز به مشکلاتی برخورد کرده ایم که قابل حل نیستند همه می دانیم شاید بواسطه مسائلی است که تعریف شایسته سالاری تفاوت کرده است. شایسته کیست؟ آیا کسی است که تجربه دارد، تخصص دارد؟ یا کسی است که با من آشناست ؟ اگر ما شایسته سالاری امیر المومنین را وارد میدان کنیم می بینیم می بینیم فقط یک لفظ یا ترم نیست بلکه یک مفهوم است که می تواند نظام اجتماعی ما را تغییر دهد. امیر المومنین تفکر جهادی داشتند. دلاوری ،تدبیر و تدبر از خصایص امیر المومنین بودندو همه می دانیم ایشان هیچ ترسی از هیچ جا ناشتند هیچ سند تاریخی را نمی توان یافت که تأیید کند ایشان به دشمن پشت کرده باشد.ایشان مسئله شهادت را حل کرده بودند یعنی نظامی بصورت صد درصد خالصانه ایشان جامعه چند ملیتی را بر پایه ی عدل الهی پایه گذاری کردند به نص صریح قرآن که می فرماید: برتری شما به تقوای شماست إن أکرمکم عندا... اتقکم نه به مال و ثروت شما . به همین دلیل نام حضرت علی(ع) باعدالت قرین بود.

عدالت اجتماعی امیر المونین در ۳بعد اصلی و۱۵ بعد فرعی قابل بررسی است. ابعاد اصلی: وحدت گرایی و آزاد منشی- حقوقی و سیاسی - اقتصاد و مدیریت

اسلام در زمان خودش انقلاب عظیمی بوده است جایی که زن صفر مطلق بوده و به ۵۰ می رسد خود یک تحول عظیم است. مخالفت ها و دادو فریادهای جامعه فمنیست علیه دین ما به دلیل عدم آگاهی آنهاست.

دکتر مطهرنیا: گفتمان قدرت تنها دال ثابتی است که کرانه همه واژگان را مشخص می کند هیچ واژه ای خارج از گفتمان کرانه پیدا نمی کند. گفتمان اسلامی کرانه ای آزادی را یک ساحل برایش قائل است،گفتمان سوسیالیستی یکی و گفتمان لیبرالیستی دیگری.

بیاییم علی(ع) را در توصیف نگاه نداریم. علی(ع) عصاره ی هنر خالق هستی در خلقت انسانست خداوند همه توانمندیش را در انسان و خلقت انسان نشان داد علی (ع) تاج و اشرف انسانهاست. ولی باید علی را تعریف عملیاتی کنیم: علی(ع) : تجسم واقعیت بینی در جهت رهبری الهی به سوی حقیقت انسانی است. ائمه مارا رهبری می کنندو ایده پردازند و مدیریت را به دیگران وا می گذارند و در همه چیز وارد نمی شوند. رهبر،رئیس و مدیر با هم متفاوتند. کسی که جامعه را رهبری می کند باید واقعیت بین حقیقت گرا باشد. امروز رهبر معظم انقلاب می گویند باید در کنار آرمانها واقعیت هارا هم ببینیم و این الگویی است که باید وارد جامعه بشود. واقعیت جهان امروز موجودیتی است به نام ایالات متحده آمریکا. می خواهی این واقعیت مسلط را مدیریت کنی که نظام جهانی عادلانه شود، اگر نظام جهانی را نشناسی،فرق بین نظام بین الملل و نظام جهانی را ندانیم فرق بین:

soft power،hard power،smart power, consioshly و artical power را ندانیم وهمه مفاهیم را بر مبنای غیر علمی تعریف کنیم نتایج غیر علمی می‌گیریم و هم غیر علمی خواهد بود.لذا اگر می‌خواهیم عدالت را از دیدگاه علی (ع) بدانیم باید بدانیم که عدالت تولیدی یعنی چه،عدالت توزیعی یعنی چه و عدالت توجیهی یعنی چه؟

عدالت علی ابن ابی طالب با نفی دیگران خود را تعریف نمی کند، علی (ع) عدالت تولیدی داردر رفتارش و گفتارش عدالت دارد می گوید ۸ساعت ۸ساعت ۸ساعت محتوای ۸ساعت فراغت و آسودگی تلألو معرفت است چون اگر عده ای نشسته باشند حرف علمی بزنند در محضر آنها حاضر می شود اگر عده ای هم به عبادت بپردازند آن را نقض نمی کند ولی علم را بالاتر از عبادت می داند علمی که در راه خدا باشد این عدالت تولیدی است.

دکتر اصغر پور عزت: من هدفم این بود که اگر امام زمان(عج) در جامعه بشری حاضر بشوند چه جور حکومتی تشکیل می دهند روایات متعددی هست که ایشان می آیند و ظالمان را گردن می زنند اما با توجه خردمندانه این مضامین رد می شوند وقابل قبول نیستند گردن زدن چه کسی؟ ظالم مرده و رفته یا تحلیل می کنند اورا زنده می کنند بعد می کشند هدف چیست؟ تحریف من و شما یا هدایت داستان ؟

اینکه امام زمان می آید چه چیزی را از مثلا آن کسی که جنایت کرده بازپس گیرد. این منطق چیست؟ اگر این منطق را در زمان عادی بخواهیم تفسیرکنیم به جایی نمی رسیم،«مجبوریم برسیم به یک افق زمانی طولانی تر داستان تحقق شرایط پس از ظهور مبتنی است بر حرکتی که پیش از پیامبر آغاز شده است.

وقتی سیر خلقت رانگاه می کنیم(زیارت وارث) از حضرت آدم شروع می کند و به حضرت موعود ختم می کند و یک گروه کار فرا زمانی را معرفی می کند که در عرصه های گوناگون حیات اجتماعی با جلوه های متعدد و متنوع یک سیر واحد را دنبال کردند اگر من در پرتو این زیارت بفهمم قرآن را هم جور دیگری متوجه می شوم ، پیامهای قرآنی را هم جور دیگری متوجه می شوم.

خداوند گفتن و نوشتنش با انسان فرق دارد

خداوند حکیم است حکیم کار عبث نمی کند کسی که می گوید او می آید خونریزی می کند نمی فهمد خون یعنی چه؟ نمی فهمد خونریزی یعنی چه نمی فهمد خدا یعنی چه؟ خونریزی در دستگاه خداوند نابخشودنی است او برای بارور کردن حکمت و اندیشه های متعالی و ساختن یک جامعه بی نظیر می آید

برای اینکه بفهمیم چگونه فرق می کند زمان را در محضر خداوند تصور کنید برای فهم زمان نیاز به فهم مسافت و حرکت داریم به عنوان مثال : اگر کره زمین به جای ۳۶۵ روز ۴۰۰ روز طول می داد زندگی ما جور دیگری بود یا اگر ۲۰۰ روز طول می داد جور دیگری . فصل ها و گذر زمان در اجرام اسمانی متفاوت متفاوتند. زمان در محضر خداوند بی معنی است چون او خالق زمان است و زمان در محضر او حاضر است یعنی خداوند گذشته،حال و آینده برایش یکسان است. بنا بر این امروز که من دعا میکنم خداوند می تواند گذشته ، حال و آینده مرا اصلاح کند. این که توبه گذشته را اصلاح می کند بسیار جدیا ست چون در پیشگاه کسی دعا می کنیم که گذشته، حال و آینده به اندازه هم مسلط است.

خداوند در ادوار زمانه از گذشته تا آینده نیامده برای من و شما فاعل بر احوال من و شمایی است که در گذر زمان قرار داریم و گام به گام طی می کنیم واکنون در زندانی محصور هستیم که نمی توانیم حتی اندکی بیشتر از مقرری خودمان به جلوتر برویم،به گذشته هم که بعد از ورود به آینده امکان بازگشت نداریم پس ما در همه حال در حال ورود به آینده ایم و لحظه حال را بخواهیم درک کنیم امکان توقف نداریم. امکان بقای برحال بر ما صفر است درک حال بر ماامکان پذیر نیست مگر به وصف ورود به آینده. خداوند زمان را آفریده ومارا در آن قرار داده همانطور که مکان را آفریده می توان در مکان حرکت کرد ولی نمی توان در زمان رفت و آمد. خداوند در قرآن می گوید ۳بار نوشته ام که زمین به بندگان صالح خداوند به ارث می رسد. صالحین کسانی هستند که خطاکه ندارند هیچ، مستجاب الدعوه اند مثل حضرت ابراهیم،حضرت خضر و...

من معتقدم خداوند حکیم است حکیم کار عبث نمی کند کسی که می گوید او می آید خونریزی می کند نمی فهمد خون یعنی چه؟ نمی فهمد خونریزی یعنی چه نمی فهمد خدا یعنی چه؟ خونریزی در دستگاه خداوند نابخشودنی است او برای بارور کردن حکمت و اندیشه های متعالی و ساختن یک جامعه بی نظیر می آید.

من دیدم اگر بخواهم نظامی برای تصویرگری عهد موعود طراحی کنم دو آگزیوم را در بر می گیرد خرد تامه و زیبایی کامله . زیبایی و خرد وصف او و احوال اوست او آنچه که تجلی خواهد داد در هستی دو جلوه دارد زیبایی در عرصه هنر و خرد در عرصه دانش. او می آید برای انسجام صالحین که به یک جامعه زیبا و خردمند برسند. پیامبران در دوره های متفاوتی ظهور کردند در هردوره ارتباط پیامبران با معصیت و فضای آن روز خیلی جالب است و صبر برخی پیامبران اصلا قابل تصور نیست. مثل صبر حضرت صالح یا حضرت ایوب. جاهل ترین مردم تاریخ در زمان پیامبر خاتم بودند که به جهل خودشان فخر می فروختند و شعر می‌سرودند،ولی خدا دربرابر آنها پیامبری می آفریند که با هوش ترین فرد زمان خویش است. جمله ای از پیامبر است که در نامه ۵۳حضرت علی (ع) به مالک اشتر آمده که می گوید من خود از رسول خدا شنیدم: هرگز

پاکیزه نیست امتی که در آن زیر دست نتواند بی لکنت زبان حق خویش از فرا دست باز ستاند. قوی ترین جمله در مکاتب غربی مربوط به عدالت اجتماعی این است که "هیچ عدالتی بدون حقیقت وجود ندارد" شبیه این جمله و برتر از آن زیاد دیده شده در نهج البلاغه ولی این جمله از خود رسول ا... هست که فقط امتی پاکیزه می گردد که در آن زیر دست بتواند بی لکنت زبان حق خویش از فرا دست باز ستاند که من ادعا می کنم گوینده اش هوشمند ترین مخلوق خداوند است. و این عظمتی است که خداوند در وجود پیامبر به ودیعت گذاشته است. بهترین شاگرد او قیام می کند برای احیاء این سنت در مقابل کسانی که شریعتی به خوبی آن هارا به زر و زورو تزویر نسبت می دهد و به گفته خود امیر المومنین که آنها را قاسطین،ناکسین،مارقین می خوانند.

نگاه می کنیم یکی به خاطر پول ،یکی بخاطر قدرت و دیگری بخاطر سلطه بر اندیشه ها و تحمیل توده ها که خطرناک ترین و وحشی ترینش همین است، آنهای که تزویر را بکار گرفتند یعنی خوارج وحشی ترین و خطرناک ترین بودند چون می توانستند توده هایی را بسیج کنند مثل امروز از نقاط مختلف بیاورند که آنها برای رضای خدا شروع کنند به سلاخی مردم چون وقتی که خدا را ابزار کنید خطرناکترین جلوه از تفکر دینی ظهور می کند ودر تاریخ اسلام بیشتر ما شاهد ابزار شدن خداوند بوده ایم.و خداوند وعده بسیار شدیدی داده به آن کسانی که خدارا ابزار می کنند، قرآن کلام خداوند است در حقیقت تجلی خداوند است که آن کسانی که قرآن را به رأی خود تفسیر می کنند جایگاه بسیار شکننده ای دارند. این دنباله آن جهلی است که در راه زمانه بوده و آثار آن جهل برای ما قابل حل نیست. روایتی از پیامبر است که هیچ پیامبری به اندازه من زجر نکشید.پیامبر با چنین قومی روبرو می شود که در انتهای عمر او به قدرت می رسند وبجای اینکه تابع او بشوند به فکر قدرت طلبی می افتند و قدرت را از مسیر خودش خارج می کنند. علی(ع) می ماند با جامعه ای که رو به فساد است باید صبر کند تا اصل این جامعه از بین نرود و پیام او به دیگران برسد نهضت فرازمانی علی(ع) با چهارده معصوم آغاز می شود. من در زمان دانشجویی می خواستم در مورد امام زمان کار کنم ولی نمیدانستم چگونه از طرحم دفاع کنم به این نتیجه رسیدم که کلکم نور واحد به جای اینکه درباره امام زمان(عج) کار کنم در باره حضرت علی(ع) کار می کنم و باید به نتایج یکسان برسم چون قرار نیست که حقیقت امام تفاوت داشته باشد و اگر من به دستگاه منطقی زیر ساخت تصمیمات امام برسم قطعا می توانم به مقیاس های واحد وقابل تکرار برسم که حاصل آنها یک پوهش گسترده ای بود.

تأکید برتوحید وبرابری ناشی از توحید که مردم یا برادران دینی تواند یا یاهمانندان تواند در خلقت و آزادی در توحید که خداوند تورا آزاد آفریده بنده دیگری مباش و برابری حق و تکلیف که لایکلف ا... نفسا الاوسعها و بعد اصل تسهیل کمال گرایی که هیچ کس حق ندارد مسیر دیگری را به سوی کمال مسدود کند.

این ۵ گذاره اولیه بود که بر اساس آن ۱۹ گذاره استخراج شد که وجود حکومت ضرورت دارد برای اینکه رفاه،امنیت و آزادی را فراهم کند. رفاه نسبی و معقول براساس کوشش و تأمین حداقل ها برای همه چه کوشش کننده ،چه تنبل،چه کاهل-امنیت کامل برای همه چه مسلمان چه غیر مسلمان و آگاهی کافی برای اینکه هیچ مشارکت اجتماعی که مبتنی بر آگاهی نباشد هرگز ارزش ندارد.

اگر عاشورا به پیروزی جبهه حق نینجامید به جهت اینکه مردم آگاه نبودند، هرگز این اتفاق نخواهد افتاد که در شرایط ناآگاهی عامه پیروزی حق تحقق پیدا کند،اساسا پیروزی حق متعلق به جامعه بالغ است. اولین مقاله من که چاپ نشد نامش بود شعور و ظهور، شعورمقدمه ظهور است. صالحین کسانی هستند که می دانند شعور برای چیست و چرا می دانند که قدرت برای چیست و چرامام حکیم باید در مقام قدرت اجتماعی وسیاسی قرار بگیرد؟ صالحین شعور درک جامعه موعود را دارند،شعور نگهداریش را دارند این اتفاق باید بیافتد وبرای رسیدن به این اتفاق ما باید بدانیم که عدالت چیست؟ باید تصور درستی از جامعه مقصد داشته باشیم که به انحراف نرویم. در باب خوارج امام همه را یکسان نمی دانند و می فرمایند: فرق است میان کسی که حق را گرفت و به باطل رسید و کسی که از ابتدا به دنبال باطل بود. جنگ را به طول می اندازد تا عده ای برگردند و عده ای دوباره برمیگردند و باقیمانده را به شدت سرکوب می کند چون اینها فتنه ای هستند که جامعه بشری را نابود می کنند، چنین خوی جنایتکاری به اسم اسلام در جامعه بشری مطرح می شد.

علی(ع) چه باید می کرد؟ پشت سر او شنیده می شود که او خشونت کرد چه خشونتی تأمل کنید که چه می گویید. بعضی وقتها شعار های زیبایی داده می شود مثلا : باید باهمه مدارا کرد مگر با خوارج یا داعش می شود مدارا کرد؟ گفتگو برای زمانی است که بساط گفتگو فراهم باشد.

اگر عاشورا به پیروزی جبهه حق نینجامید به جهت اینکه مردم آگاه نبودند، هرگز این اتفاق نخواهد افتاد که در شرایط ناآگاهی عامه پیروزی حق تحقق پیدا کند،اساسا پیروزی حق متعلق به جامعه بالغ است

مقدمه ای در باب موسیقی دینی

انسان در میان اصوات و نواهای طبیعت به دنیا آمده است و مبانی موسیقی را از طبیعت آموخته. در مسیر تمدن خویش، انسان به اصوات تازه ای پی برد و به تدریج متوجه شد که صداهای منظم میتوانند بر فعالیت او تأثیر مثبت داشته باشند. در واقع هنر با درک زیبایی از طبیعت و با تقلید آهنگهای طبیعی و انعکاس این آثار به وجود آمده است. انسان برای پرستش خدایان و غلبه بر ترس، آوازهایی می‌خواند که به تدریج به شکل سرودهای مذهبی و دسته جمعی برای عبادت درآمد.

در ابتدا موسیقی جهت زنده ماندن و دوام آوردن و پیروزی در شکار استفاد ه می‌شد ولی تکامل تدریجی سازها و کشف کشاورزی و زراعت و نیاز عوامل طبیعی مانند باد،باران،خورشید موجب گشت تا برای دستیابی به محصولات بیشتر به جلب این نیروها بپردازد. که برای هر کدام از این نیروها خدایانی رو خلق کرد و برای خوشنود ساختن این خدایان آنها را با آواز موسیقی ستایش می‌کردند.

موسیقی و دین روابط نزدیک و تنگاتنگی با هم دارند که از جهات مختلفی تعریف هر کدام به صورت مجزا کاری دشوار است. مومنان به دین موسیقی را گاه صدای خدایان و گاه فراصوت شیاطین دانسته‌اند. متون دینی در جهان قبل از اینکه نوشته شوند سروده و خوانده شده است،اما موسیقی دین در ایران به گونه ای دیگر است.

موسیقی و دین، چنان روابط نزدیک و درآمیخته ای باهم دارندکه از جهت پیچیدگی وتنوع، تعریف هریک، به تنهایی کاری دشوار است.مؤمنان به دین، موسیقی را [گاه] صدای خدایان یا [گاهی هم] تنافراصوات شیاطین دانسته‌اند؛ گاه آن را به منزلهٔ پاک ترین نمونهٔ روحانیت ستوده‌اند وزمانی همانند نهایت تباهی‌های نفسانی، مورد نفرت قرارداده‌اند؛ درهردومورد، اشتیاق آنان برای ترفیع آن درعبادات ویا از ریشه کندن آن، هم دردین و هم درزندگی دنیوی، یکسان بوده است. موسیقی، به ندرت پدیده ای بی طرف شناخته شده وهمواره ارزش مثبت یا منفی آن، بازتابی تقریبا جهانی وپراهمیت درفضای دینی داشته است. این اهمیت که شاید برای مردم پس ازعصر انقلاب صنعتی مغرب زمین، که به تنزل موسیقی تا حد یکی از شاخه‌های فرعی هنر، سرگرمی‌یا موسیقی گاه به گاه مذهبی و متروک مانده در پشت دیوارهای مقدس کلیساها، خوگرفته‌اند، ناشناخته باشد درعین حال امری فراگیربوده است.

فرض پیوندهای نزدیک میان مفاهیم مذهبی و موسیقاتی، تعریفی ازموسیقی، بدون آن که محدود به قیدهای مذهبی شده باشد، ممکن نیست. برای مثال، یک تعریف متداول از موسیقی، یعنی صداهای طرح‌انداختهٔ انسانی. با این باور، فراگیر مذهبی، که موسیقی را دارای طرح الهی می‌داند، ناسازگار می‌نماید. از دیدگاه سنت نگاهدارنی که موسیقی، یا دست کم موسیقی مذهبی را، دارای اصلی ایزدی [و] یا [خاستگاهی] شیطانی می‌دانند، ادعای انسانی بودن آن، نهایت جزم نگری ماده گرایان مغرب زمین شمرده می‌شود، اگر چه به نظردیگران نظریه ای بی طرفانه وعلمی‌بیابد.

حتی مایهٔ تعریف‌های سادهٔ فرهنگ لغات، مانند هنرتلفیق صداها نیزدارای مفاهیمی‌قوم مدارانه وفرقه ای است. دربسیاری از زمینه‌های مذهبی، موسیقی، کمتر مبین هنر وبیشتر، به منزلهٔ فنی است که برای نتایج عملی به کارگرفته شده است : ازذخیره سازی وبازیافت اطلاعاتی که درحکایت ها، وآموزه‌های مذهبی،به یادگار مانده درترانه‌ها،تا جذب حیوانات شکاری، افزایش محصولات، درمان امراض، برقراری ارتباط با الوهیت، درخواست وکنترل مراحل مختلف تجربه‌های روانی کیهانی که به موسیقی نسبت داده‌اند. درحالی که ازجهت زیبایی شناختی، ممکن است زیبایی، درای فنون، بخشی تکمیلی بوده یا نبوده باشد، اما بیان شخصی افراد، نقش‌اندکی را دراین اظهارات داراست وشاید حتی درنتایج مورد نظرنیز زیان آورباشد.

به موسیقی مفهوم هنر بخشیدن، اشارهٔ بیش از حد ستایش آمیزی مربوط به ایدئولوژی اخیر اروپایی است که مبنای آن، تقدس احوال شخصی وفردیت گرایی است ودرنهایت، ریشه در مفاهیم یونانی ویهودی / مسیحی خود، نفس وروان دارد. ازنظر بعضی سنت ها، موسیقی با نفس یا روح فردی ضدیت وتعارض دارد. دسته ای از متون بودایی، موسیقی را تجسمی‌نمونه وار از ناپایداری وعلیت مشروط می‌داند که برپایهٔ منابع وشرایط بیرونی نهاده شده است. به منظور آن که نشان دهد که چیزی به نام فرد یاخود،وجود ندارد. درمقابل، پژوهشگران جدید مغرب زمین، موسیقی را دست کم درصورتهای ناب آرمانی آن به طورکامل، جدای از هرعلت وهر شرط خارجی دانسته‌اند؛ آنان، حد فاصلی میان عناصرفراموسیقایی، مانند نمادپردازی، نقش، هدف و نظایر آن وموسیقی، به خودی خود که باید ظاهرا مرکب از نظام صداها باشد رسم می‌کنند. به نظر می‌رسد این مفهوم ازموسیقی، بازتابی از تصورات مذهبی اروپای بعد ازرنسانس باشد مبنی براین که روح، به طورمستقل ومنزه، کلاملا درجسم یک فرد جای گرفته است.

شاید همچنین بازتابی نیز ازمفاهیم فرافئودالیسم اقتصادی دربارۀ آزادی فردی سرپرست گروه نوازندگان باشد، همانند عقیدۀ بوداییان مبنی براینکه یک موسیقی ناپایدار، نتیجۀ ترکیب زودگذر علتها وشرایطی است که درباورهای اساسی آیین بودایی انعکاس یافته است.

حتی صداها، ممکن است نقشی تعیین کننده دربرداشتهای مذهبی از موسیقی دست کم درمعنای فنی آن نداشته باشد. وقتی مسلمانان بنیادگرا، ضبط وثبت موسیقی عامه پسند غربی را تحریم می‌کنند ومسیحیان بنیادگرا، آنها را می‌سوزانند، واکنش آنان الزاما برساخت‌های آهنگین یا [فی المثل] مبتنی برسازهای زهی نیست، که سازندۀ جوهر موسیقی برای بیگانگانی است که ازجهت فنی آموزش دیده‌اند. موسیقی کیهانی، که مورد ستایش نخستین نویسندگان مسیحی قرارمی‌گرفت، ازجهت امواج فیزیکی انباشته دریک وسیلۀ هنری ضعیف، چندان معتبر نبود ودرکشورتبت، بوداییان می‌اندیشیدند که موسیقی، متشکل از دو بخش است : موسیقی به راستی زمان حال که صدای خوانندگان وادوات سازی،آن را پدید آورده وموسیقی ساختۀ ذهن گونه ای که هرشنونده ای، برمبنای تجربۀ مهارت ونیروی تخیل خویش،به گونه‌هایی متفاوت درک ودریافت وتصورمی‌کند. سنن مذهبی، برروی هم، تصوری که از موسیقی داشته‌اند، متشکل از صداها و فراموسیقایی ها بوده است واین تصور، چیزی بیش از تصور از انسان، متشکل از جسم وبرتر از جسم، نیست. از این رو، حتی اساسی ترین تعریف‌های فنی از موسیقی نیز، جنبه‌های اصیل موسیقی را، آن گونه که درتصورمذاهب متعدد بوده است، یانادیده می‌گیرند یا انکار می‌کنند، درحالی که، برچسب‌هایی چون سمبلیسم که برای جنبه‌هایی غیر از علم اصوات به کارگرفته می‌شود، ممکن است گمراه کننده یا حتی از دیدگاه یک معتقد، خصمانه به نظربرسد.

نفس کوشش برای تعریفی بی‌طرفانه وآزاداندیشانه از موسیقی، دربرخی از دیدگاههی مذهبی شاید قابل اعتراض باشد. برای گروهی ازمسیحیان، برخی از انواع موسیقیهای عرفی وموسیقی مذاهب دیگر، کارهای شیطان است ونام بردن از آنها نباید بدون لعن ونفرین صورت گیرد؛ از سوی دیگر،ازدیدگاه نویسندۀ فرقۀ ماهایانای بودایی، مؤلف ساسکیا پاندیتات (۵)، هر موسیقی، شایستۀ ستایش است. زیرا انسان را ازرنج، می‌رهاند.

برخی از مسلمانان به آهنگین بودن (تسجیع) قرآن وآن را همردیف دیگر سروده ها نامیدن،اعتراض دارند وبه طورکلی وتلویحا نسبت‌هایی منفی به موسیقی می‌دهند؛ لیکن برخی از نویسندگان صوفی، به گونه ای از موسیقی سخن می‌گویند که آن را دارای بیشترین گنجایش برای راهبری درجهت کمال معنوی می‌دانند واز این که مهم ترین معانی وارزش‌های موسیقی مورد ستایش یا ادراک واقعی، قرارنگرفته است، حالت گواهانی بی طرف به خود گرفته‌اند.

بسیاری از ادیان وفرهنگ ها، مفهومی‌که با موسیقی یا موسیقی مذهبی مطابقت کند، ندارند. ازنظراسلام، الموسیقی (موزیک)، دراصل، آن چیزی است که مغرب زمین احتمالا آن را موسیقی عرفی تلقی می‌کند واز آن جهت که نفس آن، گمراه کردن هوادارانش به سوی انحراف‌های جسمانی است، مورد بحث قرارمی‌گیرد؛ آهنگین بودن قرآن وبرخی از اشعارمذهبی را موسیقی، دست کم، بدان معنا که زمینۀ آن برمبنای اصول فنی یا زیبایی شناسی باشد، نمی‌دانند.برای پرهیز از بی حرمت ساختن سنت، وتحمل عقیدۀ نامناسب، می‌کوشند تمامی‌مواردی که دارای چنین ویژگی‌هایی هستند وبه گوش بیگانگان موسیقایی می‌رسند لیکن آشنایان آن راموسیقی نمی‌شمردند، غیر موسیقایی تلقی گردد.

فرهنگ‌هایی به گوناگونی فرهنگ اتیوپی وتبت نوین، اصطلاحات ومفاهیمی‌مستقل برای موسیقی دینی وموسیقی غیردینی دارند، بدون آنکه اصطلاح مشترک موسیقی آن دورا دریک دسته بندی مشترک قراردهد. ازسویی، موسیقی چینی، شی این (۶) (گونه ای سنتور)، آشکارا به عنوان موسیقی پذیرفته شده وریشه‌هایی. ژرف درمفاهیم مکتب کنفوسیوس وتائوئیسم وعبادات آنها را دارد؛ لیکن به طورمسلم به معنای آوازهای راهبان بودایی درصومعه ها یامعابد تائویی؛مذهبی نیست، اگر چه این نکته به آسانی دستخوش تحریف و رمانتیسم قرار می‌گیرد، حقیقتی بارزنیز هست : مبنی براین که دربسیاری از جوامع کوچکی که برمبنای خویشاوندی درست شده‌اند وگذارن زندگی [آنها]از راه شکارگری، چادرنشینی وزراعت است. درجوامعی که تفاوت نقش‌های قانونی افراد، بسیارکمتر ازجوامع بوروکراسی متمدن،به چشم می‌آید، به دشواری می‌توان خطی روشن میان موسیقی مقدس وغیر مقدس، رسم کرد بدان صورت که می‌توان تفاوت میان دین وزندگی روزانه قائل شد. آیا آوازهای کوتوله (۷)های افریقایی به هنگام جمع آوری عسل را باید، آیینی سنتی، تفریحی سرگرم کننده، یا یک نظام ترتیب یافتۀ اجتماعی، درجهت اطمینان وازدیاد شرکت همگانی وبرابر طلبی درکارهای اجتماعی، دانسته یا آن را از جهت زیبایی شناسی، هنر خواندن آوازهای چند صدایی، تلقی کرد؟ این پرسش، اگر نگوییم بی معناست، دست کم ناشی از بی ذوقی است.

بامعنا ترین تعریف ها از موسیقی، همانند ادیان، با اصطلاحات خود موسیقی، به دست می‌آید. درتعاریفی که از دین می‌شود، گذشته از جنبۀ موسیقاتی صداها وارتباط ساختاری آنها باهم، به عواملی مانند قوانین کیهان وریاضی، اصل الوهیت یا الهام، اثرهای روان شناختی یا عاطفی، اشارات اجتماعی واخلاقی، روابط یا تقابل میان موسیقی مذهبی وموسیقی غیرمذهبی وگسترۀ وسیعی از عناصر دیگر نیز توجه می‌کنند.

ازآنجا که برگزیدن عوامل، از یک سنت مذهبی با سنت دیگر، ونیز اهمیتی که هریک از این عوامل برگزیده دارند به شدت متفاوت است، برداشتی که درآن،همۀ موسیقی‌های مذهبی، دراصطلاحات خاص خودشان تعریف شده باشد، مجموعه ای از تلقی‌هایی را پدید می‌آورد که متقابلا نسبت بدانچه باید موضوعی نسبتا مرتبط باجهان هستی، الوهیت یا انسان جهانی باشد، نامفهوم است. برای دریافت راه حلی بهتر، باید موسیقی ومذهب را دراصطلاحاتی که به گونه‌ای گسترده تر، درسن موسیقاتی ومذهبی مشترک هستند،مورد بحث قرارداد؛ واین اصطلاحات، نخست، خواهان توجه به ارکان فنی موسیقی ونمودهای شبیه موسیقی است که درمتون مذهبی یافت می‌شود.

موسیقی دینی قبل از اسلام

به طـور کلـی موسـیقی دینـی قبـل از ورود اسـلام بیشـتر در زمینـه ی شـاهنامه خـوانی بـوده اسـت. در یک تجزیـه و تحلیـل کلـی اطلاعـاتی کـه شـاهنامه از ابزارهـای موسـیقی دوران هـای تـاریخی و اسـلامی‌به ما منتقـل می‌کنـد بـه مراتـب بیشـتر از سـایر منـابع تـاریخی اسـت چـرا کـه فردوسـی بـا توجـه بـه سـرایش شـاهنامه در وزن حماسـی در پیـروزی ایرانیـان سـازهای شـاد و مناسـب و در جنـگ هـا موسیقی عزا و سوگ‌ها به کار می‌برد (سوگ سیاوش)

موسیقی دینی بعد از ظهور اسلام

موسیقی در اسلام همواره مورد نکوهش بوده است،مخصوصا موسیقی ای که غنا داشته باشد،در کل صوت و آوازی که انسان را از خود بیخود کند همواره در اسلام مورد نکوهش قرار گرفته است با این حال موسـیقی دینـی در ایـران را میتـوان در محـرم و عاشـورا جسـتوجو کـرد ایـن نـوع موسـیقی از جهـات گوناگون مورد توجه و اقبال مردم بوده است.

اگر چه ایـن موسـیقی غـم انگیزتـرین و تـأثر برانگیزتـرین نـوع موسیقی اسـت امـا قسـمت زیـاد و قابـل توجـه را در ایـام محـرم و تاسـوعا وعاشـورای حسـینی و دیگـر ایـام عـذاداری را در طـول سـال شـامل می‌شود.

حتی صداها، ممکن است نقشی تعیین کننده دربرداشتهای مذهبی از موسیقی دست کم درمعنای فنی آن نداشته باشد. وقتی مسلمانان بنیادگرا، ضبط وثبت موسیقی عامه پسند غربی را تحریم می‌کنند ومسیحیان بنیادگرا، آنها را می‌سوزانند، واکنش آنان الزاما برساخت‌های آهنگین یا [فی المثل] مبتنی برسازهای زهی نیست

انسان شناسی دین

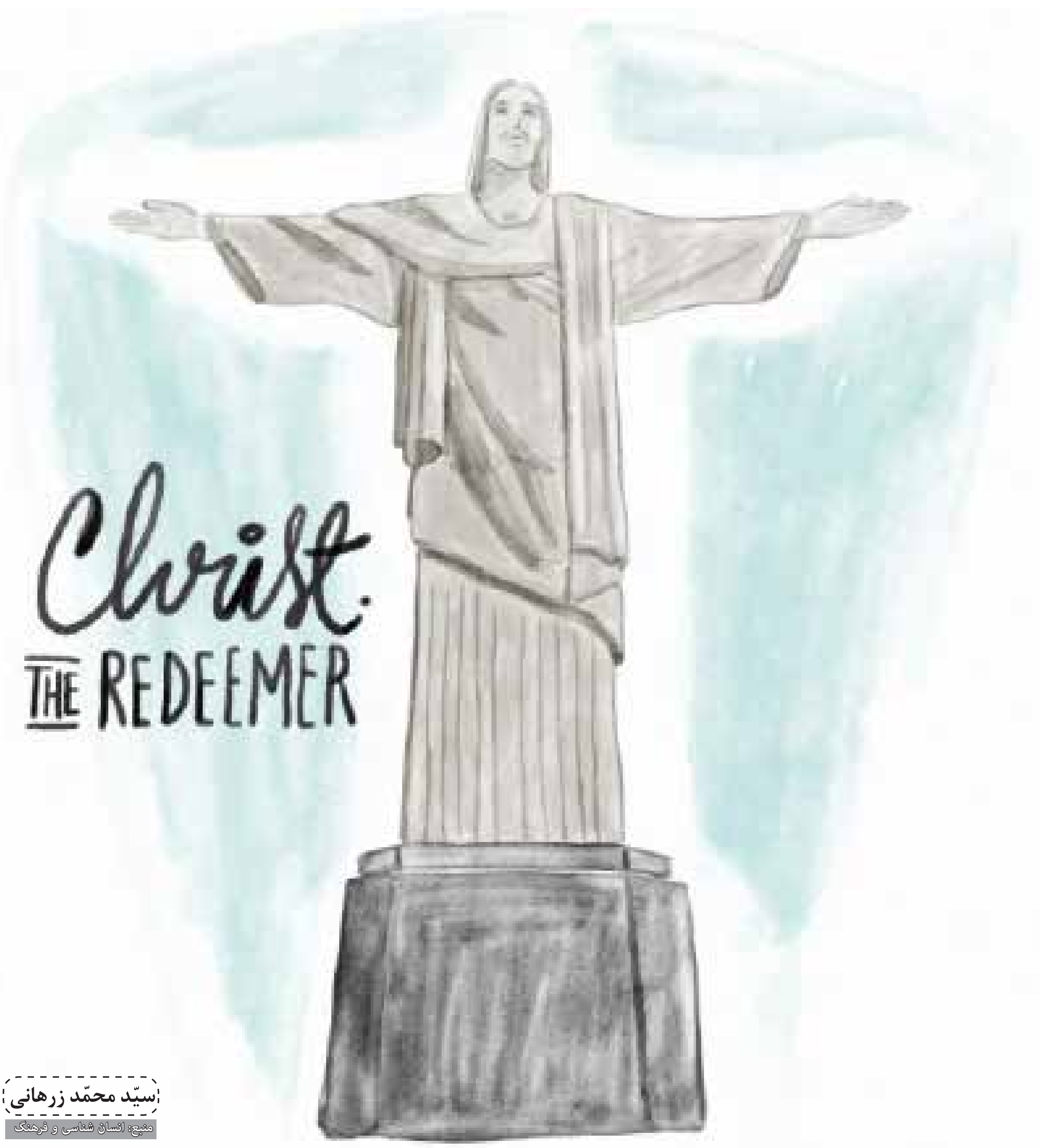

سیّد محمّد زرهانی
منبع: انسان شناسی و فرهنگ

اگر انسان شناسی دین را در معنای کلاسیک آن در نظر بگیریم ، عمدتا با مفاهیم بخصوصی چون جادو ، توتم ، تابو و جمعیّت های کوچک ، کمتر شناخته شده و پراکنده بدوی سر وکار خواهیم داشت که روزگاری مورد توجه سیاحان و انسان شناسان غربی واقع شده اند. اما با توسعه حوزه تمدنی غرب و فراگیر شدن مظاهر و بعضا ارزش های اروپایی در اقصی نقاط جهان معاصر به سختی می توان مردمانی یافت که از امواج سیل آسای جهانی شدن در امان مانده و بکارت فرهنگی خود را حفظ کرده باشند.(هرچند به زعم برخی از باورمندان به ایده تبادل فرهنگی این سخن اعتبار چندانی ندارد.)

از سوی دیگر انسان شناسی از بدو پیدایش با این پیشفرض کار خود را در کنار جامعه شناسی ادامه داده است که مطالعه اجتماعات غیر غربی و عمدتا کوچک را پیگیری کند. خوب این پیشفرض اساسا برای انسان شناسان غیر غربی مناقشه برانگیز است که تفکیک خود و دیگری را چطور در انتخاب میدان مطالعه لحاظ کنند. اگر قرار است انسان شناسی مطالعه محققین مرکز از مردمان پیرامون باشد، مطالعه محققین پیرامون از کدام مردمان خواهد بود؟ چند گام فراتر برویم ، آیا در دومین دهه از قرن بیست و یک اساسا تقسیم بندی غرب/غیر غرب یا مرکز/ پیرامون دارای اعتبار است؟

آنچه که اکنون انسان شناسان با آن روبرو هستند امحاء تدریجی فرهنگ های پراکنده و ضعیف جهان غیر غربی است. هژمونی فرهنگ و تمدن غرب چنان بر

سر جهان در حال توسعه سایه انداخته است که بعضا بیگانه در نظر گرفته نمی شود. غرب برای غیر غربیان گاهی آشنا تر از گذشته فرهنگی ایشان می نُماید. با این اوصاف شاید شایسته باشد به تعبیر جان کاماروف از پایان انسان شناسی سخن گفت. چراکه این علم هم موضوع خود را از دست داده است هم در روش مطالعه انحصار سابق را ندارد. خصوصا با در نظر گرفتن این مورد که جامعه شناسان بعد از موج دوم روش شناختی به ابزار هایی که سابقا با نام انسان شناسی گره خورده بودند مجهز گشته و ادبیات قابل توجهی را در این حوزه تولید کرده اند. خواه ناخواه روش های کیفی نام خود را از انسان شناسی جدا کرده اند و دیگر صرفا به این رشته اختصاص ندارند.

اما چه چیز حیات انسان شناسی و به تبع آن انسان شناسی دین را در دانشگاه های مطرح معاصر جهان تداوم بخشیده است؟ با از بین رفتن حجم قابل توجهی از میادین مطالعه و تنگ شدن تدریجی دامنه موضوعات چرا این رشته جای خود را به شاخه ای از مطالعات کیفی جامعه شناسی نداده است؟ ارائه پاسخ قانع کننده به این پرسش برای محققین و اساتید انسان شناسی حیاتی است.

به عنوان کسی که دوره کارشناسی را صرف مطالعه جامعه شناسی و ادبیات تولید شده این رشته کرده عمیقا دریافته ام که در مطالعات جامعه شناسی نظریه بر محقق و میدان پژوهش سلطه دارد. هنگامی که مصاحبه ای انجام می شود مصاحبه گر باید فاصله خود را با مصاحبه شونده حفظ کند . چراکه باید دستاوردی نظری از مصاحبه شونده ، متن یا میدان استخراج کند و این فرایندی است که با اطمینان به دانسته های قبلی محقق کامل می شود. اما میادین مطالعه انسان شناسی مانع از پیدایش رویکرد مقتدرانه پژوهشگر نسبت به دانسته هایش می شود. انسان شناسان به خوبی می دانستند که برای آموختن و فراگیری میان اجتماعی ناشناس آمده اند و قرار نیست الگوی مردمان مورد مطالعه خود باشند. ایشان ناخودآگاه تواضع بیشتری برای مطالعه میدان به خرج می دهند و با توجه به نسبت بیگانه ای که به متن یا میدان مورد مطالعه دارند، مواردی را مشاهده می کنند که تا پیش از این سایرین قادر به دیدن آن نبوده اند.

در واقع انسان شناس با میدان مورد مطالعه خود تماس فرهنگی طولانی مدتی پیدا می کند تا بینش فراگیری از مردمان بیگانه بدست آورد. آثار انسان شناسانی چون فرانس بواس و مارگارت مید حاوی توصیف و تشریح جامع ابعاد فرهنگی مردمان مورد مطالعه ایشان است که در مقایسه با آثار تولید شده در ذیل عنوان جامعه شناسی حائز توجه است.

از سوی دیگر انسان شناس با بررسی تطبیقی جوامع ابتدایی و پیشرفته بینش عمیق تری در درک نسبیت فرهنگی دارد و از جزم اندیشی فاصله ای دوچندان می گیرد. چه بسیار نظریاتی که در جامعه شناسی بارها و بارها خوانده و تدریس می شوند درحالیکه عملا هیچ کس به فکر تصدیق یا رد آن ها نیست. صرفا ادبیاتی مشابه نظریات فلسفی و عملا تاریخ تفکر اجتماعی غرب است بااین تفاوت که برچسبتوضیحمسائلاجتماعیبرآنزدهشدهاست.جالبآنجاییاستک هانتخابرویکردنظریتبدیلبهامریسلیقهایوکاملامنفکازواقعیتاجتماع یمیگردد.دانشجوبهمطالعهتاریخنظریاتمیپردازدوبعدازمدتیدرس یردانشاندوزیبابینظمی نظری مواجه می شود. مدتی گرایش به نظریات کلان پیدا می کند، و بعد یا در موازات آن سراغ نظریات خرد می رود. احتمالا با پیگیری آثار معاصر تمایل به نظریات ترکیبی پیدا می کند و این تفریح گیج کننده تا مدتی ادامه خواهد داشت. اما اینسو در انسان شناسی اوضاع طور دیگری است. نظریه خوانی و نظریه پردازی بدون پیگیری شواهد امری مهمل و بی معنی تلقی می شود. به عنوان اصلی یعنی انسان شناسی دین بازگردیم. بخاطر دارم بعد از معرفی شاخه زرین ، اثر سر جیمز فریزر و مرور برخی دستاورد های نظری وی در حوزه انسان شناسی دین با اعتراض استاد روبرو شدم. وی صراحتا به من گفت که فریزر برای مدعای خود شواهد دقیقی نیاورده و نظریاتش توسط یافته های دیگر رد شده است. اعتراض استاد در وهله نخست برای من شگفت آور بود. اما بعد از بررسی مجدد و دقت در شیوه جمع آوری داده ها متوجه شدم گویا ایشان چندان بیراه هم نگفته است. خوب این برای من قبل از هرچیز درسی انسان شناسانه بود که نظریات را فارغ از بررسی شواهد ارائه شده توسط نظریه پرداز مطالعه نکنم و شواهد اجتماعی را مقدم بر استحکام درونی یک نظریه مورد مداقّه قرار دهم. با تمسک به چنین پشتوانه علمی می توان به رویکرد انسان شناسانه در مطالعه جوامع پیشرفته دوشادوش و بلکه جلوتر از جامعه شناسی جدا امیدوار بود.

اما انسان شناسی دین به عنوان زیر شاخه ای مهم از انسان شناسی ، بیانگر چهار توصیه اساسی است که هرکدام به نوبه خود حائز اهمیت اند.

اول آنکه انسان شناس در مطالعه باید بر پیشفرض ها و پیش داوری های فرهنگ خویش غلبه پیدا کند. مثلا اگر انسان شناسی همچون جیمز لت که معتقد به اقتدار اساسی علم است[۱] و فرهنگ غیر علمی را ناشی از جهل انسان می داند به مطالعه فرهنگ نذر در جوامع اسلامی دعوت می کردیم تنها نتیجه ای که انتظار می رفت بدست آید تخطئه و تحقیر مردمانی ساده اندیش در پهنه خاورمیانه بود.

البته برای ذکر مثال از غلبه پیشداوری ها ، صدها فیلسوف و متکلم پیش از لت استحقاق نام بردن دارند. کسانی که برای سنجش میزان اعتبار مدعای خود جهان بینی سایر دستگاه های فرهنگی را ابدا ذی صلاح می دانند. اما از این حیث نام لت مطرح شد تا خواننده تشخیص دهد که صرف حمل برچسب انسان شناسی موجب اعتقاد و التزام به درک نسبیت فرهنگی نمی شود.

توصیه دوم مطالعه تطبیقی است. انسان شناسی دین با مطالعه یک دین و فرهنگ ممکن نیست. فهم دلایل پیدایش بسیاری از باور ها ، مناسک و اعمال مذهبی تنها هنگامی میسر می شود که مردمانی متعدد با فرهنگ های متعدد از این حیث مورد مطالعه قرار گیرند. خصوصا زمانی که انسان شناس از بستر فرهنگ مذهبی برخاسته باشد.

توصیه سوم تاکید بر رویکرد امیک و تلاش برای درون فهمی است. بخشی از ابعاد فرهنگی مناسک و باورهای دینی تنها زمانی برای پژوهشگر روشن می شود که خود را در جایگاه متدینین قرار دهد وسعیکندجهانذهنیایشانرادرککند.هرچنداینشیوهاگربارعایتملاحظاتیهمراهنبا شدممکناستانسانشناس را از نظر فرهنگی دچار سردرگمی کند. تجربه مایکل کرنی بعد از ابتلا به سحر و سرگردانی وی از این ماجرا خواندنی است : "ذهنم مانند موتوری که خفه کرده است شروع به دوران کرد، در حالی که شاهد از هم پاشیدگی جهان بینی عقلانی، علمی و مادی گرایانه ام بودم، یک آگاهی غیر قابل سرکوب در ذهنم سر بلند کرد مبنی بر این که همه ی این ها خطا هستند، و این مردمی که من در میانشان زندگی می کرده ام با آنچه گمان کرده بودم رسومی عجیب، عقب مانده و خرافی است، از دانش نیروهایی که من به هیچ وجه آمادگی نداشتم به آنها بپردازم آگاه هستند و با آنها در تماس اند. چنان از جانم ترسیدم که هرگز قبل از آن نترسیده بودم." (کرنی ، ۱۹۹۲) [۲]چنین وقایعی ناشی از عدم فاصله گیری به هنگام محقق از میدان تحقیق است. در هرصورت باید توجه داشت که در تجارب انسان شناسانه در حوزه دین و جادو ممکن است پیامد های فرهنگی پیش بینی نشده در پی داشته باشد.

اما نکته پایانی لزوم اتخاذ نگاه کل گرایانه در مطالعه و پژوهش پیرامون دین است. فهم یک نهاد در یک فرهنگ، با فهم ارتباط سایر نهاد های اجتماعی مستقر در آن فرهنگ گره خورده است. انسان شناسی دین نیز از این اصل مستثنی نیست. قطعا مطالعه ادیان و مذاهب در ارتباط با سیاست و اقتصاد شکل دیگری پیدا می کند تا مطالعه منفرد آن. لذا شایسته است انسان شناس به ابعاد ضمنی و حاشیه ای مورد مطالعه خود توجه ویژه ای داشته باشد تا فهم برخی گره های فرهنگی مورد مطالعه ساده گردد.

در واقع انسان شناس با میدان مورد مطالعه خود تماس فرهنگی طولانی مدتی پیدا می کند تا بینش فراگیری از مردمان بیگانه بدست آورد. آثار انسان شناسانی چون فرانس بواس و مارگارت مید حاوی توصیف و تشریح جامع ابعاد فرهنگی مردمان مورد مطالعه ایشان است که در مقایسه با آثار تولید شده در ذیل عنوان جامعه شناسی حائز توجه است

---

[۱] رجوع کنید به علم ، خرد و انسان شناسی۱۹۷۷
[۲] باد های ایخته پژی (۱۹۹۲)

۱۰۰ ایده بازاریابی برای یک کسب و کار خوب

۱۰۰ نکته بازاریابی را پشت سر هم برای کسب و کارهای خردوهم برای کسب و کارهای کلان. شکی نیست که تا به امروز از برخی از این نکات غافل بوده اید.

قسمت دوم

حبیب جلیلیان

شروع

رابطه با رسانه ها

۴۳- از انتشارات نشریات جدید متوجه شوید تا اخبر خود را به رسانه و فرد مناسب بفرستید.
۴۴- در روزنامه های عادی یا اقتصادی و نشریات تخصصی مطلب بنویسید.
۴۵- مقاله ای به قلم خود چاپ کنید و نسخه های آن را برای همکارانتان بفرستید.
۴۶- در تنظیم اخبار فعالیت شرکت خود کوشا باشید و آنها را به موقع و چندین بار برای مطبوعات ارسال کنید.
۴۷- یکصدمین، پانصدمین یا هزارمین مشتری خود را در مطبوعات معرفی کنید.
۴۸- یک جایزه سالانه به راه اندازید و آن را در بوق و کرنا کنید.مثلا می توانید به بهترین کارمند سال شرکت یا سازمان خود جایزه بدهید.
۴۹- در زمینه رسانه و روابط عمومی آموزش ببینید یا مطالبی درباره آن بخوانید.
۵۰- در برنامه های رادیویی و تلویزیونی حضور یابید.
۵۱- در مورد صنعت یا تخصص خود سفارش یک برنامه تلویزیونی بدهید و آن را به شبکه محلی خود بدهید تا به عنوان یک برنامه عادی پخش کند.
۵۲- نامه ای به سردبیر روزنامه یا مجله محلی تان بنویسید و او را به ناهار دعوت کنید.
۵۳- اخبار خود را همراه عکس مربوطه به مطبوعات بفرستید.
۵۴- مرتبا روزنامه ها ومجلات را برای یافتن فرصت های روابط عمومی بخوانید.
۵۵- برای مطبوعات مقالات «راهنما» درباره حوزه تخصصی کسب و کارتان بفرستید.
۵۶- در صنعت خود تحقیق کنید و پس از کشف یافته ای مهم، آن را در اختیار مطبوعات بگذارید.

خدمات مشتری و رابطه با مشتری

۵۷- از مشتریانتان بخواهید که بازگردند.
۵۸- تماس های تلفنی مشتریان را بدون قوت وقت پاسخ دهید.
۵۹- روی دستگاه پیامگیر تلفن، اطلاعات مهم مانند ساعات کار شرکت، مکان و فرد پاسخگو را ضبط کنید.
۶۰- روی دستگاه پیامگیر تلفن، پیامی به یادماندنی یا «نکته روز» را ضبط کنید.
۶۱- برای مشتریانتان نمایش یا هر رویداد جالب دیگر را سازماندهی کنید یا بلیت تئاتر و سینما و ... برای شان بفرستید.
۶۲- در دفترتان با حضور مشتریان یک سمینار برگزار کنید.
۶۳- تشکرنامه های دستنویس خوش خط برای مشتریان بفرستید. می توانید برای جشن تولدشان یا سایر مناسبت های سال، کارت تبریک ارسال کنید.
۶۴- مقالات جالب را کپی کنید و همراه کارت ویزیت و بروشورتان برای مشتریان کنونی یا بالقوه بفرستید.
۶۵- بخشی از وب سایت خود را به مشتریان اختصاص دهید.
۶۶- گاهی دکور محل ملاقات خود با مشتریان را از نو طراحی کنید.

شبکه رابط ها و تبلیغ دهان به دهان

۶۷- به یک اتاق بازرگانی یا سایر سازمان های مرتبط بپیوندید.
۶۸- بروشور خود را برای اعضای سازمان هایی که عضویتشان را دارید، بفرستید.
۶۹- در ایام تعطیل، میهمانی تجاری بگیرید.
۷۰- پس از شرکت در یک همایش، برای شرکت کنندگان آن نامه بفرستید.

تبلیغات

۷۱- در فصل هایغ اوج= فعالیت تجاری برای کسب و کارتان تبلیغ کنید.
۷۲- یک شماره تلفن راحت و به یادماندنی بگیرید.
۷۳- برای سایت اینترنتی خود، آدرس بیادماندنی انتخاب کنید و آن را در کلیه ارتباطات بازرگانی قید کنید.
۷۴- از طریق پست مستقیم، کسب و کار خود را مشترکا با سایر حرفه ای ها تبلیغ کنید.
۷۵- در یک دایرکتوری ویژه یا کتاب زرد تبلیغ کنید.
۷۶- به منظور دستیابی به بازارهای خارجی، آگهی دو یا چند زبانه چاپ کنید. این آگهی را در نشریه ای پرمخاطب قرار دهید.
۷۷- به مشتریان خود هدایای تبلیغاتی نظیر خودکار، پد ماوس یا ماگ بدهید.
۷۸- درون پاکت نامه یا مرسولات پستی، چیزی برجسته بگذارید تا کنجکاوی گیرنده تحریک شود.
۷۹- مقابل پیاده روی دفترتان به کمک لیزر یک پیام تبلیغاتی بتابانید.
۸۰- برچسب های جالبی برای نصب روی شیشه اتومبیل طراحی و بین مشتریان توزیع کنید.
۸۱- آگهی های خودرا کد گذاری و نتایجشان را دنبال کنید.
۸۲- تابلو ساختمانتان وتابلوهای راهنمای داخلی و خارجی آن را بهبود ببخشید.
۸۳- اگر فکر می کنید آرم شرکت شما منسوخ شده، آن را از نو رنگ آمیزی کنید.
۸۴- حامی مالی یک مسابقه ورزشی یا برنامه رادیویی و تلویزیونی شوید.

رویدادهای ویژه

۸۵- در نمایشگاه های مربوط به حرفه تان، حتما یک غرفه بگیرید.
۸۶- همراه سازمان های غیرانتفاعی، مانند موسسات حمایت از کودکان معلول، اسپانسر یک برنامه یا ضیافت شوید.
۸۷- در دبیرستان ها سخنرانی کنید وبه دانشجویان درباره حرفه آینده شان توصیه کنید.
۸۸- خیابانی در منطقه جغرافیایی تان انتخاب و اعلام کنیدکه نظافت آن را سازمان یا شرکت شما برعهده می گیرد. رهگذران با دیدن نام وآرم شما، متوجه اقدام پسندیده تان خواهند شد.
۸۹- بخشی از وقت و پول خود را به سازمان های خیریه یا غیرانتفاعی اختصاص دهید و نتایج آن را در مطبوعات به چاپ برسانید.
۹۰- یک سی دی یا فیلم آموزشی درباره خدمات خود تهیه کنید.
۹۱- کتاب تالیف کنید.

ایده های فروش

۹۲- روزنامه ها ونشریات تخصصی را برای به دست آوردن فرصت های تازه تجاری و آگاهی یافتن از عزل و نصب های شرکت ها بخوانید.
۹۳- شعارها و استراتژی های بازاریابی تان را به اطلاع وکیل، حسابدار، بانکدار، تعمیرکارغ وکانون تبلیغاتی تان برسانید
۹۴- ساعات فعالیت خود را افزایش دهید.
۹۵- حتی در ایام تعطیل گروهی را جهت ارائه خدمات به مشتریان اختصاص دهید.
۹۶- نمونه های محصولات خود را در دفترتان به نمایش بگذارید.
۹۷- به مشتریان سابق تلفن بزنید یا برای شان نامه بفرستید
۹۸- از طریق اینترنت سفارش بگیرید.
۹۹- به مشتریان اینترنتی خود اطمینان دهید که سیستم امنیتی سایت شما قابل اعتماد است.
۱۰۰- از زمان پاسخگویی به سفارش ها بکاهید و روند سفارش مجدد را تسهیل کنید.

با تاکید بر رشد اقتصادی، تورم ، نرخ ارز و قیمت نفت

چشم‌انداز اقتصاد ایـــــران در سال ۹۵

دکتر مهدی ذوالفقاری
مدیریت تحقیق و توسعه بورس تهران

در این گزارش با گردآوری پیش‌بینیهای صورت گرفته توسط نهادهای بینالمللی و مراکز و موسسات تحقیقات داخلی از چشم‌انداز اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۵ در چهار حوزه رشد اقتصادی، تورم، نرخ ارز و قیمت نفت خام به بررسی و جمعبندی این پیشبینیها پرداخته شده است.

مدیریت تحقیق و توسعه بورس اوراق بهادار تهران گزارش پیش‌بینی وضعیت اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۵ (با تاکید بر رشد اقتصادی، تورم، نرخ ارز و قیمت نفت) را منتشر کرد.

در این گزارش با گردآوری پیش‌بینی‌های صورت گرفته توسط نهادهای بین‌المللی و مراکز و موسسات تحقیقات داخلی از چشم‌انداز اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۵ در چهار حوزه رشد اقتصادی، تورم، نرخ ارز و قیمت نفت خام به بررسی و جمع‌بندی این پیش‌بینی‌ها پرداخته شده است.

با بررسی پیش‌بینی‌های نهادهای بین‌المللی در خصوص نرخ رشد اقتصاد ایران در سال ۱۳۹۵ مشاهده می‌شود که کلیه این نهادها چشم‌انداز اقتصادی روشنی را برای ایران در سال‌های آتی متصور شده‌اند. به عنوان نمونه بانک جهانی در آخرین گزارش خود (مارس ۲۰۱۶) با پیش‌بینی نرخ رشد ۸,۵ و ۷,۶ درصد برای سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ افق روشنی از اقتصاد ایران را برای جامعه جهانی تداعی کرد. این درحالی است که در گزارش قبلی این بانک (ژانویه ۲۰۱۶) نرخ رشد اقتصادی ایران برای سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ در حدود ۸,۴ و ۱,۵ درصد پیش‌بینی شده بود. صندوق بین‌المللی پول نیز همانند بانک جهانی در گزارش‌های دوره‌ای خود علی‌رغم پیش‌بینی رشد اقتصادی ناامیدکننده برای کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، دورنمای مثبتی را برای اقتصاد ایران در دوران پساتحریم به عنوان جذاب‌ترین اقتصاد نوظهور پیش‌بینی کرد. در آخرین گزارش این صندوق(آوریل ۲۰۱۶)، نرخ رشد پیش‌بینی شده برای اقتصادی ایران در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ به ترتیب ۴ و ۷,۳ درصد است. علاوه بر این دو نهاد معتبر بین‌المللی، پیش‌بینی سایر موسسات معتبر بین‌المللی از رشد اقتصادی ایران، نظیر موسسه مالی بین‌المللی (۶ درصد)، اکونومیست (۵,۴ درصد)، اویلرهرمس (۷,۳ درصد) و کاپیتال‌اینتلیجنس (۴ درصد) برای سال ۲۰۱۶ حاکی از شتاب رشد اقتصادی ایران در سال‌های آتی است. با بررسی تحلیل‌های صورت گرفته از سوی این نهادها، از جمله عوامل تاثیرگذار بر شتاب موتور رشد اقتصادی ایران در سال ۱۳۹۵ می‌توان به افزایش صادرات نفت، کاهش هزینه نقل و انتقالات پولی و کالایی، افزایش حضور سرمایه‌گذاران خارجی، افزایش مصرف خانوارها و بهبود تدریجی در سرمایه‌گذاری بخش خصوصی اشاره کرد. با این وجود علی‌رغم چشم‌انداز مناسب از اقتصاد ایران، به اعتقاد این نهادها، بخش‌های اقتصادی این کشور با چالش‌های اساسی نظیر کاهش قیمت جهانی نفت، وضعیت نامطلوب ترازنامه بانک‌ها و برخی کاستی‌ها برای لغو تحریم‌ها، تصمیم‌گیری‌های اتفاقی و خارج از یک استراتژی منسجم، فرآیند زمان‌بر به‌روزرسانی ساختاری و فناوری‌ها و برخی سیاست‌های حمایت‌گرایانه مواجه است. بررسی پیش‌بینی‌های صورت گرفته توسط مراکز علمی و تحقیقاتی داخلی و اظهارات مقامات اجرایی و آکادمیک کشور حکایت از خروج اقتصاد کشور از وضعیت رکودی سال‌های اخیر دارد. بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، مهمترین عوامل تاثیرگذار بر رشد اقتصادی کشور در سال جاری؛ قیمت جهانی نفت، حجم صادرات نفت، بودجه دولت، وضعیت شرکای تجاری و سیاست‌های پولی و مالی است. براساس یافته‌های این مرکز، کمبود تقاضای موثر، کاهش قیمت نفت و نرخ سود بالای بانکی از مهم ترین چالش‌های کوتاه‌مدت اقتصاد ایران است.

پیش‌بینی‌های این مرکز از رشد اقتصادی کشور در سال جاری براساس دو سناریو قیمت نفت است. براساس این سناریوها، در صورت افزایش قیمت نفت به ۴۰ دلار، نرخ رشد اقتصادی کشور در سال ۱۳۹۵ به ۶ درصد خواهد رسید، اما در صورت تداوم قیمت نفت در ۳۰ دلار، نرخ رشد اقتصادی در سال ۱۳۹۵ به ۴,۴ درصد خواهد رسید. همچنین در صورت تحقق کامل لایحه بودجه سال ۱۳۹۵، صرفاً به دلایل افزایش مخارج دولت، ۲ درصد به پیش‌بینی‌های فوق اضافه می‌شود. در مجموع براساس پیش‌بینی‌های صورت گرفته و تحلیل اجزاء رشد اقتصادی(مصرف بخش خصوصی، مخارج دولت، سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی)، انتظار می‌رود نرخ رشد اقتصادی در سال ۱۳۹۵ در دامنه ۵ تا ۶ درصد قرار گیرد. شایان ذکر است که پیش‌بینی این نرخ در شرایط ثبات اقتصادی کشور، رفع برخی محدودیت‌های بجامانده از تحریم‌های اقتصادی ملغی شده و بهبود روابط سیاسی و اقتصادی با کشورهای همسایه و سایر کشورهای جهان تحقق خواهد یافت. براساس پیش‌بینی‌های نهادها و موسسات بین‌المللی، نرخ تورم در سال ۲۰۱۶ در دامنه ۹,۸ تا ۵,۱۲ درصد قرار خواهد گرفت. نکته قابل توجه در پیش‌بینی این نهادها از تورم، کاهش رقم پیش‌بینی شده در آخرین گزارش خود نسبت به گزارش‌های قبلی می‌باشد. به عنوان نمونه پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول از نرخ تورم ایران در گزارش ماه آوریل در حدود ۹,۸درصد بود، این در حالی است که در گزارش قبلی صندوق، رقم پیش‌بینی شده ۵,۱۱ درصد بود. در مجموع پیش‌بینی‌های صورت گرفته توسط موسسات و نهادهای بین‌المللی از نرخ تورم ایران در سال ۲۰۱۶ بیانگر این مطلب است که نرخ تورم به طور متوسط در حوالی نرخ ۵,۱۱ درصد قرار خواهد داشت. براساس پیش‌بینی‌های مراکز و موسسات تحقیقاتی داخل و همچنین اظهارات مسئولان اجرایی دولت، نرخ تورم در سال جاری در دامنه ۱۰ تا ۱۱ درصد قرار خواهد گرفت و حتی امکان تک رقمی شدن آن نیز وجود دارد. اما نظرات جامعه دانشگاهی از نرخ تورم متفاوت می‌باشد. در حالی که به اعتقاد برخی از این افراد، نرخ تورم کنونی حبابی است و با توجه به تورم منفی بازارهای جهانی و کاهش عرضه و تقاضای داخلی، امکان رسیدن نرخ تورم به ۵ درصد وجود دارد، به اعتقاد برخی از اساتید دانشگاه‌ها، نرخ تورم به دنبال افزایش نرخ ارز (از سوی دولت جهت افزایش درآمد ریالی ناشی از صادرات نفت و مواد معدنی و پتروشیمی) در سال جاری رشد قابل توجه‌ای خواهد داشت. با این وجود با بررسی اجزاء مهمترین عامل تاثیرگذاری بر تورم (نقدینگی)، می‌توان اظهار کرد که نقدینگی تاثیر چندانی بر تورم در سال جاری نخواهد داشت. این وضعیت در شرایطی تحقق خواهد یافت که نرخ سود حقیقی حاصل از سپرده‌گذاری مدت‌دار کماکان مثبت باشد. علاوه بر نقدینگی، انتظارات تورمی، نرخ ارز و قیمت جهانی نفت از دیگر عوامل تاثیرگذار بر نرخ تورم در سال ۱۳۹۵ خواهند بود. با این وجود به عنوان یک جمع‌بندی کلی، انتظار می‌رود نرخ تورم تا پایان سال جاری در دامنه ۱۰ تا ۱۱ درصد قرار گیرد. پیش‌بینی‌های صندوق بین‌المللی پول از نوسانات نرخ ارز حاکی از این مطلب است که نرخ ارز واقعی در سال ۲۰۱۶ معادل ۵ درصد افزایش خواهد یافت. افزایش نرخ ارز از نگاه این صندوق ناشی از افزایش واردات محصولات مصرفی و صنعتی و کاهش درآمدهای ارزی ناشی از افت قیمت نفت، محصولات و فلزات اساسی (نظیر محصولات پتروشیمی، کانی‌های معدنی و...) خواهد شد که این امر منجر به ماژاد تقاضای ارز در بازارهای داخلی ایران خواهد شد. پیش‌بینی موسسات تحقیقاتی داخلی نیز حکایت از این واقعیت دارد که نوسانات نرخ ارز متناسب با نرخ تورم تعدیل خواهد شد. با این وجود آنچه از اظهارات مقامات پولی و بانکی کشور برداشت می‌شود، تصمیم بانک مرکزی به یکسان‌سازی نرخ ارز در نیمه دوم سال جاری است. به اعتقاد مسئولان بانک مرکزی پیش‌نیاز اصلی انجام سیستم تک نرخی ارز، ایجاد آرامش و انضباط در اقتصاد است که در حال حاضر، این پیش‌نیاز تامین شده است. با بررسی روند تغییرات نرخ مبادله‌ای و نرخ غیررسمی (آزاد) دلار طی ۱۸ ماه اخیر مشاهده می‌شود که سیاست‌های کنترلی بانک مرکزی تا حد قابل توجه‌ای توانسته شرایط باثباتی را در بازار آزاد نرخ ارز ایجاد کند، با این وجود نرخ ارز مبادله‌ای طی این دوره روند صعودی با شیب هموار‌ی را طی نموده است که برآیند این رویداد منجر به کاهش شکاف بین نرخ رسمی و غیررسمی ارز شده است. در مجموع انتظار می‌رود نوسانات نرخ ارز با توجه به پیگیری پیاده‌سازی سیاست «یکسان‌سازی نرخ ارز» از سوی بانک مرکزی، مسیر متعادلی را در سال ۱۳۹۵ سپری نماید و متناسب با نرخ تورم تعدیل شود. با بررسی نوسانات ماه‌های پایانی قیمت نفت منتهی به اسفند ۱۳۹۴ مشاهده می‌شود که قیمت سبد نفت اوپک (و سایر قیمت‌های جهانی نفت) پس از ادامه روند نزولی ماه‌های گذشته خود و سقوط به زیر کانال ۳۰ دلار، از اواسط بهمن‌ماه ۱۳۹۴ به دنبال توافق اولیه کشورهای روسیه، عربستان، ونزوئلا و قطر بر عدم افزایش صادرات خود، افزایش یافت و تا پایان سال ۱۳۹۴ از کانال ۳۵ دلار عبور کرد. اگرچه در داخل کشور پیش‌بینی در خصوص قیمت نفت در سال جاری از سوی مراکز تحقیقاتی انجام نیافته اما قیمت نفت همیشه به عنوان یکی از متغیرهای مورد توجه نهادهای بین‌المللی و موسسات تحقیقاتی خارجی بشمار می‌آید. پیش‌بینی‌های صورت گرفته این نهادها در خصوص قیمت نفت در سال ۲۰۱۶ در دامنه ۳۰ تا ۵۰ دلار قرار دارد، بگونه‌ای که صندوق بین‌المللی پول با پیش‌بینی قیمت ۴,۵۰ دلار (بازی هر بشکه) بالاترین پیش‌بینی و بانک آمریکا با پیش‌بینی قیمت بین ۳۰ تا ۴۰ دلار کمترین پیش‌بینی را از قیمت جهانی نفت در سال جاری نموده‌اند. قیمت نفت در لایحه بودجه ۱۳۹۵ نیز ۴۰ دلار درنظر گرفته شده است. براساس تحلیل‌های صورت گرفته این نهادها، از جمله عوامل تاثیرگذار بر قیمت نفت در سال جاری می‌توان به وضعیت اقتصادی چین، پایبندی عربستان و روسیه به توافق عدم افزایش صادرات نفت و سیاست‌های پولی بانک مرکزی امریکا و اتحادیه اروپا اشاره کرد. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان بیان داشت براساس پیش‌بینی‌های صورت گرفته، انتظار می‌رود قیمت جهانی نفت خام در صورت تداوم توافق کشورهای عربستان، روسیه، ونزوئلا و قطر به عدم افزایش صادرات نفت، در دامنه ۴۰ تا ۴۵ دلار در نوسان باشد.

با داده‌های ۵ موسسه اقتصادی دنیا بررسی شد؛

جایگاه اقتصاد ایران در سال ۲۰۵۰

جایگاه اقتصاد ایران در سال ۲۰۵۰ چگونه خواهد بود؟ مؤسسات معتبر اقتصادی دنیا در خصوص روند جاری و آینده اقتصاد ایران و همچنین چشم انداز شاخص‌های اقتصادی ایران چه وضعیتی را پیش‌بینی می‌کنند؟ در گزارش حاضر با استناد به داده‌های معتبر چند مؤسسه اقتصادی مهم نظیر مؤسسه اکونومیست، USDA، HSBC، PWC و IMF این موضوع را مورد بررسی قرار داده‌ایم.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی بازارهای مالی (ایستانیوز)،این بررسی بر اساس شاخص هایی نظیر میزان رشد اقتصادی، درآمد سرانه، جمعیت، تولید ناخالص داخلی و همچنین سهم سرمایه‌گذاری خارجی در اقتصاد ملی صورت گرفته است. در چشم انداز اقتصاد جهان در سال ۲۰۲۸ چین، امریکا را پشت سر خواهد گذاشت و در سال ۲۰۵۰ سه کشور چین، امریکا و هند به ترتیب قدرت‌های اول تا سوم اقتصادی دنیا خواهند بود ضمن اینکه برخی از قدرت‌های نوظهور اقتصادی دنیا و بویژه کشورهایی چون هند و اندونزی در میان ۴ رتبه اول اقتصادی جای خواهند داشت.

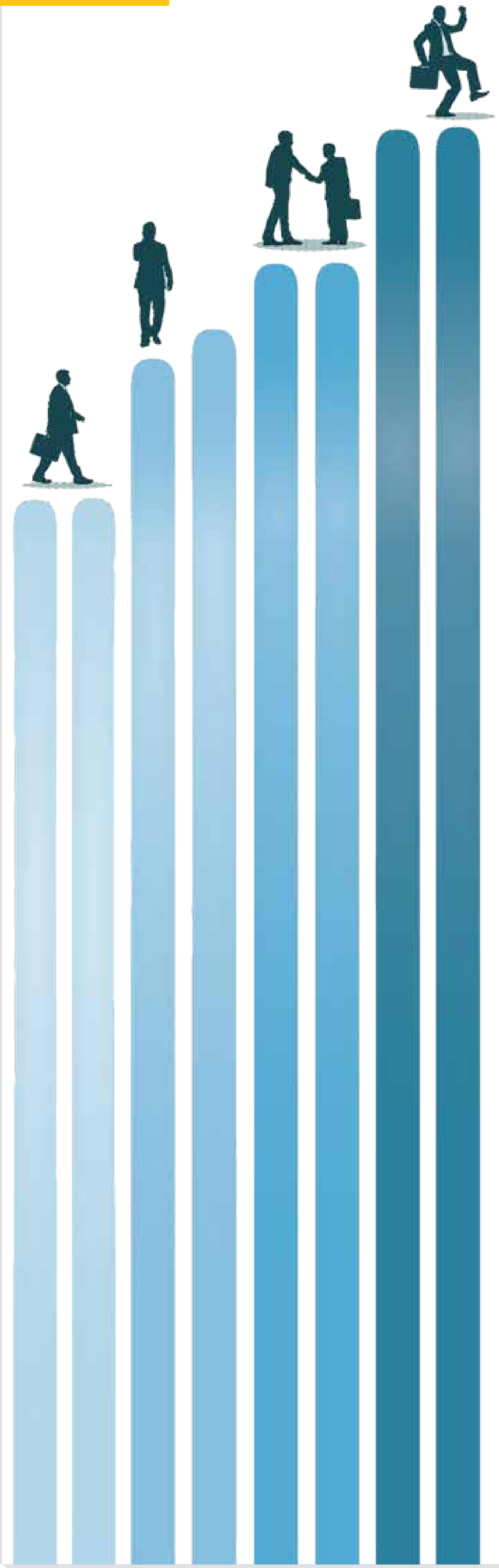

برای تحقق اهداف چشم‌انداز علاوه بر بررسی‌های PWC لازم است اراده نظام جمهوری اسلامی برای تحقق هدف چشم‌انداز پیش‌بینی‌های جهانی را تحت تأثیر قرار دهد و ایران بتواند در جایگاه اول اقتصادی منطقه قرار گیرد.

از آنجا که تدوین اهداف و راهبردهای توسعه پایدار کشور در جهت تحقق چشم‌انداز و دستیابی به آینده مطلوب، مستلزم تحلیل (SWOT) و بررسی نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدات است، در ادامه نقاط قوت، نقاط ضعف، فرصت‌ها و تهدیدات مورد توجه قرار گرفته است.

تحلیل محیط داخلی (نقاط قوت)

* دارا بودن ذخایر عظیم گاز طبیعی و نفت‌خام (۱۶ درصد ذخایر گازی و ۱۱ درصد ذخایر نفتی جهان)
* توانایی بالا در صادرات گاز طبیعی
* برخورداری از کیلومترها مرز آبی و ارتباط با آب‌های بین‌المللی و قابلیت ایجاد اسکله‌ها و بنادر صادراتی
* موقعیت جغرافیایی برجسته در منطقه دریای خزر، خلیج‌فارس و دریای عمان
* وجود منابع انسانی برجسته شامل دانش‌آموختگان دانشگاهی و نخبگان و ظرفیت‌های عظیم دانشگاهی
* موقعیت جغرافیایی و دسترسی به آب‌های آزاد و واقع شدن در منطقه انرژی خیز خاورمیانه
* ورود به حوزه‌های فناوری برتر نظیر فناوری اطلاعات (IT)، بیوتکنولوژی (BT) و نانو تکنولوژی (NT) و انرژی هسته‌ای
* وجود زیرساخت‌های شبکه حمل و نقلی و ظرفیت‌های تأمین انرژی از جمله برق، گاز و شبکه‌های انتقال

تحلیل محیط داخلی (نقاط ضعف)

* محدودیت منابع سرمایه‌گذاری
* بالاتر بودن نرخ تورم و بیکاری در کشور درمقایسه با کشورهای تازه صنعتی شده و رقبای منطقه‌ای
* نظام پولی و مالی توسعه نیافته و غیر مرتبط با سیستم‌های بین‌المللی
* بخش خصوصی توسعه یافته و روند کند و نامناسب خصوصی‌سازی
* دولت حجیم و تصدی گری گسترده دولت
* نبود زیرساخت‌های حقوقی و قوانین ومقررات لازم برای تقویت حضور بخش خصوصی در اقتصاد
* اتکای کامل به نفت جهت کسب درآمدهای ارزی و وابستگی تمامی برنامه‌های کشور به این درآمد
* فناوری‌های کهنه و غیر کارای تولید و عرضه کالاها وخدمات
* فرار سرمایه‌های انسانی تحصیل کرده و ماهر
* وجود موانع رقابتی شدن اقتصاد از جمله حجم بالای یارانه‌ها و قوانین دست و پاگیر تجاری و گمرکی
* شدت انرژی بالای کشور
* بی‌توجهی به دانش و مهارت مدیریت به‌عنوان یکی از الزامات توسعه
* ساختارهای نامناسب سازمانی و رعایت نکردن اصل شایسته سالاری
* فقدان نگاه بلند مدت و فراجناحی در سیاست‌گذاری‌های کلان کشور
* دخالت‌های سیاسی در ساختارهای اقتصادی و غلبه اولویت‌های سیاسی بر واقعیت‌های اقتصادی
* نبود رویه با ثبات در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی
* وجود موانع قانونی و نبود شفافیت قوانین تجاری موجود در جهت جذب سرمایه‌گذاران خارجی بویژه در صنعت نفت و گاز

تحلیل محیط خارجی (فرصت‌ها)

* نیاز رو به گسترش بازارهای جهانی به نفت خام
* نیاز رو به گسترش بازارهای جهانی به گاز طبیعی و ظرفیت بالقوه ایران در زمینه صادرات گاز طبیعی
* پیدایش قطب‌های جدید قدرت اقتصادی در جهان، شامل پنج کشور برزیل، روسیه، آفریقای جنوبی، هند و چین (BRICS)
* اجرای طرح تحول اقتصادی و هدفمند کردن یارانه‌ها
* وجود شرایط اقلیمی متنوع
* مشابهت‌های فرهنگی و مذهبی با کشورهای غنی و حاصل خیزمنطقه
* وجود بازارهای مصرف بالقوه در کشورهای همسایه و نیاز مبرم آنها به ارائه خدمات و محصولات
* وجود سند چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام به‌عنوان استراتژی بلندمدت توسعه‌اقتصادی کشور
* امکان ورود ایران به‌همراه کشورهای مکزیک، اندونزی و ترکیه به جمع کشورهای صنعتی (E۷)

تحلیل محیط خارجی (تهدیدات)

* اعمال تحریم و فشارهای بین‌المللی توسعه‌قدرت‌های غربی
* نبود حضور گسترده سرمایه‌گذاران خارجی در بازار ایران به‌دلیل فشارهای سیاسی بین‌المللی
* فضای سیاسی نامناسب بین‌المللی
* وابستگی بالای اقتصاد به درآمدهای نفتی و تأثیر پذیری شدید اقتصاد از تغییرات قیمتی آن

*** فرار سرمایه‌های انسانی و بعضاً فرار سرمایه‌های فیزیکی**

* وابستگی زیاد تولید محصولات استراتژیک کشاورزی به کشت دیم
* دسترسی نداشتن به فناوری‌های برتر و فاصله قابل توجه با کشورهای پیشرو در این زمینه خارجی بویژه
* نامناسب بودن فضای کسب و کار در کشور
* توجه نداشتن و پایبند نبودن به سند چشم‌انداز ۲۰ ساله نظام به‌عنوان سند توسعه اقتصادی کشور

تغییر رویکردها در سطح کلان جهت تحقق آینده مطلوب

* از دولت نفتی به اقتصاد مبتنی بر صنعت نفت و گاز دانش پایه
* از تخصیص ناکارآمدهای نفتی به تخصیص کارآمد و جهت‌دار
* از اتکا به بازارهای سنتی صادراتی به تنوع بازارها در سطح جهانی
* از تقابل منطقه‌ای به همکاری منطقه‌ای
* از درون گرایی اقتصادی به برون‌گرایی‌اقتصادی
* از اقتصاد منابع پایه به اقتصاد دانش پایه
* از ساختارهای ناکارآمد سازمانی به ساختارهای کارآمد سازمانی
* از فروش منابع خام به فروش محصولات با ارزش افزوده بالا
* از الگوی مصرف بی‌رویه انرژی به مصرف بهینه انرژی
* تبدیل ایران به مرکز منطقه‌ای فناوری و خدمات نفت و گاز
* ایجاد صنعت برپایه فناوری نوین شامل فناوری اطلاعات (IT)، بیوتکنولوژی(BT)و نانو تکنولوژی (NT)

ایران در ۲۰۲۵

گام اول؛ در افق چشم‌انداز ۱۴۰۴ (۲۰۲۵ میلادی)

کاهش شدت انرژی کشور به کمتر از ۰/۳ (معادل تن نفت خام به ازای هزار دلار تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت سال ۲۰۰۰) – پایین‌ترین حد در میان کشورهای منطقه

* دستیابی به جایگاه اول منطقه در تولید گاز طبیعی با اولویت استفاده از مخازن مشترک
* نیل به جایگاه اول فناوری نفت و گاز در منطقه
* دستیابی به جایگاه اول منطقه به لحاظ ظرفیت پالایشی نفت و گاز
* دستیابی به جایگاه اول منطقه از لحاظ ارزش تولید مواد و کالاهای پتروشیمیایی
* جایگاه اول ظرفیت ناوگان حمل‌و نقل و ترانزیت نفت و مواد هیدروکربوری
* توسعه‌بخش صنعت بویژه صنایع با تکنولوژی برتر
* توسعه بخش خدمات به منظور اشتغال‌زایی و رسیدن به اهداف رشد اقتصادی
* تأمین امنیت غذایی کشور و خودکفایی در تولید محصولات استراتژیک کشاورزی

جایگاه اقتصاد ایران در ۲۰۵۰ براساس شاخص رشد اقتصادی

مؤسسه	بازه پیش‌بینی	متوسط رشد اقتصادی (درصد)		مقدار GDP حقیقی در سال ۲۰۵۰		رتبه ایران در سال پیش‌بینی	رتبه ایران در سال ۲۰۵۰	سهم سرمایه‌گذاری از رشد GDP(درصد)
اکونومیست	۲۰۱۴) (۲۰۵۰	۳						
مؤسسه PWC	-۲۰۱۴) (۲۰۵۰	برحسبMER	۵ درصد	برحسب MER	۲/۲۴۳ میلیارد دلار (سال پایه (۲۰۱۴	۲۳ بین ۳۲ کشور برتر	۳۰	۲۰/۵ درصد (۲۰۱۴)
		برحسب PPP	۲/۵ درصد	برحسب PPP	۳/۲۲۴ میلیارد دلار (سال پایه (۲۰۱۴	۱۸ بین ۳۲ کشور برتر	۲۵	۹/۵ درصد (۲۰۵۰)
مؤسسه HSBC	-۲۰۱۰) (۲۰۵۰	۲۰۱۰-۲۰۲۰	۴/۵	۷۳۲ میلیارد دلار (سال پایه ۲۰۰۰)		۳۴ بین ۱۰۰ کشور	۲۷	
		۲۰۲۰-۲۰۳۰	۴/۴					
		۲۰۳۰-۲۰۴۰	۳/۸					
		۲۰۴۰-۲۰۵۰	۲/۸					
USDA	-۲۰۱۴-) (۲۰۳۰	۲۰۱۰-۲۰۲۰	۱/۹	۲۰۲۰	۵۱۰ میلیارد دلار (سال پایه (۲۰۱۰			
		۲۰۲۰-۲۰۳۰	۳/۴	۲۰۳۰	۷۱۴ میلیارد دلار (سال پایه (۲۰۱۰			
IMF	-۲۰۱۵) (۲۰۲۰	(۲۰۱۵)۱/۲		۲۰۱۴	۴۰۴ میلیارد دلار (سال پایه (۲۰۱۰			
		(۲۰۲۰) ۱/۰۸		۲۰۲۰	۴۸۸ میلیارد دلار (سال پایه (۲۰۱۰	۲۹ بین ۱۸۹ کشور	۳۳ (سال (۲۰۲۰	

تغییر سهم کشورهای مختلف دنیا از تولید ناخالص جهانی (۲۰۱۰-۲۰۶۰)

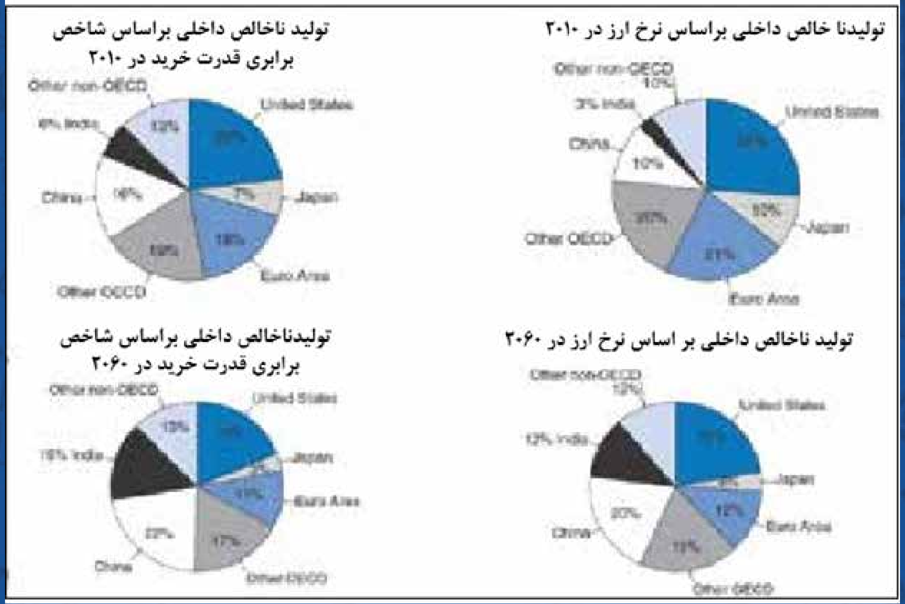

ایران در ۲۰۵۰

گام دوم؛ در افق چشم‌انداز ۱۴۲۹ (۲۰۵۰ میلادی)

*کاهش شدت انرژی و رسیدن به متوسط شدت انرژی اقتصادی E7

* تأمین سهم عمده‌ای از انرژی موردنیاز کشور از طریق انرژی‌های تجدیدپذیر و هسته‌ای

* حفظ جایگاه ممتاز جهان در تولید و صادرات گاز و ایفای نقش مؤثر در بازار جهانی انرژی و اقتصادبین‌الملل

* دستیابی به جایگاه اول منطقه به لحاظ تولید بیشترین ارزش افزوده از صنایع پایین دست نفت و گاز و فناوری‌های پیشرفته بخش بالادستی، میان‌دستی و پایین‌دستی گاز

* تبدیل ایران به قطب خدمات دانش پایه در منطقه غرب و جنوب غرب آسیا و بسترسازی جهت ورود به جمع کشورهای فراصنعتی

* تبدیل ایران به قطب صنعتی غرب و جنوب غرب آسیا با توسعه صنایع با فناوری بالا (شامل فناوری اطلاعات (IT) و نانوتکنولوژی (NT) و...) براساس استانداردهای کشورهای BRICS

* دستیابی به رتبه اول منطقه به لحاظ تولید محصولات کشاورزی با به کارگیری تکنولوژی‌های برتر و تأمین نیاز کشور در زمینه محصولات استراتژیک .

جمع‌بندی

۱- ترکیب جدیدی از قدرت‌های اقتصادی

۱۰ اقتصاد دارای بالاترین آهنگ رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه: ۷ تا از کشورهای آسیای شرقی و آسیای جنوبی (اندونزی، هندوستان، ویتنام، بنگلادش، فیلیپین، مالزی و پاکستان)

۳ تا از کشورهای آفریقایی (نیجریه، مصروآفریقای جنوبی)

براساس نظر اکونومیست اقتصاد چین در سال ۲۰۲۸ (پیش‌بینی PWC، در سال ۲۰۲۶) از اقتصاد امریکا پیشی می‌گیرد و در جایگاه نخست قرار می‌گیرد.

طبق اکثر پیش بینی‌ها در سال ۲۰۵۰، اقتصاد چین، امریکا وهند به ترتیب رتبه اول تا سوم را خواهند داشت.

یافته‌های این گزارش حاکی از آن است که اقتصادهای نوظهور بخصوص برخی کشورهای شرق آسیا نظیر چین، هند و اندونزی تا سال ۲۰۵۰ در میان اقتصادهای برتر دنیا (رتبه‌های ۱ و ۳ و ۴ دنیا از نظر اکونومیست) خواهند بود.

از لحاظ سطح درآمد سرانه، اقتصادهای نوظهور همچنان در سطح پایین‌تری از اقتصادهای پیشرفته کنونی قرار خواهند داشت.

۲- تنزل جایگاه اقتصاد ایران

متوسط رشد اقتصادی ایران تا سال ۲۰۵۰ بین ۳ تا ۵ درصد است.

بهترین پیش‌بینی از جایگاه اقتصاد ایران در سال ۲۰۵۰، ۲۵ و بدترین پیش‌بینی ۳۰ است.

۳- عملکرد بهتر رقبای منطقه‌ای ایران (عربستان و ترکیه)

اقتصاد ترکیه در تمام پیش‌بینی‌ها در بین ۲۰ اقتصاد برتر دنیا است و تا سال ۲۰۵۰ در جایگاه بهتری قرار می‌گیرد، مؤسسه HSBC، جایگاه اقتصاد ترکیه را در بین ۳۲ اقتصاد برتر، دوازدهم پیش‌بینی کرده‌است. تمام پیش‌بینی‌ها حاکی از عملکرد بهتر اقتصاد عربستان است همچنین مؤسسه PWC، جایگاه اقتصاد عربستان را در بین ۳۲ اقتصاد برتر، سیزدهم پیش‌بینی کرده‌است.

منبع: خبرگذاری ایستا نیوز

شاخص درآمد سرانه و جایگاه اقتصاد ایران در ۲۰۵۰

مؤسسه	بازه پیش‌بینی	متوسط رشد درآمد سرانه (درصد)			مقدار درآمد سرانه‌حقیقی	رتبه ایران در سال پیش‌بینی	رتبه ایران در سال ۲۰۵۰
اکونومیست	(۲۰۱۴-۲۰۵۰)						
مؤسسه PWC	(-۲۰۵۰)	بر حسب MER		۲	۷/۵۴۷ دلار(سال پایه ۲۰۰۰)	۷۲ بین ۱۰۰ کشور	۸۱ بین ۱۰۰ کشور
		برحسب PPP		۱/۸			
		بدون اصلاحات ساختاری		با اصلاحات ساختاری			
مؤسسه HSBC	(۲۰۱۰-۲۰۵۰)	۲۰۱۰-۲۰۲۰	۶/۲	۶/۲			
		۲۰۲۰-۲۰۳۰	۵/۲	۶/۱			
		۲۰۳۰-۲۰۴۰	۴/۲	۵/۹			
		۲۰۴۰-۲۰۵۰	۳/۵	۵/۹			
		میانگین	۴/۷	۶			
USDA	۲۰۱۰ (-۲۰۳۰)	۲۰۱۰-۲۰۲۰	۰/۷۱		۲۵۵۵ دلار (متوسط)		
		۲۰۲۰-۲۰۳۰	۲/۶		۶۸۱۲ دلار (متوسط)		

وضعیت رقبای اقتصادی ایران در منطقه در سال ۲۰۵۰

مؤسسه	بازه پیش بینی	جایگاه اقتصاد			متوسط رشد اقتصادی در بلند مدت			متوسط رشد درآمد سرانه		
		ترکیه	عربستان	ایران	ترکیه	عربستان	ایران	ترکیه	عربستان	ایران
مؤسسه PWC	(۲۰۱۴-۲۰۵۰)	▲۱۴	▲۱۳	▼۳۰	۴/۹	۴/۷	۵	۲/۷	۲/۴	۲
مؤسسه HSBC	(۲۰۱۰-۲۰۵۰)	▲۱۲	▲۲۲	▲۲۷	۳/۷	۴/۲	۳/۶	۳/۸	۲/۳	۳/۵
USDA	(۲۰۱۴-۲۰۳۰)				۴/۰۸	۴/۵	۲/۶	۳/۱۱	۳	۱/۶
IMF	(۲۰۱۵-۲۰۲۰)	▲۱۷	▲۱۹	▲۳۳						

شاخص جمعیت و جایگاه اقتصاد ایران در ۲۰۵۰

مؤسسه	بازه پیش‌بینی	جمعیت	
اکونومیست	(۲۰۱۴-۲۰۵۰)	جمعیت نیروی کار دو برابر می‌شود (از ۲۰ میلیون نفر به ۴۰ میلیون نفر)	
مؤسسه PWC	(۲۰۱۴-۲۰۵۰)	متوسط نرخ رشد جمعیت	۰/۷
		متوسط نرخ رشد جمعیت فعال	۰/۵
مؤسسه HSBC	(۲۰۱۰-۲۰۵۰)	جمعیت از ۷۵ میلیون به ۹۷ میلیون خواهد رسید	

۳۰۰ سالن برای ۸۰ میلیون جمعیت

هزار شهر ایران سینما ندارد!!

محمود دهقان

ده ۶۰ را دوران طلایی سینمای ایران در جذب مخاطب خوانده اند، دورانی که سینما داری هنوز شغلی به صرفه بود

طبق آمار بیش از ۲۰۰ سینما در کشور وجود دارد که شامل بیش از ۳۰۰ سالن در ۶۰ شهر است

کشورهایی مانند تایلند، تایوان، مالزی و بلژیک در تعداد سالن های سینما بالاتر از ایران قرار گرفته اند

رقم فروش اکران نوروزی سال ۱۳۹۵ سینمای ایران در حالی به مرز ۲۰ میلیارد تومان رسید که این عدد فارق از توجه به افزایش قیمت بلیط سینماها در دوره جدید اکران رکورد جدیدی در میزان استقبال مردمی از سرگرمی ای به نام سینما است.

تمامی اهالی سینما و سینما دوستان بی شک از این استقبال مردمی راضی و خشنود هستند. اما در این میان یک خبر با عنوان "هزار شهر در ایران سالن سینما ندارند" به ما یادآوری می کند که سیل عظیمی از مردم این سرزمین کهن دسترسی به سالن های سینما ندارند و بلطبع نمی توانند در سینما فیلم تماشا کنند و این یعنی تجربه تماشای فیلم به صورت جمعیت انبوه و دسته جمعی را تا پایان عمر در شهر خود نخواهند داشت!

تکلیف کودکانی که در این شهرها هستند چیست؟آنها چگونه باید سینما را تجربه کنند؟

در این شهرها که سینما نیست تکلیف علاقه مندانی که می خواهند به صورت حرفه ای وارد این عرصه شوند و به آن علاقه مند هستند چیست؟

چه کسی یا نهادی پاسخگوی مطالبات آنها است؟

آیا مردم این شهرها گناهی کرده اند و جزای آن محروم شدن از سینما است؟

در خود تهران نیز اگر به تعداد جمعیت آن و میزان سالنهای سینما در آن نگاه کنیم، متوجه می شویم که تقریبا برای هر نیم میلیون نفر در این کلان شهر یک سالن سینما وجود دارد!

این آماری است که مطمئنا در خور شان جامعه جوان کشور نیست.

طبق آمار بیش از ۲۰۰ سینما در کشور وجود دارد که شامل بیش از ۳۰۰ سالن در ۶۰ شهر است و بیش از هزار شهر کشور فاقد سالن سینما هستند و توزیع ۳۰۰ سالن در ۶۰ شهر به هیچ عنوان معرف توزیع عادلانه در این امر که بخشی از مظاهر فرهنگ به آن منتسب است نمی باشد.

سینما هنری مردم پسند است که حال با توجه به ظرفیت بالای آن در جذب و جهت دهی به بینندگان در دنیا تبدیل به یک صنعت شده است.

صنعتی که کشورهای توسعه یافته برای آن برنامه ریزی های فراوانی می کنند، آن وقت در کشوری مثل ایران با این تنوع اقلیمی و تاریخ کهن در عرصه فرهنگ و هنر به آن توجه نمی شود.

در سینمای ایران همیشه حاشیه بر متن غلبه داشته است، مثلا این نکته و از این دست مثال ها بماند که بعضی گروه های خود سر حتی تحمل همین میزان سینما و فیلم ها را ندارند.

اما نباید از این نکته قافل شد که تولیدات سینمایی که برازنده پرده سینما باشند در کشور اندک است. مثلا در سال ۸۹ که عنوان می شود تولیدات اثار سینمایی از نظر کمیت رکورد زده است، نهایتا و در بهترین حالت به رقم ۲۵۰ عدد فیلم خواهیم رسید که حتی از این میزان تولید نیز بسیاری از فیلم ها فاقد درجه کیفی مناسب هستند و بسیاری دیگر نیز به علت نداشتن صرفه اقتصادی روی دست سرمایه گذاران ماند.

اما چگونه می توان رونق از دست رفته را به این عرصه بازگرداند، که هم سرمایه گذار راضی باشد، هم هنرمند و هم مخاطب؟

بی شک یکی ازراه کارها احداث سالن های سینما در شهرهایی است که فاقد سالن هسستند و تلاش برای آشتی مردم آن شهر ها با هنر سینما است.

خبر ۱۰۰۰ شهر ایران سینما ندارد، عنوانی است که می شود آن را از ابعاد گوناگون اجتماعی و اقتصاد هنر و حتی سیاسی بررسی کرد.

بد نیست در این رابطه به قسمتی از گزارش همشهری انلاین که چندی پیش انتشار یافت نگاهی بیاندازیم تا بیشتر به عمق فاجعه و لایه های دیگر اقتصادی و سیاسی این مهم پی ببریم:

در سال ۱۳۱۳ تهران ۸ سالن سینما داشت

از دهه ۳۰ که سینمای فارسی متولد شد به مرور ساخت و ساز سالن های سینما در تهران و شهرستان ها روندی پر شتاب به خود گرفت.

جالب اینکه در همه این سالها تنها بخش خصوصی به تاسیس سینما علاقه نشان می داد و دولت نه تنها کمکی در این خصوص نمی کرد که از سینما داران عوارض و مالیات نیز دریافت می کرد. دهه چهل اوج سالن سازی در ایران بود.

پس از پیروزی انقلاب، چراغ سینماها دوباره روشن شد ولی این بار تقریبا صاحبان تمام سینماهای ممتاز پایتخت و مراکز استان ها از ایران رفته بودند و اموالشان ضبط شده بود.

دهه ۶۰ را دوران طلایی سینمای ایران در جذب مخاطب خوانده اند، دورانی که سینما داری هنوز شغلی به صرفه بود.

دورانی که سینماهای بنیاد مستضعفان به حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی واگذار شد. حوزه هنری هم با در اختیار داشتن ۸۰ سینما در سراسر کشور به نهادی مهم در حوزه سینما مبدل شد.

نشریه سینمای اسکرین دیلی در یکی از گزارش های خود در سال ۲۰۰۸ به و وضعیت تعداد سینماهای موجود در هر کشور پرداخت که آفریقای جنوبی با ۷۸ سالن به ازای هر فیلم در رتبه اول استرالیا با ۷۲ سالن در رتبه دوم و آمریکا با ۶۴ سالن سینما در رتبه سوم این فهرست قرار دارند. اما ایران با تنها ۴/۲ سالن به ازای هر فیلم رتبه ما قبل آخر را در اختیار دارد.

آمریکا از لحاظ تعداد سالن های سینما با ۳۸ هزار و ۹۷۰ سالن سینما در رتبه اول و هنر رقیب آمریکا با ۱۴ هزار سالن سینما در رتبه دوم این جدول جای دارند. ایران نیز تقریبا با ۲۵۵ سالن سینما در رتبه های پایین این جدول قرار گرفته است.

این در حالی است که کشورهایی مانند تایلند، تایوان، مالزی و بلژیک بالاتر از ایران قرار گرفته اند.

و در آخر اینکه:

تجربه ثابت کرده است، هر صنعتی که دولت بخواهد بیش از سهم خود متولی آن باشد، چیزی از آن صنعت باقی نخواهد ماند(صنعت خودروسازی) چه برسد که آن صنعت مهر هنر در اینجا سینما به عنوان هنری عامه پسند بر آن بخورد.

با توجه به مطالب ذکر شده و آمار ضعیف ایران در کمیت صنعت سینما و با توجه به این نکته که اصغر فرهادی توانسته است از دل همین سینما و کمبودها نخل طلای کن،اسکار و بسیاری دیگر از جوایز ارزنده دنیا را برای خود و افتخار آن را برای ایران بیاورد بیش از گذشته

دولت و متولیان دولتی امر سینما وظیفه دارند که با حمایت نه دخالت و ایجاد بستری مناسب و با فرآهم آوردن زیر ساخت ها رونقی از دست رفته در تولید و عرضه آثار سینمایی را بازگرداند.

طبق آمار بیش از ۲۰۰ سینما در کشور وجود دارد که شامل بیش از ۳۰۰ سالن در ۶۰ شهر است و بیش از هزار شهر کشور فاقد سالن سینما هستند و توزیع ۳۰۰ سالن در ۶۰ شهر به هیچ عنوان معرف توزیع عادلانه در این امر که بخشی از مظاهر فرهنگ به آن منتسب است نمی باشد

مصاحبه اختصاصی سیمرغ با دکتر امیر حسین رحیمی از تهیه کنندگان برنامه های مناسبتی و مذهبی

نهادینه شدن پوسته مذهب به‌جای محتوای عمیق آن

رسانه ملی در جهت بسط و گسترش فرهنگ دینی و مذهبی و سبک زندگی ایرانی- اسلامی در دهه های گذشته به تناوب برنامه ها،فیلم ها و سریال هایی را در این زمینه تولید نموده است، اما آنطور که باید و شاید در این عرصه موفق نبوده و نتوانسته است جذب مخاطب حداکثری داشته باشد،در همین ارتباط به سراغ دکتر امیر حسین رحیمی از تهیه کنندگان برنامه های مناسبتی و مذهبی رسانه به اصطلاح ملی رفتیم تا با ایشان در رابطه با کاستی ها،کمبودها و عدم استقبال جامعه از این دست برنامه ها در این باب به گفت و گو بنشینیم:

با توجه به اینکه هزینه های زیادی برای برنامه های تلویزیون می‌شود چرا کنش مردم متناسب و مناسب با این همه تلاش منطبق بر گزاره های ارزشی دین نیست؟ آیا هنر دینی با رویکرد برنامه سازی در الگودهی مذهبی به زندگی مخاطبان تاثیر داشته اگر نه چرا لطفا تحلیل فرمایید؟

می توان گفت که اساسا تلویزیون جمهوری اسلامی ایران درسیاست گذاری های کلان فرهنگی با هدف انسان سازی و ایفای نقش مدرسه ای بزرگ تعریف شده است، معرفی الگو جهت ایجاد یا رشد انسان دینی که نسبت به اعتقادات خود آگاهی کامل داشته و بدا نها عمل میکند. در این الگو ، این انسان است که به دلیل عمل به اعتقاداتش خوا ه ناخواه در جریان امور سیاسی و جاری جامعه قرارگرفته و نسبت به آنها حساس است؛ انسان دینداری که موضع گیری و عمل سیاسی اش بر اعتقادات دینی اش مبتنی است و منشا تصمیماتی که میگیرد بر پایه باورهای دینی اوست . در این باور نقش تفکر و تعقل بسیار پررنگ است چرا که اساسا دین اسلام دین تفکر است و- اول ما خلق الله العقل - خداوند در قرآن کریم بارها انسانها را با سوالاتی همچون افلا یتفکرون . افلا یتدبرون و افلا یعقلون مورد سئوال قرار داده است . گویی قرآن کریم انسان بدون تفکر را به رسمیت نمی شناسد.

حال با این دید کلی در سیاست گذاری کلان تلویزیون ، تشکیل گروه های معارف سیما و ساخت برنامه‌هایی متمرکز بر مفاهیم دینی و قرآنی در دستور کار قرار گرفت . علاوه بر آن گروه‌های فیلم و سریال شبکه‌های مختلف سیما نیز با ساخت سریال‌های مناسبتی (مانند ماه مبارک رمضان)، تولید سریال‌های تاریخی ـ مذهبی و تولید فیلم‌های بلند ویدئویی در این زمینه نقش پررنگ‌تری ایفا کردند. اغلب سریال‌های تاریخی ـ مذهبی با هزینه‌های کلان و با تلاش‌های طولانی انجام شد و معمولاً بر موضوع‌های مورد علاقه مخاطبان، همچون زندگی پیامبران یا ائمه معصومین(علیهم السلام)، تمرکز کردند .

> درکل بهترین و شاید تنها راه ساخت برنامه های تاثیرگذار در حوزه دین عالم و عامل بودن سازندگان آن است . شاید بتوان گفته سیدشهیدان اهل قلم ، شهید مرتضی آوینی در باب سینمای اشراقی را درقالب تلویزیونی آن تعمیم داد که به اعتقاد وی نمی‌توان به صرف جمع صوری دیانت و تصاویر سینمایی به سینمای دینی و اسلامی رسید

چرا صدا و سیما در این زمینه (تامین نظر سیاست گذاری کلان) چندان موفق نبوده (البته موارد موفق و استثناء هم هستند)، در جلب مخاطب و چه در ایجاد و معرفی انسان کامل که هر موقع به بخش جلب مخاطب پرداخته در بخش دوم کم آورده و بالعکس؟ دلیل این امر را در چه می بینید؟

به نظر حقیر عمده دلایلی که می‌توان در این زمینه بیان کرد شامل موارد زیر است :

۱- عمده برنامه های مذهبی در تلویزیون شامل برنامه های گفتگومحور ، سخنرانی و پخش مراسمات است که در دو بخش اول کارشناس و سخنران خبره و مخاطب شناس تاثیری بسیار دارد (که این به عهده مدیران است در انتخاب و تایید سخنران و کارشناس مناسب رسانه بدون حب و بغض های شخصی).

۲- در پخش مراسمات (در حد متعادل لازمه بیان شعائر دینی است ولی افراط آنرا به ضد خود بدل میکند) ، مثلا در عاشورا اغلب تایم به پخش زنده این مراسم از گوشه گوشه ایران میپردازد ولی شایدکمتر به بیان دلایل قیام امام حسین (ع) پرداخته شود ! این ایام خاص را نباید براحتی از دست داد و اغلب تایم را با پر کردن آنتن هدر داد ، چرا که در این ایام خاص قلب ها و عقول آماده تر از هر زمان دیگری برای درک معارف دینی اند و وقتی این شور حسینی جزئی اندک از دین است، می‌تواند تأثیری چنین شگرف در زندگی فردی و اجتماعی بگذارد؛ «شعور حسینی» که مجموعه‌ای از اعتقادات راستین و حقیقی در رفتارهای فردی و اجتماعی مناسب با آن افکار است، چه تأثیری بس شگرف‌تر و مؤثرتر در زندگی خواهد گذاشت و چگونه می تواند دوستان را هدایت و دشمنان را نا امید گرداند .

که ان الحسین مصباح الهدی و سفینه النجاه .

این سطحی نگری و پرداختن به پوسته ظاهری دین که ساخت برنامه‌های آنتن‌پرکن را به همراه دارد و عدم آشنایی با مخاطب آسیب‌های فراوانی چون بی‌اعتقادی به امور دینی و مذهبی، نهادینه شدن پوسته مذهب به‌جای محتوای عمیق آن، شک و تردید، اعتقاد منفی نسبت به کارآمدی آموزه‌های دینی(که بسیار در پیامک های دریافتی از مردم دیده ام و عمده آن از اختلاف حرف و عمل برخی مسئولان گلایه دارد که در دید عام به رفتار دینی منتسب میکنند)، بی‌اعتنایی نسبت به شعائر دینی (نمیدانم ولی شاید در حد وسیع و زیاد گفتن از یک چیز آنهم در ساختاری واحد دلزدگی به همراه داشته باشد) و... را بر جامعه اسلامی تحمیل می‌کنند که نه تنها با رسالت‌های اولیه صدا و سیما سازگار نیست، بلکه اهداف بودجه‌های فراوان صرف شده را نیز تامین نمی‌کند . ناگفته پیداست که بیشترین آسیب‌ها پیرامون برنامه‌های مذهبی تلویزیون متعلق به فیلم‌ها و سریال‌هاست؛ چراکه برنامه‌های دیگر در جذب مخاطب و تاثیر بر او کم توانند (چه در بودجه و چه در امکانات و حمایتهای مادی و معنوی مثلا زمان بندی درکنداکتور پخش که بهترین زمان کنداکتور در اختیار سریال هاست و برنامه های مذهبی ؟! ناگفته پیداست)؛

۳- اما فیلم‌ها و سریال‌ها در کمترین مخاطبی که جذب می‌کنند، نیز تأثیر به‌جا می‌گذارند. یکی از مخاطرات ذاتی فیلم و سریال این است که جهان را آن‌گونه که نویسنده و فیلم‌ساز می‌بینند به مخاطب نشان می‌دهد. و این زمانی مخاطره آمیز میشود که فیلم‌سازی اطلاعی از قواعد عام جهان و سنن الهی نداشته باشد، مخاطب را دچار سردرگمی و نهایتا بحران روحی در مورد جهان و خدا خواهد نمود. به همین دلیل است که متفکران اسلامی گفته‌اند «فیلم‌ساز حتماً باید خود حکیم باشد».

در برخی از این فیلم ها انتقال مفاهیم به شکل پرتاب پیام به مخاطب در قالب دیالوگ‌های گل‌درشت، مستقیم و کلیشه‌ای انجام می شود و این یعنی عدم توانایی نویسنده و فیلمساز در طرح پیام در لایه های زیرین درام ؛ از سوی دیگر ارائه تصویری غیرواقعی از یک فرد مذهبی در فیلم که معمولا به دلیل کمی آشنایی نویسندگان و کارگردانان با این افراد است ؛ چرا که در این برنامه ها آنچه در ذهن تولیدکنندگان این‌گونه برنامه‌ها است یا آنچه عرف به آن معتقد است، دینی کامل تلقی می‌شود که نوعاً توجهی نیز به نظر منتقدین در این باره نمی‌شود.

در برنامه های گفتگو محور چطور؟ چه دلایلی را می توانید برای این دست برنامه ها برشمرید؟

البته بسیاری از کارشناسان خبره و مجریان آگاه و کاربلد در حال حاضر در برنامه های مختلف در حال برنامه سازی هستند که با بسیاری افتخار همکاری داشته ام ولی دراینجا نقد و آسیب شناسی مد نظر است.

- برخی مجریان مذهبی حجم زیادی از اطلاعات کم‌عمق مذهبی دارند که این خود به پوسته‌پردازی می‌انجامد
- برخی برنامه‌ها از وجود کارشناسانی خبره و آشنا با رسانه بی بهره‌اند .
- عامل نبودن برخی مجریان و برنامه‌سازان نسبت به محتوا و پیام ارائه شده و تناقض رفتار در پشت و جلوی دوربین؛ این ریاکاری در برنامه‌ها نمود پیدا میکند و در جامعه تزریق می‌شود این‌کار در مخاطب نسبت به همه برنامه‌های مذهبی بدبینی ایجاد میکند .

در آخر توصیه شما برای بهبود این فضا چیست؟

درکل بهترین و شاید تنها راه ساخت برنامه های تاثیرگذار در حوزه دین عالم و عامل بودن سازندگان آن است . شاید بتوان گفته سیدشهیدان اهل قلم ، شهید مرتضی آوینی در باب سینمای اشراقی را درقالب تلویزیونی آن تعمیم داد که به اعتقاد وی نمی‌توان به صرف جمع صوری دیانت و تصاویر سینمایی به سینمای دینی و اسلامی رسید(که این شیوه صرفا ظاهری و صوری است و معمولا تاثیری ندارد) ، اما هنرمند با خودسازی می‌تواند نهایتا به مرتبه‌ای از تعالی نایل آمده و در آنجاست که حقیقت در قاب تصویر دوربین او متجلی می‌شود این تاثیری بس شگرف دارد ، که سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

مصاحبه اختصاصی سیمرغ با امیر حسن ندایی، عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس

سینماگر باید عرفان و فلسفه هم بداند

امیر حسن ندایی
متولد ۱۳۴۴ تهران
عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس
تحصیلات: کارشناسی سینما (گرایش کارگردانی)
دانشکده سینما تئاتر، دانشگاه هنر
کارشناسی ارشد سینما
دانشکده سینما تئاتر، دانشگاه هنر
دکترای پژوهش هنر
دانشکده هنر، دانشگاه تربیت مدرس

شروع فعالیت‌های هنری از سال ۱۳۶۰ در رشته ی موسیقی. گذراندن دوره های موسیقی نزد اساتیدی چون دکتر شاهین فرهت (هارمونی و تاریخ موسیقی)، استاد پرویز منصوری (تئوری و سلفژ)، فریدون ناصحی (پیانو). در رشته ی نقاشی (اساتید: علی ذاکری، علی ندایی)

آغاز فعالیت های فیلم سازی از سال ۱۳۷۲ در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.

حاصل سال ها کار فیلم سازی، ساخت ده ها ویدیو کلیپ (از جمله نخستین ویدیو کلیپ ها در ایران)، چندین مجموعه ی تلویزیونی، چندین فیلم داستانی (بلند و کوتاه)، و مستند بوده است.

آغاز تدریس در دانشگاه از ۱۳۷۹ در رشته های سینما، تئاتر، نقاشی، انیمیشن در دانشگاه هنر، تربیت مدرس، آزاد، رییس کمیسیون علمی تخصصی و عضو شورای ارزیابی و نظارت دانشگاه جامع. عضو شورای ارزیابی، و شورای فیلم نامه معاونت امور مجلس و استان ها ی صدا و سیما. داوری جشنواره-های سیمای استان‌ها، جشنواره فیلم شهر، جشنواره بین‌المللی فیلم رشد (رییس هیات داوران)، جشنواره فیلم ایدز، جشنواره رضوی و ...

برنده‌ی جوایز گوناگون از جشنواره‌های داخلی و خارجی

ده‌ها مقاله‌ی علمی در حوزه‌ی هنر در مجلات معتبر علمی و کنفرانس‌های داخلی و بین‌المللی

کتب: پژوهشی در باب ویدیو کلیپ، مده‌آ، سی فریم در ثانیه، هنر و وهم.

از جمله ی آثار:

ویدیو کلیپ: سمفونی خرمشهر،شازده کوچولو، رویا، بهشت یاد، روح مطهر، ترانه ی کوچک، پدر

مستند: ایران به روایت تصویر، تاریخ خوشنویسی در ایران، آیه های زمینی (معنویت در غرب)، بیماری پنهان/ درد آشکار (آسیب‌های اجتماعی)، هشت سال تنهایی (پشت پرده‌ی کمک‌های غرب به صدام در جنگ ایران و عراق)، وقتی زمین می‌لرزد (فیلم پژوهشی درباره‌ی زلزله تهران)

فیلم داستانی (بلند): سفر به فراسو، حقیقت و باد (برگزیده فیلم خلاق یونسکو، جشنواره قاب باز دهلی نو)، در آغوش ماه (منتخب جشنواره برلین)، ملکه ی پروانه ها، مرد مجهول، فرجام، راز کوچه بن‌بست.

در سمت‌های کارگردان، تهیه‌کننده، نویسنده، تدوین‌گر، پژوهش‌گر و آهنگساز فعالیت داشته و دروس نظری و عملی گوناگونی را تدریس نموده است.

از جمله دروس: موسیقی (موزیکولوژی)، تحلیل آثار تجسمی (نقاشی، گرافیک)، کارگردانی (سینما، انیمیشن)، فیلم نامه، تحلیل نمایشنامه، نقد ادبی، تاریخ فلسفه و زیبا شناسی، شخصیت شناسی

به عنوان سوال اول یک بیوگرافی مختصر از خود و کارهایی که تاکنون تهیه کرده اید بفرمائید.

امیر حسین رضایی هستم،از سال ۱۳۶۰ فعالیت های هنری خود را در حوزه موسیقی و نقاشی و از سالهای دهه هفتاد کارم را در حوزه فیلم و تلویزیون شروع کردم،در حوزه فیلم سازی شکل های مختلفی را سعی کردم تجربه کنم،فیلم داستانی بلند و کوتاه،مستند،مجموعه های تلویزیونی و ویدئو کلیپ یا موزیک ویدئو از این دست آثار هستند.

همچنین عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس و حدود ده سال است که سابقه تدریس در دانشگاه دارم.

با توجه به اینکه هزینه های زیادی برای برنامه های تلویزیونی می شود چرا کنش مردم متناسب و مناسب با این همه تلاش منطبق با گزاره های ارزشی دینی نیست؟

به نظر من جایگاه دین در سینما و تلویزیون ایران متاسفانه علیرغم اینکه اساسا ما در یک کشور دینی زندگی می کنیم،جایگاه ضعیفی است،مهمترین دلیل این قضیه این است که آثار دینی ای که تولید می شود از جذابیت کافی برای انتقال مفاهیم برخوردار نیستند. طبیعی است که فیلم های مختلفی ساخته شده،بعضی از آثار به نسبت بهتر به این قضیه پرداخته اند ولی اکثر آثار ضعیف بوده اند،چیزی که به نظرم اهمیت دارد این است که در چهار دهه بعد از انقلاب در آغاز سالهای پس از انقلاب یعنی از سالهای دهه ۶۰ که به نوعی سینما شروع به شکل گرفتن کرد این فیلم ها به نوعی گنگ بود و از اواخر دهه ۶۰ سینمای ایران تاحدودی شکل خودش را پیدا کرد.

فیلمسازان بزرگ سینمای ایران که پیش از انقلاب نیز فعال بودند در این قضیه فعالیت کردند،نکته اینجاست که وقتی می خواهند به مسائل دینی بپردازند یک جور نگاه شعاری وجود داشته است،این نگاه شعاری باعث شده که مخاطب نتواند ارتباط خوبی با اثر برقرار کند،ما می دانیم در دهه های اخیر در دنیا موضوع و مفهوم تبلیغات غیر مستقیم به عنوان یکی از مفاهیم و موضوعات مهم مطرح شد، به این معنا که در تبلیغات غیر مستقیم در تمامی حوزه ها مخاطب نباید مستقیما مورد حجمه اطلاعات قرار گیرید،بلکه باید در ضمیر ناخودآگاه او تاثیر گذاری صورت گیرد.

می توان گفت در حوزه تبلیغات تجاری هم این معنا می تواند وجود داشته باشد.

می توانید در این مورد بیش تر توضیح دهید:

سالها پیش استادی نکته ای را مطرح می کرد و می گفت: یکی پلی را در منطقه ای از ایران برای جلوگیری از خراب شدن یک پل تاریخی ساختند،آن پل قدیمی بیش از نهصد سال قدمت داشت و پل جدید باید ظاهرا توانایی و مقاومت بیشتری میداشت،اما پس از چند سالی پل جدید ترک برداشت وقتی به مهندس آن پل گفتند که چرا این اتفاق افتاده است؟ پاسخ درخشانی داد، مهندس گفت: آن پل قبلی را ایمان ساخته بود و این پل جدید را سیمان!

وقتی که مفهم ایمان وارد ساخت یک اثر و بنیان های ساختاری یک اثر می شود،طبیعتا تاثیر گذاری آن بیشتر خواهد بود. همان جمله معروف که کلامی که از دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

در دوره های مختلف مسئولین خیلی تلاش کردند که از آثاری که با موضوعات دینی ساخته می شوند حمایت کنند،اما من فکر می کنم این حمایت ها خیلی موفق نبوده، گذشته از اینکه خود سازندگان آن اثر باید مفهوم ایمان را در درون خودشان می داشتند،در کنار آن باید دانش و سواد کافی را نسبت به حوزه های مختلف نیز داشته باشند،مثلا حوزه های مربوط به هنرهای دیگر،و حوزه های مربوط به عرفان،دین و شریعت.

سینماگران ما صرفا نباید سینماگر باشند این نکته ای است که نه تنها فیلم سازان ما باید به آن توجه کنند بلکه کسانی که در این حوزه کار پژوهشی انجام می دهند باید به آن توجه نمایند،به این معنا که وقتی کسی در حوزه سینما کار می کند بی نیاز نیست از اینکه نقاشیف عرفان و فلسفه را بشناسد. وقتی یک نفر عرفان و فلسفه را می شناسد دارای جهان بینی است، با نگاه عمیق تری آن مفاهیم مورد نظر را شکل می دهد،می داند از کجا برخواسته،ریشه های عقیدتی اش چیست،بر چه می خواهد تاثیر بگذارد و نتیجه ای که می خواهد به آن برسد در کجاست.

می توانید در این مورد یک مثال بزنید؟

شما می توانید مثلا در این مورد به فیلم «محمد رسول الله(ص)» ساخته «مجید مجیدی» نگاه کنید،که در جایی از آن فیلم می بینیم تصویری از تولد حضرت رسول ارائه می شود این تصویر به دلیل اینکه فیلم بردار پیشینه اش مسیحی است،یک تصویری کاملا با ساختار و نظام تصویر سازی هالیوودی را شکل می دهد،اینجا ما حضرت رسول(ص) را نمی بینیم بلکه تولد حضرت مسیح(ع) را می بینیم،این تصویر را اگر با دقت ببینید تمام ترکیب بندی، کمپوزیسیون و نور پردازی بر گرفته از دوران رنسانس و باروک در دنیای آن زمان غرب است،در صورتی که ما نوع خاصی از ترکیب بندی را در آثار نقاشی ایرانی و اسلامی داریم.

وقتی هنرمند دانش کافی را در حوزه های مربوط به تصویر سازی های ایرانی و اسلامی نداشته باشد به دلیل اینکه فیلم بردار او از یک فرهنگ دیگر می آید چنین اتفاقی می افتد.

من در جشنواره‌هایی که داور بوده ام خوشبختانه نگاه دینی را خیلی از اوقات در آثار کوتاه فیلم سازان جوان دیده ام،امید من این است که شاید در سالهای آینده این فیلم سازان جوان بتوانند این زمینه‌های دینی را بیشتر به کار ببرند.

آیا هنر دینی با رویکرد برنامه سازی در الگو دهی مذهبی به زندگی مخاطبان تاثیر داشته است؟ اگر نه،چرایی این موضوع را تحلیل نمائید:

بله. پاسخ من به این سوال مثبت است،من فکر می کنم یک فیلم ساز برای اینکه بتواند وارد حوزه های دینی شود علاوه بر آن دانشی که به آن اشاره کردم باید از طرق مختلف مورد حمایت قرار گیرد،تجربه گرایی،نو گرایی،توجه به زمینه های جدید فیلم سازی و اشکال جدید فیلم سازی باید مورد توجه قرار گیرد.

طبیعتا این حمایت مسئولان را می طلبد و اصلا و اساسا جاهایی مثل صدا و سیما و وزارت ارشاد و سازمان های فرهنگی دیگر باید به این نکته توجه داشته باشند، داشتن مشاوره هایی در حوزه دینی و سیره نوبوی – علوی می تواند به فیلم ساز کمک کند،اما فیلم ساز خودش باید دارای نگاه زیبایی شناسانه از یک سو و دانش فلسفی و عرفانی از سوی دیگر باشد.

جایگاه دین در سینما و تلویزیون ایران متاسفانه علیرغم اینکه اساسا ما در یک کشور دینی زندگی می کنیم،جایگاه ضعیفی است،مهمترین دلیل این قضیه این است که آثار دینی ای که تولید می شود از جذابیت کافی برای انتقال مفاهیم برخوردار نیستند

مصاحبه اختصاصی سیمرغ بادکتر الستی، عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

در کشور ما فرهنگ برای مسئولین یک امر فانتزی است

امروزه در قرن ۲۱مفهوم سبک زندگی life style یک مفهوم بسیار مهم است. جمهوری اسلامی ایران به عنوان مرکزیت اسلام فعال در تلاش است تا بر اساس سبک زندگی و مدل حکومتی سیره ی نبوی – علوی یک مدل فرهنگی اسلامی – ایرانی روز آمد رابه جامعه ایرانی ارائه دهد. بر این اساس به سراغ دکتر محمد عللی السنی دکترای جامعه شناسی و ارتباطات رفتیم تا با وی در ارتباط با عملکرد مدیریت فرهنگی کشور، نگاه مسئولین دولتی و حکومتی به فرهنگ، جایگاه وارزش مقوله فرهنگ و ارتباط متقابل سنت–مدرنیته ودین و تأثیر آن بر جامعه و... به گفتگو بنشینیم.

آیا برنامه ها و رویکردهای دینی بر سبک زندگی انسانها در قرن ۲۱ تأثیر گذاشته است؟ اگر نه چرایی این موضوع را در ۴دهه پس از انقلاب تحلیل فرمایید.

من معتقدم برای پاسخ گویی به سوال شما این مصاحبه کافی نیست و یک بحث بسیار گسترده تری را می طلبد.آنچه که شما تحت عنوان سیره نبوی–علوی از آن یاد می کنید برای نهادینه کردن و تحقق آن در جامعه نیازمند مقدماتی هستیم. اگر هم تاحدودی شرایطی وجود داشته باشد که اینها بتوانند جاری شده و در واقع نهادینه شوند،متأسفانه شرایط دیگر خیلی قوی تر عمل کرده است. ما باید ببینیم به چه چیزی می گوییم سیره معصومین و سنت معصومین چیست؟

به عنوان نمونه گفته می شود که به عمل، فعل، قول وتقریر معصوم سنت گفته می شود. قول و فعل معلوم است اما تقریر یعنی عملی در حضور معصوم انجام شده و معصوم سکوت کرده باشد این سنت را تشکیل می دهد. ما اگر بخواهیم همین را در جامعه خودمان مورد بررسی قرار دهیم بحث بسیار مهمی داریم. این که آن چیزی که در جامعه ما تحت عنوان سنت البته نه سنت معصومین وآن چیزی که تبدیل به عرف شده با آن چیزی که شرع ما دارد زاویه پیدا کرده و همخوانی ندارد و عملا مدرنیته در مقابل سنت قرار گرفته و آن سنتی هایی که برنتافتند حتی اصول انسانی مدرنیته را حیله ای به کار گرفتند و پشت مذهب پنهان شدند و آن چه که عرف کرده بودند را تحت عنوان مذهب خواستند بفروشند و طبیعتا علاقه و قدسیتی که مذهب داشت باعث شد که مدرنیته عقب نشینی کند، وآن چیزی که مذهب نبود به عنوان مذهب جازده شد و به این ترتیب مذهب در مقابل مدرنیته قرار گرفت در حالیکه واقعا سنت در مقابل مدرنیته بود نه مذهب، و سنت چه سنتی بود نه سنت معصومین بلکه سنتی که در جامعه عرف بود که تفکیک این خودش کاری طاقت فرسا و مشکل است.

در یک میزگردی بودم یکی از بزرگانی که متولی مباحث اخلاقی در سطح اجتماعی هستند حضور داشتند. در مقابل این صحبت که ما پدیده هایی داریم که با مذهب سازگار هستند ولی با عرف ما سازگار نیستند به عنوان مثال :چادرهای رنگی،چادرهای سبز و آبی که در شهرستانها در خیابان استفاده می شود که درتهران فقط رنگ سیاه است ایشان گفتندکه با ملاک های ما سازگار نیست.کار به جایی رسید که بنده گفتم من آقایی را می شناسم که ایشان موهایشان را بلند می کردند ،روغن می زدند و رنگ زرد هم می پوشیدندکه ایشان نگذاشتند حرف من تمام شود و گفتند این دوست شما با ملاک های ما سازگار نیست و ما اگر ببینیم یرخورد می کنیم. من گفتم جسارت است اما آقایی که بنده خواستم یاد کنم رسول مکرم اسلام بودند که اصلا جلسه بهم خورد. اما کسی نگفت چه کسی جلسه را بهم زد. مامعضل بزرگی در عرف داریمیعنی خیلی از دوستان متوجه نیستند که با تنگ نظری ها و کج سلیقگی هایی که اعمال می کنند و خودشان را به جای مذهب و کارشناسان مذهبی قرار می دهند واز طرف مذهب رأی صادر می کنند شرایط را خیلی سخت تر می کنند و مذهب را در مقابل نیازهای روز آمد جامعه قرار می دهند.

سوالی شد از معصوم(ع) که ایا مسلمان ممکن است شراب بنوشد،فرمودند ممکن است. سوال شد ممکن است زنا کند؟ فرمودند ممکن است. ممکن است مسلمان دزدی کند؟ ممکن است. که همه اینها گناه است اما زمانی که سوال شد که آیا مسلمان دروغ می گوید؟ فرمودند:لالا مسلمان دروغ نمی گوید. سوال اینجاست که دروغ گفتن در جامعه ما به اندازه بقیه گناهان زشت است؟ این نشان می دهد که ما هنوز نتوانسته ایم سیره ی معصومین را عملی کنیم و از آن تبعیت کنیم و به خاطر همین است که مادر در مسئولین و مدیران متأسفانه پدیده زشت دروغ را می بینیم. از پی این قرار است که مردم هم در مواجهه با دولت، مودیان مالیاتی، بازرسان و پلیس هم ممکن است صادقانه عمل نکنند و حتی به یکدیگر نیز دروغ بگویند. به این ترتیب ما یک فعلی که باعث خروج از اسلام می شود خیلی راحت می گیریم. این معنی اش این است که ما نتوانسته ایم بحث عرف را از شرع درست تمیز داده و اعتقادات شرعی خودمان را روزآمد کنیم و آن را با زبان روز باز خوانی و روایت مجدد کنیم. عامل دیگری که به شدت خود نمایی می کند بی تجربگی های ما در معرفی اسلام به ملتهای دیگر است. مثلا: ما وقتی اقدام به تأسیس حکومت اسلامی کردیم اسلام را زیر ذره بین برده و بعد میکرفون ها را جلویش آوردیم و ناپختگی های زیادی در عملکردمان داشتیم .

می توانید در این مورد یک مثال بزنید؟

شما جنگ ویتنام را در نظر بگیرید،در این جنگ که بعد از جنگ جهانی دوم شدیدترین جنگ در طول تاریخ از آن یاد می شود که ساليان سال نزدیک به ۳۰ سال ویتنامی ها با فرانسوی ها و بعد با آمریکایی ها درگیر بودند که غیر از سلاح هسته ای همه سلاح های میکروبی و شیمیایی در آن استفاده شد در بحبوحه آن جنگ ههوشی مینه رهبر ویتنام شمالی در ایام کریسمس و ژانویه برای مردم آمریکا پیام تبریک سال نو می فرستد و روشن می کند که ما دشمن شما نیستیم، دشمن شما نظام امپریالیستی آمریکاست که فرزندان و جوانان شما را به قتلگاه می فرستد که در ویتنام کشته شوند.این حرکت ها باعث می شد کانون های مقاومت ضد دولت آمریکا در درون آمریکا شکل پذیرد. مردم آمریکا راهپیمایی هایی بر علیه دولت آمریکا در جنگ ویتنام داشتند وسربازی را تحریم کردند خیلی از شخصیت ها مثل: مرحوم محمد علی کلی یا حتی وزیر امور خارجه فعلی آمریکا آقای کری به خاطرنرفتن به سربازی به زندان هم افتادند. یکی از عوامل جدی عقب نشینی آمریکا در ویتنام همین بود که مردم آمریکا ضد دولتشان عمل می کردند و این به خاطر عمل کرد خوب هوشی مینه و ویتنامی ها بود .اما در کشور ما هم این مسأله بود زمانی که شاه از ایران به آمریکا رفت مردم آمریکا اعتراض می کردند که چرا ما باید به شاهی که مردم کشورش سرنگونش نموده‌اند پناهندگی بدهیم و چرا در امور ایران دخالت می‌کنیم و چرا شاه را برنمی گردانید. این تظاهراتی بود به نفع ایران اما کم کم ما در درگیری هایی که با دولت آمریا داشتیم روش هایی را به کار گرفتیم که دولت آمریکا توانست از آن ها بهره برده و مردم آمریکا را علیه ما تحریک کند. ما پرچم آمریکا را که مظهر ملیت آمریکایی هاست آتش زده و به روی آن رژه رفتیم. این رفتارها به آنها کمک کرد،بعدها ما به خشونت علیه آنها متهم شدیم طوری که دردوران جنگ با عراق نیز نمی تانستیم برحق بودن و مظلومیت خودمان را به راحتی ثابت کنیم. کار به جایی رسیده بود که وقتی می خواستیم متجاوز بودن عراق را اثبات کنیم می گفتند شما متجاوز به خاک عراق هستید و جنگ طلبید. وقتی هم که ما می گفتیم جنگ را پایان نمی دهیم چون هنوز خاکمان دست دشمن است و جنگ افروز باید تنبیه شود آنها می گفتند ایران با صلح مخالف و جنگ طلب است. چون ما یک مرکزیت اسلام فعال فعال در سطح دنیا داشتیم کم کم باعث شد که افکار عمومی و مسلمانان برگردد و یک چهره خشن به جای اسلام رحمانی به اسلام نسبت داده شود ببینند در حالیکه از در قران کریم ۱۱۳ سوره قرآن با نام خدا آغاز می شود و فقط یکی با نام خدا شروع نمی شود که این یعنی یک صدو چهاردهم. آیا ما این نسبت را عایت کردیم ؟ ما در مدیریت فرهنگی خود خیلی ناشی گری داشته ایم چون ما اسلام فعال را عرضه می کردیم. امروز بعد از عملکرد وهابیت ، طالبان و بخش هایی از القاعده و بعد ظهور گروه های خود کامه ای مثل بوکوحرام و رأس آنها داعش رفتارهایی به اسم اسلام نشان داده می شود که یک نوع اسلام هراسی در جهان اتفاق افتاده است. اگر در ۲۰ سال گذشته معتقد بودیم که اسلام می تواند مردمان جهان را نجات دهد،یا با تجاوز منطقه‌ای و صهیونیسم و امپریالیسم مقابله کند اکنون ما به انفعالی کشیده شده ایم که فقط می‌خواهیم ثابت کنیم که ما آدمکش و خشن نیستیم . این انفعال نتیجه ی ضعف مدیریت فرهنگی ماست. امروز اسلام هراسی به شکل های مختلف خود را نشان می دهد و یک پدیده ی درونی است که شکل بیرونی دارد.آن نیروهایی که منفعل هستندو به نوعی (Reactive) عمل می کنند اسلام هراسی در آنها به شکل اسلام گریزی خود را نشان می دهد.

آن نیروهایی که فعال ترActive هستند اسلام هراسی در آنها خود را به شکل اسلام زدایی نشان می دهد. ونیروهایی که خیلی فراکنش مند یا ((Proactiveو فعال ما یشاء هستند اسلام هراسی در آنها بصورت اسلام ستیزی خود را نشان می دهد. همه اینها چه اسلام گریزی،چه اسلام زدایی و چه اسلام ستیزی در نتیجه همان اسلام هراسی حاصل شده است که ضعف مدیریت ما هم در آن بی تأثیر نبوده است. طبیعی است که داخل کشور نیز همین وضعیت را داشته باشیم . ما بعد از سی و چند سال از پیروزی انقلابمان هنوز نباید اینطور ناشیانه با پدیده بی حجابی در خیابان برخورد فیزیکی داشته باشیم. من معتقدم که ما کار فرهنگی را خیلی ضعیف انجام دادیم و این فرصت تجزیه و تحلیل درونش نبوده است.

به فرموده رسول مکرم اسلام باید با مقتضیات زمانه پیش رفت .اگر بخواهیم پایه ریزی و فرهنگ سازی کنیم که اکثر جامعه ما به به آن معنای درست اسلام پیش بروند وآن باور برسند که اسلام همه جوانب می تواند در نظر بگیرد آیا می توانیم الگویی برای نسل بعد ارائه کنیم؟ از کجا باید شروع کنیم و مقدماتش چیست؟

بله کاملا واضح است واین گونه است الان اگر رسول مکرم اسلام تشریف داشتند حتما سوار مترو می شدند،سوار هواپیما می شدند و .. چرا الان آقایان روحانی ازوسایل نقلیه جدیدو روزآمد استفاده می کنند می توانند بگویند سنت رسول خدا اسب سواری و شتر سواری بوده ما سوار نمی شویم خیر ضرورت زمانه این است این تکنولوژی آن زمان نبوده اما الان هست وباید استفاده کرد ،پس چرا در پیام هایمان آنهایی که منتظر امام زمان هستند هنوز شمشیر و اسب آماده نگه می دارند برای ظهور امام زمان.

تا زمانی که فرهنگ در اولویت سران کشور نباشد این اتفاق نمی افتد. شما به سرانه فرهنگی کشور یک نگاه بیاندازید ببینید آیا این هزینه تناسبی با سایر هزینه های ما دارد یاخیر؟ مدارس ما اکنون به سمت خودگردانی هدایت می شوند برای این که برای مدارس بودجه قرار داده نمی شود این چه معنایی می دهد؟ یعنی فرهنگ در اولویت ما نیست. از آن طرف بعضی خانواده ها هستند که که هزینه ماهانه شان ۵۰ میلیون تومان است،اینها اگر مدرسه فرزندشان کمک بخواهد به مدرسه کمک نمی کنند. شاید اگر یک وعده غذایی که این خانواده در یک رستوران گران قیمت صرف می کند هزینه مدرسه کند مشکل حل شود ولی رغبتی به انجام این عمل ندارد. همانطور که دولت رغبت ندارد مردم هم رغبتی ندارند و کار فرهنگی در اولویت هیچ کدام از طرفین نیست و فقط شعارش را می دهند چون اگر فرهنگ در اولویت بود معلم های ما بالاترین حقوق را در کشور داشتند.

شما فرزندتان را که آنقدر مراقبش هستید که غذای بد نخورد ،دوست ناباب نداشته باشد و.... بهترین ساعت ها و روزهای زندگیش او را به معلم می سپارید اما آن معلم را در فقر مطلق قرار داده اید پس مشخص است که برای فرهنگ ارزشی قائل نیستید. همه کشور ژاپن را به عنوان کشوری پیشرفته قبول داریم به خوبی یاد می کنیم و دوست داریم در موفقیت و پیشرفت مثل آنها باشیم اما با گفتن که نمی شود. باید ببینید ژاپنی ها چه کرده اند که به اینجا رسیدند؟ در ژاپن زمین بسیار گران است آنقدر که با وجود تمام استانداردهای روز بسیاری از خانه ها حمام را حذف کرده اند که از حمام عمومی استفاده کنند به خاطر این که در زمین صرفه جویی شود. علت اختراع تلویزیون های LED و LCD هم این بود که حتی برای تلویزیون هم حجمی مصرف نشود و روی دیوار قرارگیرد. حال در شرایطی که زمین بسیار گران است ولی بیشترین سرانه ی فضای آموزشی در جهان متعلق به ژاپن است. این یعنی این کشور به فرهنگ اهمیت می دهد اما در کشور ما فرهنگ برای مردم و مسئولین اهمیتی ندارد و صرفا یک امر فانتزی است وفقط برایش شعار می دهند ،حتی این مقاله ها و مصاحبه ها هم در حد همان شعارها باقی خواهد ماند و تغییری ایجاد نخواهد شد. این عدم اهمین فرهنگ برای مردم و مسئولین یک رابطه دوسویه است و بر یکدیگر تأثیر گذار. اگر مردم نسبت به فرهنگ بهای بیشتری بدهند مسئولین هم بها می دهند و بالعکس که در این بین یک رابطه دیالکتیک حکم فرماست.

ادامه از صفحه ۵

حال در برهه ای از زمان شرایط جامعه ایجاب می کند که در حوزه های فرهنگی،اجتماعی و حتی سیاسی فضای جامعه مقداری باز شود بالاطبع یکسری آزادی هایی در مطبوعات و رسانه های دیداری و شنیداری ،سینما،موسیقی و... در بطن جامعه ایجاد می شود. حال اگر ما به هر عنوانی با این مسائل موافق نیستیم نباید دولت را هدف قرارداده و هرآنچه هست و نیست برسر دولت بکوبیم. اگر ما به دموکراسی و مردم سالاری معتقدیم وبر اساس آن دولتی منتخب ملت شکل گرفته است که به هرصورت با جهت گیری های سیاسی، اقتصادی ،فرهنگی و... مشخصی که موافق یا مخالف ماست نباید بر اساس جهت گیری و سویه گیری های بعضا سیاسی و مغرضانه برخورد کنیم بلکه باید در راستای منافع ملی نقاط قوت دولت را تقویت و نقاط ضعف دولت را برطرف و ترمیم نماییم. این گونه می شودکه کشور چه در عرصه داخلی و چه در صحننه ی بین المللی توفیق خواهد یافت.

اگر نه هر دولتی که که بر سرکار بیاید و طرف مقابل تمام عزم خود را جزم تخریب دولت مند و هرروز مسئله یا بحرانی برای دولت بیافریند نه تنها به موفقیت و ظفری دست نخواهیم یافت بلکه هر روزمان صرف کشمکش های سیاسی بین طرفین و جناح های سیاسی خواهد شد. که نمود عینی این موضوع را دردولت هفتم و هشتم شاهد بودیم که با عنوان «هر ۹ روز یک بحران» مطرح بود. در روزگاری که کشورهای درحال رشد و توسعه ماندد سنگاپور و مالزی و... باسرعت به سوی جهان پیشرفته حرکت می کنند و هرچه بیشتر خود را از المان های جهان سومی جدا می کنند ما نباید به دلیل منفعت طلبی و دعواهی بچه گانه و بیهوده بزرگان برعکس سایرین نه تنها به سمت جهان پیشرفته که از جهان سوم به جهان چهارم عقب گرد کنیم.

تا به حال ۱۱ دولت در نظام جمهوری اسلامی بر قوهی مجریه تکیه زده و تشکیل کابینه داده اند و شعارهایی نیز مطرح نموده اند که برپایه آن برنامه رریزی و عمل نمایند که از جمله آنها می توان به : توسعه اقتصادی، سازندگی، توسعه سیاسی ، تنش زدایی، عدالت محوری، ایستادگی، تدبیر ،عقلانیت و تعامل با دنیا اشاره کرد. اما جالب است که هیچ یک از این دولت ها اخلاق محوری و اخلاق مداری را جزء شعارهای خود قرارنداده اند. بله این کشور و نظام بیش از هرچیز به یک انقلاب اخلاقی نیازمند است تا بتواند بازتعریفی در بسیاری از مسائل داشته باشد. توجه به این معنا بسیار مهم است چرا که اخلاق در جامعه هر روز پس از روز دیگری در حال سقوط است. ودرر جامعه ایرانی که جامعه ای است اخلاق مدار زوال و انحطاط اخلاق و اخلاقیات منجر به سقوط بسیاری از اصول و ارزشها می شود که مشکل بتوان از آنها حمایت کرد. اخلاق در هر ساحتی می تواند تأثیر گذار باشد و آن جایگاه را به اعتلا برساند. اگر اخلاق اقتصادی حاکم شود اختلاس،دزدی و رشوه خواری کاهش می یابد و در نتیجه چرخ اقتصاد به حرکت درآمده و به رشد و شکوفایی خواهد رسید. اگر اخلاق سیاسی حاکم شود و سیاسون ما به اخلاق سیاسی پایبند باشد و قواعد بازی را به نفع خود برهم نزنند و نخواهند به هرشکل ممکن کار خود را پیش ببرند به توسعه ی سیاسی نیز دست خواهیم یافت. اگر هرکسی به جایگاه خود قانع باشد و نخواهد با توسل به کارهای ناشایست و غیر اخلاقی به مدارج بالاتری برسد وباهمه یکسان بر اساس ععدالت برخورد شود به عدالت محوری نیز خواهیم رسید. عقلانیت و تدبیر نیز بر پایه اخلاق حرفه ای شکل و قوام می یابد وعملکرد مطلوب خود در عرصه ی داخلی و خارجی را به منصه ظهور می رساند.

اما حکومت،دولت،ملت و... اجزای تشکیل دهنده این کشور هستند که اشکال در کار یکی تأثیر مستقیم بر دیگری خواهد گذاشت پس باید همه بر اساس عقلانیت در راستای منافع ملی حرکت کنند که به آن رشد و توسعه ای که در همه ابعاد در چشم انداز حکومت مدنظر است و به آن اشاره شده نائل آیند.

پس همراه شو ای عزیز کاین درد مشترک   هرگز جدا جدا درمان نمی شود

میکروفن

میکروفن تو هر شماره دست کسی میاد که با دانشگاه آزاد اسلامی یه ارتباطی داره،یعنی یا دانشجوء یا استاده یا جزو پرسنل یا ....
میکروفن اومد دستتون زیاد فکر نکنید!هرچی دل تنگتون اومد بگید...

این شماره: الهام روشن،فارق التحصیل مقطع کارشناسی رشته گرافیک و کارشناسی ارشد رشته مدیریت آموزش.

یه استاد کارآفرینی داشتیم عالی بود!

شنیدید میگن شما عمل نیک کن فرزندان و یا شاگردانت میبینن یاد میگیرن،بالاخره استاد الگوی دانشجو هستند! این استاد ما هم طبق همین نظر، خودش در کلاس بصورت خیلی زیر پوستی کارآفرینی می کرد اما فروتنی و تواضع مثال زدنی ایشان طوری بود که نمیخواستند هیچوقت مستقیما بگن:بچه ها ببینید منو یاد بگیرید،به خاطر همین هیچوقت اشاره ای به کارآفرینی ای که انجام می دادند نمی کردند.

به عنوان مثال یکی از کارآفرینی های ایشون به این صورت بود که آخر ترم سوالی داده بودند مبنی بر اینکه:

«شما در دوران کودکی همواره دوست داشته اید یک کسب و کاری را برای خود داشته باشید،طرح آن کسب و کار را بصورت مختصر در ده سطر توضیح بفرمایئد»

خوب بسیار جای خوشحالی داشت که استاد ما بصورت کاملا عملی میخواست نوشتن طرح کسب و کار را آموزش دهد،اما من بشدت بهش حسودیم شد!به خاطر اینکه ایشان هر ترم صاحب ده ها یا شاید صد ها طرح کسب و کار مفت می شدند.

و اما کارآفرینی اصلی این استاد گرامی که انصافا هم در کلاس انرژی می گذاشتند این بود که کتابی را معرفی کردند و فرمودند که در امتحان آخر ترم یک سوال از این کتاب می آید،که دانشجویان می توانند بصورت اپن بوک از آن در سر جلسه امتحان استفاده کنند و طبعا خرید آن بر همگان واجب میشد.

خلاصه با یک تیر چند نشان را استاد گرامی مورد عنایت قرار داده بودند به این قرار که:

- بعد از هر ترم صاحب ده ها ایده کسب و کار می شدند.(همواره بزرگترین ایده های کسب و کار موفق از احمقانه ترین و سطحی ترین ایده ها بیرون آمده و رشد کرده اند،پس ایده های تجاری دانشجویان را دست کم نگیرید)
- در هر ترم حدودا ۱۰۰ جلد کتاب به فروش می رساندند.
- دانشجویان را با کتاب آشتی می دادند
- دانشجویان را بوسیله سوال های تحلیلی و چالشی مجبور به استفاده از مغزشان می کردند!

و خلاصه اینکه با کارآفرینی زیر پوستی خود مثالی زنده بودند برای داشجویان.

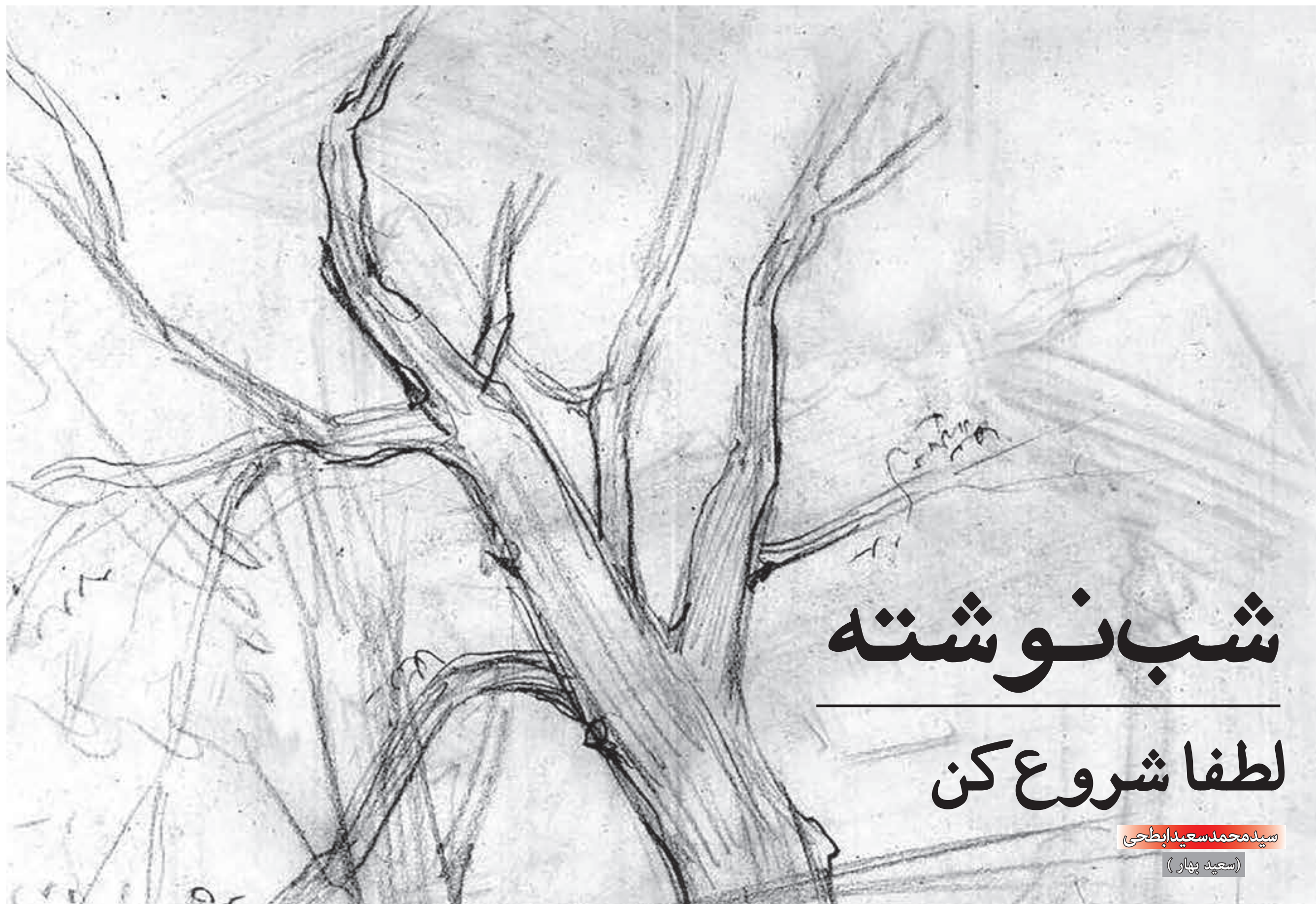

شب‌نوشته

لطفا شروع کن

سیدمحمدسعیدابطحی
(سعید بهار)

به نام خدای زیبا

از ابتدای زندگی؛ نوزاد انسان با ورود به دنیایی خارج از درون مادر ، درمیان جهانی از تفاوت ها متولد می‌شود.

از دست و پا زدن و سیل اشک و فریادی که به مدعوّین مشتاقش تحویل می‌دهد کاملا روشن است که خود را درون این تفاوت ها گرفتار می بیند .

از تقسیم فضای اطرافش به زمین و آسمان گرفته ، گرما و سرما و حرکت و سرعت ... تا چهره های صدادار که هر کدام با شکلک های لوس و ترسناک خود ؛ او را اسیر آغوش زمخت خود می کنند بعلاوه ی مشکلی آبدار بنام بوسه ، که از صغیر و کبیر به خودخواهانه ترین شکل ممکن به سویش سرازیر می شود و علامت تعجبش را تبدیل می کند به علامت تنفر ! بهرحال ؛ خواسته یا ناخواسته «آموزش» شروع می شود گویا به صورت طبعی می فهمد با این احساس ابتدایی راه به جایی نمی برد .

چشم های بی حوصله اش را که تا به امروز بی اعتنا ترینش بود به کار می گیرد ؛ باز می کند و سوال هایش را درون آن می ریزد و به دست اطرافیان می سپارد

آنها هم اگر به دعوتشان هنوز پایبند باشند بسان خدمتگزاران شبانه روزی او را همراهی می کنند و این پروسه ادامه می یابد تا او را در مقابل همه ی این تفاوت ها خشنود سازد ؛ تا بتواند لذت ببرد چرا که لذت بردن، گمشده ی اوست

روشن است هر ناآشنایی و بیگانگی زمینه ای برای دور شدن از لذت هاست ، پس ناگزیر از درک و آشنایی بلکه طراحی طرحی برای رسیدن به رفاقت با هر چه هست و نیست ، باید از تفاوت ها استقبال کنیم. نکته اینجاست ، آیا ما در این روندی که می نامم روند درک انسان ، از تفاوت‌های جهان میزبان موفقیم ؟

فرقی نمی کند دعوت کننده هستیم یا دعوت شده یا هر دو ؛ برای درک کردن یک مکعب ، برای درک کردن یک فرمول ریاضی ، برای درک کردن یک پدیده ی زیست محیطی ، برای درک کردن یک مادر ، برای درک کردن یک نوزاد ، برای درک کردن یک گلدان گل شمعدانی و آبی که روی موزاییک های حیاط خانه‌های کودکی ؛ عطر نوستالژیک خاک های خسته را همیشه بلند می کند ، برای درک کردن آبی ، برای درک کردن صورتی ، برای درک کردن دانه های قرمز انار ،برای درک کردن زیبایی تولد ، برای درک کردن شکوه عروج ، برای درک هرچه هست و دیده می شود یا نمی شود ، باید از مواجهه ی سطحی با آن عبور کنیم

چه کسی هست که نداند پیچیده ترین بخش وجودی هر چیزی ، درون آن است و ارتباط با این بخش همیشه برایمان میسر نیست.

هر موجودی باطنی دارد که برای لمس آن ، باید از درون ، به درون او راه یافت .

خدا ؛ اوست که صاحب اصالت این نگرش به موجودات است و انسان را حقیقتا هموست که دعوت می کند به همزادپنداری .

آنچه محاسبات و معلومات ریاضی و تجربی ماست ، مثل مجسمه ای گلی خواهد بود که تا روحی در میان نداشته باشد ،جان نمی گیرد و به کار نمی آید .

بنابراین سازه های خشک و خشن علم و تکنولوژی بشر برای دریافت این معنا هرچه بزرگتر و عظیم تر بنا شود و بیشتر و بیشتر ذهن او را درگیر نماید ، شبیه گردابی افسرده است و این هنر است که اگر در آمیزد ،حیاتش می شود و نجات بخشی اش را تضمین می نماید

هنر ، مکاشفه ی درونیات است .

هنر ، جان هر حرکتی به سوی درک تفاوت هاست .

هنر ، از احساس می گوید آن هم به شکل اصیل آن .

اگر حرکت فطری جهانیان به سمت چنین هدف زیبایی که او را تا خدایی شدن راهنما می شود غافل از این گرایش اصیل بماند ، امیدی نیست که آینده ی این جنازه پرستی ؛بهتر از بت پرستی گذشتگانمان از آب در بیاید.

امروز، فراتر از همه ی نامهایی که از روی بی توجهی گذاشته شده ، روزیست که باید زیستن را آموخت ، روحانی نگریست و همه جانبه زیست و پر هیجان ادامه داد. با جان هنر در جسم علم ، انسانی که از خدا جاری و به خدا راهگشاست، ناکام نخواهد ماند.

تَرَک

تَرک روی دیوار، تَرک روی آسفالت، تَرک تو بدنه سیستم، در روز صدها ترک از جلوی چشمهامون رد میشه، تو زندگی ها هم تَرک هست؟ تَرک ماهیتا چیز خوبی نیست! در این صفحه قراره تَرک های زندگی های امروز رو از قاب کلمه ها و جملات ببینیم.

احترام گذاشتن به تفاوت ها اساس فرهنگ صلح

دکتر مستوره عزت زاده
عضو هیئت علمی واحد تهران غرب و
عضو شورای سیاست گذاری جشنواره صلح و سلام

تهیه استراتژی و برنامه عمل برای ترویج فرهنگ صلح و زندگی مسالمت آمیز لازمه و البته که درمان جامعه امروز ماست. فرهنگ صلح مجموعه ای از اصول پایه برای زندگی شایسته برای تمام گروه های مردم است.جامعه بشری در فضای حق محور , عادلانه و آزاد و با اصل احترام به همگان و محیط زیست می تواندذ فرهنگ صلح را تجربه کند.ترویج تفکر احترام به تنوع و تکثر , توجه به فرهنگ اقوام ایرانی و ترویج این فرهنگ , عینی کردن و ساده کردن مفاهیم صلح برای گروه های مختلف مردم در جامعه , جاری کردن صلح در عمل و در بستر زندگی روزانه ی مردم است.

جامعه امروز ما تب دارد , تب نبود امنیت روحی و نبود آرامش , نبود امنیت عقیدتی و فکری , بی احترامی و جسارت و ... نیاز است که در جامعه امروز صلح را کاربردی کنیم. باید درباره ی آن حرف زد و راهبردها و راهکارهای مناسب را شناخت و آن را توسعه داد.باید به جاری و ساری کردن صلح در لحظه لحظه زندگی فکر کرد . آرامش برای همه , رفتار مشارکتی توسط همه و رعایت اصول اخلاق و معرفت و ادب که همه رعایت کنند.جامعه امروز ما نیاز دارد تا ظرفیت پذیرش تفاوت ها و تنوع ها بالا برود. حلم و صبر و ادب , احترام ها کمرنگ شده و مردم خسته از تنش.

یکدستی و حذف تنوع و تفاوت بر علیه جامعه انسانی است. صلح یعنی این که ما با هم فرق داریم و قرار نیست که مانند هم فکر کنیم . اما می توانیم یکدیگر را بپذیریم و با هم در کمال اخلاق و عرف و ادب رفتار رکنیم.صلح یعنی ترویج فرهنگ توافق , قرارداد و مسئولیت در برابر توافق ها . احترام گذاشتن به تفاوت ها بنیاد صلح است . کثرت گرایی می تواند به بالندگی جامعه یاری برساند در صورت رعایت اصول اخلاق صلح محور.

جامعه جوان و مدیران و مسئولین آینده نیاز به الگوهای عملی صلح محور دارند. لطفا نگران باشیم.

«پاسفیسم سیاسی» در گستره گفتمان صلح و سلام

دکترمهدی‌مطهرنیا
مدیر مسئول

عاشقم بر لطف و بر قهرش به جد
بولعجب من عاشق این هر دو ضد

عالم موجود وجود خود را از حضرت حق برگرفته است. تاکنون نقطه عزیمت پارادایم بزرگِ این نظام، وحدت در کثرت و کثرت در وحدت بوده است؛ من بر این باورم که با رشد فناوری های بشری یک انقلاب فرا پارادایمی در زیرپوست حیات بشر و در جهان «واقعیت های موازی»، با زندگی واقعی او در جریان است که یک دگرگونی به ظاهر ساده و در عمل بسی پرپیامد را دنبال می کند.

این دگرگونی عبور از «وحدت به کثرت و کثرت به وحدت»، را به جهت گیری جدید«کثرت در وحدت و وحدت در کثرت»، متمایل ساخته است. در این جا است که دیگر نمی توان به عصر اول و دوم رسانه ها اندیشید و شاید باید از آنچه من عصر سوم رسانه ای نامیده و در آن قرار گرفته ایم نیز، با شتاب بگذریم. در این عصر چهارم رسانه ای است که واقعیت موازی گاه و بیگاه خود را بر حقیقت واقعیت تحمیل می کند. شایعه از زبان دروازه بانان دروغ و منادیان راستی و درستی پخش می شود و با سرعت راه باز می کند ولی این صنعت عظیم فناوری های ارتباطی و رسانه ها و شبکه های اجتماعی؛ اجازه نمی دهند که در همین حال؛ یک اعلامیه یا یک گفتمان به عنوان پادگفتمان یا گفتمان برتر بر دیواره ی اذهان بنشینند. عصر «مازادگفتمان»ها در این دوره چهره نشان می دهد.

در این میان الگوگیری از سنت نبوی ص و سیره علوی ع؛ در خوانش قرن بیست و یکمی آن، ما را به سمت «سنت ابتلاء»، می برد. سنتی که بر اساس آن هر یک از بزرگان و الگوهای ابدی آیین اسلامی ما به موقعیتی دچار می شوند که می توان ار زفتار های فردی و کنش های حمعی و اجتماعی آن ها الگو برداری کرد و مدل های راستین برخورد با بافت های موقعیتی گوناگون را برساخت. گفتمان هایی را کشف و روزآمد کرد و در کنار آن به مدل پروری قرن بیست و یکمی از آن روی آورد.

یکی از این گفتمان ها، گفتمان صلح و سلام است که به یاد تنهاترین سردار امامت حسن بن علی ع، از سوی رهبر انقلاب اسلامی، با «نرمش قهرمانانه»، کدگذاری شده است. ظریف در یکی از آخرین موضع گیری هایش در این زمینه می گوید:« :مهم ترین اولویت برای دستیابی به اهداف توسعه، مبارزه با افراط گرایی وخشونت است».

در این روزها که تحریف واژگان به نفع خود و برای سرکوب دیگرانی که نمی پسندند؛ اخلاق اسلامی را در معبد جزمی سرایی و منفعت گرایی می کشاند، به گونه ای که بزرگانی چون آیت الله هاشمی، و فقیه عالیمقامی چون آیت الله جوادی آملی، نیز از آن بی بهره نمی مانند. جامعه ی اندیشمندان باید در بیان شفاف اندیشه های خویش موجز گویی و شفافیت علمی پیشه کنند. این شفافیت به معنای این نیست که ساده گویی برگزینند؛ ولی به آن معنا است که علمی سخن گویند و آن چه علمی می گویند به زبانِ تعریفِ واژگانی در آورند که کم کم مردم و عموم مخاطبان آن ها، با این سَخنانَ آشنا شوند. اگر چه در این میان عده ای بر آن می شوند که با از دست دادن جایگاه خود در این میدان سخت؛ هجمه های خویش را بر سریر تهمت و از میدان در کردن؛ بیش از پیش بنا نهند؛ و تهمت زنی را در زمره ی عبادت ها قرار دهند.

بر این باورم که گفتمان صلح و سلام باید در دو محیط داخلی و بین المللی، با خوانش علمی و اجرای عملی سیره ی نبوی ص و علوی ع در جامعه؛ و افکار عمومی نخبگان و عموم مردم؛ گسترش نظری و الگوهای عملی پیدا کند.

در محیط داخلی باید به «پاسیفیسم سیاسی» بر مبنای سلام و درود؛ روی آوریم. کینه ها را در سر حد امکان از دل ها بزداییم و شجاعانه به خودانتقادی روی آورده و اعمال نادرست گذشته را رها؛ و در برخورد با یکدیگر به سنت پیامبر ص احسان و نیکوکاری و گذشت روی آورده و آن را در باند حیات اجتماعی و سیاسی خود گسترش بخشیم.

در گستره ی پرپهنای حیات منطقه ای و بین المللی نیز باید در ضمن حقظ اقتدار خود، و تلاش برای دستیابی به منطقی ترین و روزآمدترین عناصر قدرت؛ به بلندترین ندا دهنده ی صلح عادلانه در گستره ی حیات بشری تبدیل شویم.

گفتمان صلح و سلام در جامعه ای شکل می گیردکه منادی وحدت در نظام گفتمان های متنوع و متکثر در جهان پایدار است، جهانی که درآن قرار داریم در ۵۰ سال اخیر رشد زیادی داشته و بنا به نقلی در ۲۵ سال آینده رشد بیشتری خواهد داشت و سبک زندگی و دستاوردهای بشر بیشتر از قبل تحول پذیر خواهد شد.

مردم ایران در کشوری زندگی می کنند که در آن انقلاب رخ داده است و مردم آن مدعی ایجاد یک اصول پایدار در ایجاد گسترش عدالت در روی زمین هستند و کلیت بی عدالتی بین المللی را به واسطه عملکرد خود به چالش کشیده اند از سوی دیگر جهان شاهد ایجاد مقاومت زیرپوستی در حیات اجتماعی و سیاسی برای دستیابی به عدالت است.

صلح در برابر جنگ قرار می گیرد، جنگ بارزترین وجه خشونت است، خشونت که پیش می آید در جماعت نیز بروز پیدا می کند. امروز داعش محصول یک خشونت انباشته شده از بی عدالتی در لایه های گوناگون حیات بشری است. از همین رو خشونت بین المللی در قالب جنک ها، در بستر بی عدالتی ناشی از سلطه استعمار و سلطه گران پر قدرت جهانی است. انقلاب اسلامی در چارچوب اندیشه ی امام خمینی (ره) بنیانگذار انقلاب اسلامی و در چارچوب شریعت اسلامی، خواهان عدالت اسلامی برای بشر است.

در این میان انقلاب اسلامی ایران با سیاسی کردن دین، و تشکیل حکومت دینی، دین را سیاسی کرد و این به فرهنگ اصیل ما برمی گردد که مصداق شعار شهید مدرس است که گفت سیاست ما عین دیانت و دیانت ما عین سیاست ماست. بنابراین انقلاب ما سیاست را دینی کرد و سیاست باید منطبق با دین و ارزش های دینی باشد. اگر این گونه نباشد به حکومت جمهوری اسلامی و انقلاب برخاسته از آن، لطمه می زند.

به عنوان نمونه؛ داعش در فضای گفتمانی ناشی از انقلاب اسلامی در برخورد با بی عدالتی سیاسی با پرچم اسلام راستین توسط نیروهای امنیتی بعضی از دولت های منطقه برخاسته شد تا بتواند دین را در برابر دین قرار داده و زهر انقلاب اسلامی بر علیه کژعملی های آن ها را با حربه دین به عنوان پادزهر این زهر دنبال کند. اما، پرسش این است که آیا می توان در برابر خشونت با خشونت پاسخ داد؟ اگر خشونت را بر ضد خشونت اعمال کنیم باعث باز شدن و زیاد شدن خشونت خواهیم شد.

خشونت گنشگرا، واکنش گرا و سیستمی در جهان در حال گسترش است. خشونت های سیستمی در حال تبدیل شدن به خشونت های نمادین هستند. در این زمان است که پادزهر این حرکت را باید از درون آن بیابیم، ما نیازمند گسترش صلح و سلام برای پهنابخشی به ژرفای اندیشه دینی در باند بین المللی هستیم.

این تلاش باید در لایه های حیات داخلی ما آغاز شود و تعریف عملیاتی آن در مرحله نخست نیازمند تلاش ساختارها و دستگاه قدرت، برای از متن به حاشیه راندن رادیکالیسم و تندروی های جزم اندیشانه و یا خائن صفتانه؛ به گونه ای قانونی و با دردیدداشتِ حفظ حرمت انسانی وکرامت همه ی آدمیان است.

«پاسفیسم سیاسی» در گستره گفتمان صلح و سلام؛ می تواند ما را به سمت (آزادی؛ اعتدال، آرامش و آسایش) یعنی «مربع سعادت سیاسی» برای بشر رهنمون کند . کعبه سعادت در حیات سیاسی بشر این چهار الف راستین را دنبال می کند. ایران امروز در چنین فضایی به سلام در درون و صلخ در بیرون نیاز دارد. صلح و سلام پهلوانانه ای که بیش از هر بازیگری دشمنان واقعی این مردم را در پایتخت هایی چون ریاض و تل آویو ناامید می سازد.

بازریخت شناسی سیاسی

ریخت شناسی و آینده سیاست

دکتر مهدی مطهر نیا

با مقدمه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

پژوهشکده علوم اجتماعی و انقلاب دانشگاه آزاد اسلامی

عکس: اختصاصی سیمرغ / محمود دهقان

کانون
اندیشه ورزان
فردا
ما به فرهنگ پروری از پایین
و پرسمان از بالا می اندیشیم
تلفن تماس: ۴۷۹۱۴۲۵۱
www.kaaf-iau.com
info@ kaaf-iau.com
پژوهشکده علوم اجتماعی
و انقلاب دانشگاه آزاد اسلامی